

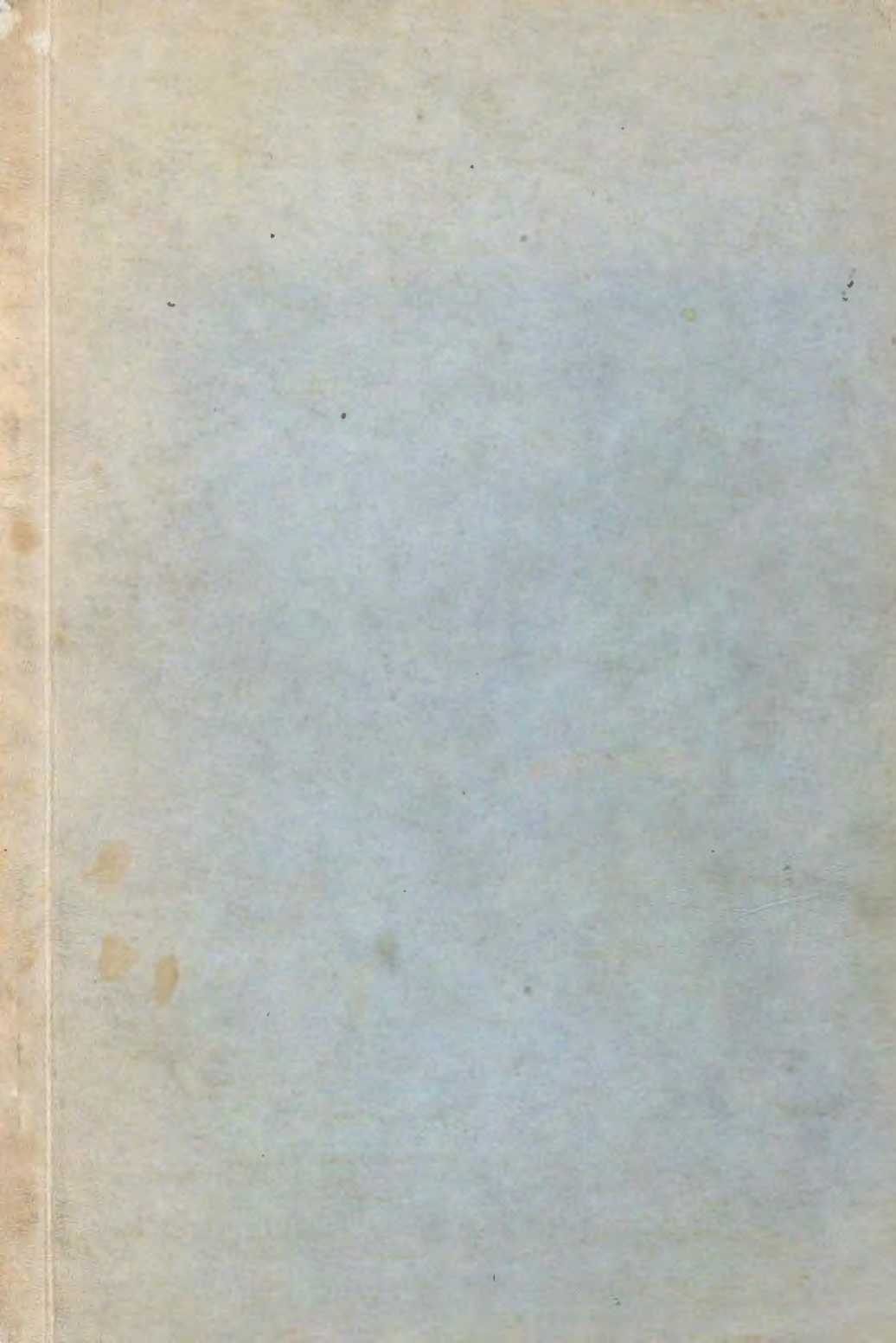
پیام زرتشت ✓

علی اکبر جعفری

از انتشارات سازمان زنان زرتشتی

سال ۱۳۴۶

چاپ راستی



پیام زرتشت

علی اکبر جعفری

از انتشارات سازمان زنان زرتشتی

سال ۱۳۴۶

چاپ راستی

از کسانی شویم که این زندگی را تازه می کنند

پیام زرتشت

چنانکه از سرودهای آن پاکمرد برمی آید

علی اکبر جعفری

تهران - . - ۱۳۴۶

پیشکش

«به کسانی که دلداده‌ی مزدا هستند»

سنا ۳۱ - ۱

بهترین گفته‌ها با گوش بشنوید
و با اندیشه‌ی روشن بنگرید .
سپس هر مرد و هر زن از شما
از این دوراه نیکی و بدی
یکی را برای خود برگزیند .
این آیین را پیش از آنکه
روز بزرگ فرا رسد دریابید.

به دوستداران و پویندگان راه راستی



سازمان زنان زرتشتی از دانشمند بلند پایه و ایرانی پاک‌نهاد و دلداده‌ی مزدا ،
عالی اکبر جعفری ، نویسنده‌ی این نامه و همچنین رادسردی که بزرگوارانه هزینه‌ی
چاپ این نامه را پرداخته است سپاسگزاری می‌نماید . دیرزیوی و کامیابی آنان را از
اهورامزدای توانا خواستار است .

سازمان زنان زرتشتی سرفراز است که می‌تواند این نامه‌ی ژرف و پرجا را در
دسترس دوستداران و پویندگان راه راستی بگذارد .

رئیس سازمان زنان زرتشتی

فرنگیس یکانگی

آفرین باد



بقلم آقای موبد رستم شهزادی

در زبان هندی مثلی است که میگویند «اگر میخواهی گیتا را بهرام بیاموزی هم باید گیتارا خوب بدانی و هم رام را خوب بشناسی». گرچه این مثل در مورد مترجمان زبان هم صادق است ولی منظور اصلی وضع معلم و متعلم یا استاد و شاگرد است نسبت به موضوع درس و وقتی درس استادی يك زبان قدیمه و غیره مستعمل باشد کار تدریس به مراتب سخت تر و تفهیم و تفاهم دشوار تر خواهد بود .

درسهای گاتهایرا که پژوهنده دانشمند آقای علی اکبر جعفری برای دانشجویان کلاس اوستای انجمن فرهنگ ایران باستان تألیف و تدوین کرده اند نتیجه کوشش و زحمات است که در طی چندین سال کار و تجربه بدست آمده و برآستی هم آموزند و سودمند است و هم استادانه و عالمانه فراهم گشته و غیر از اینهم نمیبایست باشد زیرا آقای جعفری علاوه بر اینکه خود ایرانی و بیچند لهجهزبانهای ایرانی آشنائی دارند مدت ها در نزد دانشمند نامی پارسی یعنی دستور مانکجی دالا (DHALLA) دستور بزرگ شهر کراچی به تحصیل زبانهای اوستا و پهلوی و علوم دینی زرتشتی پرداخته و نیز سالهایی چند در شبه قاره هند و

پاکستان بفرافراگفتن زبان سنسکرت ولهجه‌های دیگر هندی واروو ومذاهب هند مشغول بوده اند وکسیکه خط وزبان کتب دینی ایرانی وهند یعنی اوستا وودا را بخوبی فرا گرفته باشد در ارائه نظر نسبت بآیین زرتشتی وبرهمائی صاحب نظر و ذیصلاح تر خواهد بود زیرا تنها بادانستن زبان اوستا نمیتوان بمحیط زندگانی وعقاید وآداب ورسوم وآیین وفرهنگ قوم آریائی درهنگام پیدایش اشوزرتشت پی برد بلکه این اطلاع ودانش هنگامی رسا وکامل میگردد که بمطالب ومضامین وداها بخصوص ریکودا پی برده باشیم. علاوه براین زبان سنسکریت مکمل زبان اوستاست و هر جا ابهامی در مورد دستور زبان یا معنی واژه‌ای از اوستا پیش آید آنرا میتوان بخوبی از روی لغت ودستور زبان سنسکریت حل کرد وبه نتیجه دلخواه رسید .

شاید عده‌ای تعجب کنند اگر بگوئیم اطلاعاتی که ما امروز درباره زبان اوستا داریم بمراتب بیش از اطلاعاتی است که موبدان در عصر ساسانی دارا بودند، زیرا علم فیلولوژی یا علم لغت وریشه‌شناسی سبب شده که به کمک سایر زبانهای آریایی هم‌ریشه اوستا مانند سنسکریت وپشتو وکردی و بلوچی وارمنی ولاتین و یونانی قدیم وغیره مفهوم ومعانی بسیاری از لغات اوستا را بهتر از دوره‌های پیشین دریابیم ودرک کنیم .

علاوه براین بامطالعه دقیق وداها بیش از پیش میتوانیم به عقاید دینی وآداب ورسوم زندگانی اقوام هند وایرانی پی بریم زیرا نوشته‌های ودا از حیث مقدار وحجم وکمیت وکیفیت بمراتب بیش از اوستا لطمه خورده است . باخواندن ودا بهتر میتوانیم بفهمیم که دثواها یا دیوان اوستائی در اصل چه بوده و دارای چه مقام واحترامی بوده اند وچرا اشوزرتشت مذهب خود را بر اصل مزدا پرستی ومخالفت با دیوپرستی قرار داده است .

باخواندن ودا میتوانیم بخوبی دریابیم که چگونه اندیشه وفکرتوده مردم آریائی

اسیر و گرفتار پنجه‌های نیرومند پیشوایان دینی آن زمان بوده و بجهت علت اشوزرتشت آزادی
فکر و عقیده را تعلیم داده است .

و آنگاه چنین نتیجه میگیریم که اگر موبدان عصر ساسانی از مضمون و مفهوم کامل
گاتها اطلاع درستی داشته اولاً چرا اجازه داده اند بخش گاتها بجای سر آغاز در میان یسنا
قرار گیرد و ثانیاً بجهت علت قربانی چهارپایان را بنام و بخشنودی اهورامزداى جان بخش
جهت شادى روان درگذشتگان و ایزدان بویژه ایزدمهر دستور میدادند . اگر موبدان
عصر ساسانی پی بفسلفه سپنتا مینو و انگره مینو برده بودند بجهت علت سراسر ادبیات
وسیع پهلوی پرازش شرح مقابله هورمزد و اهریمن است .

پس با در نظر گرفتن این حقایق تاریخی و دینی اگر امروز افراد دانشمندی چون
استاد پورداود یا آقای علی اکبر جعفری و مانند آنان در صدد روشن ساختن آمیغهای کیش
زرتشت برآیند و اخگر فروزان تعالیم و خشور را از زیر خاکستر اوهام بیرون کشند و
بنمایانند باید با صمیم قلب از آنان سپاسگزار بود و بدانها درود فرستاد و روز افزونی تعداد
آنان را از پروردگار توانا خواستار شد .

در واقع چه سعادتى برای اینگونه خدمتگزاران راه حقیقت بهتر که پژوهندگان
علم و دانش و پویندگان طریق معرفت و بینش آنانرا بسمت استادی و رهبری خود به
پذیرند و روح و روان آنانرا با نشاط انجام وظیفه در راه حق و انسانیست شاد و خرم سازند .
و خشور بزرگ ایران میفرماید :

« هر دانی باید دیگران را از دانش خود بهره مند سازد چه بیش از این نشاید
نادان سرگشته بماند » . زیرا بدترین رنج برای دانیان این است که در میان مشتى نادان
بسر برند و بزرگترین خوشبختی برای آنان هنگامی فراهم شده که اطرافیان شان آنها را
درک کنند و گفتار شان را بجان و دل پذیرند و به پیروی آنان پردازند .

پایان

فهرست

صفحه		
۱		۱. پیشگفتار
۵		۲. یادآوری
۷	زرتشت اسپنتمان	۳. گفتار نخست
۲۰	سرودهای زرتشت	۴. گفتار دوم
۲۷	زمانی که زرتشت در آن چشم به جهان گشود	۵. گفتار سوم
۳۰	زرتشت حقیقت را درمی یابد	۶. گفتار چهارم
۳۹	پرسشها، پاسخها، دریافتها	۷. گفتار پنجم
۴۵	اهورا مزدا، خدای زرتشت	۸. گفتار ششم
۴۸	پرتوهای اهورامزدا	۹. گفتار هفتم
۶۱	سروش و آتش	۱۰. گفتار هشتم
۶۶	مراسم کیشی	۱۱. گفتار نهم
۷۳	نیکی و بدی	۱۲. گفتار دهم
۸۳	نیکی و بدی در گاتها	۱۳. گفتار یازدهم
۹۶	سرا انجام کار	۱۴. گفتار دوازدهم

- گفتار سیزدهم پیام زرتشت چیست و برای کیست؟ ۱۰۸
- . گفتار چهاردهم آزادی ۱۱۴
- . گفتار پانزدهم جهان خشنودی و خرسندی ۱۱۸
- . گفتار شانزدهم سوشیانس ۱۲۴
- . گفتار هفدهم زن و مرد ۱۲۹
- . گفتار هیجدهم فرمانروایی ۱۳۵
- . گفتار نوزدهم انجمن مغان ۱۳۸
- . پاسخ به برخی از پرسشها ۱۴۳
- . نبشته‌هایی که از آنها بهره گرفته شد ۱۸۴

پیشگفتار

نزدیک بد پنج سال است که در انجمن فرهنگ ایران باستان زبانهای اوستا و پارسی باستان بدشاگردانم می آموزم. در این زمان شماره ی شاگردان از بیست و هشت به سده تا چهارتن گاستد شده است. آنانی که مانده اند و اکنون به پایان دوره ی پنج ساله خود نزدیک شده اند و برای آنان زبانهای اوستا و پارسی باستان کمابیش روشن و فهمیدنی گردیده است، بادلگرمی هر چه بیشتر می خوانند، می پرسند؛ می شنوند و می گویند و دانش آموزی را بیشتر بصورت یک مباحثه دانشی و پژوهشی درمی آورند.

چه بسا از لابلای اوستا سخنانی پیش می آید که در باره ی آنها گفتگوهایی می شود و جز جنبه ی زبانشناسی، جنبه ی مینوی آنها هم سنجیده می شود. گاهی بندی از سرودهای زرتشت به میان می آید و در باره ی اندیشه ی بلندی که در آن نهفته است سخن آغاز می گردد و گاهی بندی را با گفته یی از بخش دیگر اوستا در برابر هم گذاشته از کاهش نیروی مینوی در زمان های پس

از زرتشت گفتگومی شود .

یکی از شاگردان که همواره بیش از دیگران از این جنبه‌ی مینوی بهره‌برمی‌دارد دوشیزه‌کتابون مزداپور است . شاگردی است که می‌خواهد بادلی‌پاک و اندیشه‌یی روشن پیام‌زرتشت را و آیین دین‌بهی را که آن پاک‌مرد بنیاد گذاشت ، هر چه بهتر و بیشتر بفهمد و بدیگران بفهماند . هر چه بهتر و بیشتر می‌فهمد ، بیشتر و بیشتر « دل‌داده‌ی مزدا » خدای یگانه و دانا و توانای زرتشت می‌گردد .

در یکی از این روزها این دوشیزه پیشنهاد کرد که آنچه درباره‌ی پیام زرتشت می‌گویم ، در یک رشته‌ی سخنرانی‌هایی به هم‌کیشان وی در سازمان زنان زرتشتی بازگویم و سپس این را با گرامی همکارم بانو فرنگیس یگانگی که هم دبیر افتخاری انجمن فرهنگ ایران باستان می‌باشد و هم رئیس افتخاری سازمان زنان زرتشتی در میان گذاشت . در نتیجه از ۱۵ دیماه ۱۳۴۴ تا ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۵ همه هفته در روزهای چهارشنبه بجز آنهاییکه تعطیل رسمی بود ، این سخنرانی‌ها انجام گرفت . این نبشته گردآمده‌ی همان سخنرانی‌ها است که اندکی پس و پیش و کم و بیش گردیده است تا از صورت ویژه‌ی سخنرانی برآمده تا اندازه‌یی به پیکره‌ی کتابی درآید .

در اینجا به دخترم کتابون مزداپور برای اینکه انگیزه‌ی این کار بوده

و به خواهرم فرنگیس یگانگی و سازمان زنان زرتشتی برای فراهم ساختن وسیله‌های سخنرانی در آن هنگام و چاپ آنها در این هنگام سپاس فراوان می‌گزارم .

اما پیامی که در این نبشته می‌خوانید ، پیامی است جاویدان که زرتشت در سرودهای خود سرود و در آن آیین زندگانی را نیک روشن ساخت .

اکنون کمابیش ۳۰ سال است که من این پیام بهین و گفته‌ی مهین رامی‌شنوم و با اندیشدی روشن می‌نگرم و هرچه بیشتر باز می‌شنوم و باز می‌اندیشم، بهتر به راستی و درستی آن پی می‌برم برای نیک‌دریافتن اندیشه‌های نغز آن و نیک فهمیدن گفته‌های پرمغز آن به سخنان استادان ارجمندی ، همچون دکتر مانك پیتاوالا، رئیس‌بیشین دبیرستان پسراندهی پارسیان در کراچی، نخستین کسی که مرا اوستا و پهلوی آموخت و از پیام زرتشت و آیین دین بهی آگاه ساخت و شادروان دکتر انوشیروان دالا، دستوران دستورپاکستان، آن‌پاکمردی که من همواره پی‌کرده‌ی زرتشت را در چهره‌ی درخشنده‌اش می‌دیدم و هنگامی که سخن می‌گفت و در می‌سفت می‌انگاشتم که خود زرتشت با من هم‌سخن است و بیشتر گفته‌های من در باره‌ی پیام زرتشت گفته‌های او است که در جامه‌ی نوین پیش آورده می‌شود و استاد ابراهیم‌پور داود که با گزارشهای پرارج خود در شناساندن دین مزدیسنی در ایران پیشگام شد و مرا که یکی از خوانندگان گزارشهایش بودم به دنیای مینوی زرتشت

آشنا ساخت و شاد روان د کتر ایرج تارا پور و الا که ترجمه‌ی «گاتهای» وی
بسیاری از گروه‌هایی را برایم آسان‌گشود و به تازگی دستور د کتر فرامرز بد
که بایاری دوست دیریندم پیلونا ناوتی ترجمه‌ی روان و نغزی بد زبان
انگلیسی از سروده‌های زرتشت بچاپ رسانیده است ، باروشن اندیشی خود
چندین نکته‌ی نیمه تاریک را روشن ساخته است ، گوش فر داده ام .

این پیام ، آنچنانکه من فهمیده و دریافتم ، نتیجه‌ی همسخنی و
همنشینی این استادان بوده است . اینک آنرا بازبانی ساده و سره و سبکی
آسان و روان «بر کسانیکه دل داده‌ی مزدا هستند» پیشکش می کنم .

علی اکبر جعفری

تهران - خرداد روز فروردین ماه ۲۵۷۹ مادی

ششم فروردین ۱۳۴۶ خورشیدی

یادآوری

ما در این نشستها که شاید شمارهشان به ۱۵ یا بیش از آن برسد خواهیم کوشید تا زرتشت و بیش از خود او ، سخنانش را نیک بشناسیم .
بینم او درباره ی آفرینش و آفریدگار ، گرداننده ی جهان ، در باره نیکی و بدی ، درباره بایسته ها و نابایسته ها ، درباره شایسته ها و ناشایسته ها ، درباره زندگانی مینوی ، درباره ی زندگانی مادی ، در باره ی اجتماع ، در باره ی پیشرفت ، درباره ی رسایی و کمال ، درباره ی جاودانی و همیشگی ، و کوتاه سخن ، درباره ی آیین زندگانی چه ها می گوید . آنگاه اگر سخنان وی را با اندیشه یی روشن سنجیده پذیرفتیم ، خواهیم کوشید تا آنها را به اندازه ی تاب و توانایی خود بکار بندیم .
چون خواست ما گوش فرادادن ، سنجیدن و پذیرفتن و یا نپذیرفتن پیام زرتشت است از اینرو تاملی توانیم تنها از سخنان وی برداشت می کنیم .
اگر گاهی از ریگ ویدیا نبشته های دیگر آریایان باستان گواهی می آوریم و یا برای نکته یی روبه بخشهای دیگر اوستای جز از گاتها می آوریم و یا نگاهی بر نوشته های پهلوی می اندازیم ، تنها و تنها خواست ما روشن تر ساختن سخنان زرتشت است و گر نه ما را با هیچ کدام آنها کاری نیست .

پیام زرتشت آنچنان که در سرودهایش آمده بسنده و کافی است که همه پرسشهای مربوط به آیین زندگانی و جهان مینوی و مادی را نیک پاسخ گوید .

در این میان باشد که کسانی این سخنان را بهتر از ما بفهمند و دریابند و یا کسانی برای روشن شدن نکته‌یی پرسشی داشته باشند . این است که پیشنهاد می‌کند در پایان هر جلسه اگر نیاز افتاد پرسشهایی شود و کسانی که بهتر از ما نکته‌یی را دریافته‌اند ، در فهماندن آن به پرسنده کمک کنند . از سخنانی که بستگی به پیام زرتشت نداشته باشد و ما را از موضوع بیرون کشد ، چه بهتر که پرهیز کنیم .

گفتار نخست

زرتشت اسپنتهان

سرآغاز :

ماهرکاری را برای خواست ویریهی و منظور خاصی انجام می‌دهیم
و هرگز برای هیچ دست به کاری نمی‌زنیم . پس ما که امروز اینجا گرد
آمده‌ایم خواستی داریم . خواست ما هم بس روشن است : آمده‌ایم تا
به پیامی گوش فرا دهیم که پاکمردی هزاران سال پیش برای جهانیان
ارزانی داشت .

بیگمان آن پاکمرد هم در این پیام خود خواستی را دنبال می‌کرده
و چه بهتر که در همین آغاز سخن از خواست او آگاه گردیم . او
پیام خود را چنین آغاز می‌کند :

ای مزدا ، اینک دستها را در نماز افراشته ،
پیش از هر چیز ،

خرسندی مینوی افزاینده را خواستارم
و می‌خواهم همه کارهای خود را

از روی راستی و پاکی انجام دهم
و خرد خود را بامنش نیک تو همساز سازم

تا روان آفرینش را

خشنود و خرسند گردانم .

یسنا ۲۸ - ۱

اوسخن خود را با این نیایش آغاز می‌کند و خواست آن پاکمرد
از این سخنان تنها تلاشی است که او می‌خواهد با یاری خدا و از راه
راستی و پاکی و با اندیشه‌ی نیک جنبشی برای ساختن جهانی آباد و شاد
آغاز کند . او برای خود چیزی نمی‌خواهد ، هر چه می‌خواهد برای
آفرینش است ، برای جهان است ، برای دیگران است .

ما که اینجا گرد هم آمده‌ایم تا به پیام او گوش فرا دهیم ، چه
بہتر از آنکه با او در نیایش هم آوا گردیم و روی به مزدا آورده یاری
طلبیم تا ما هم در خرسند ساختن روان آفرینش همباز و شریک باشیم .

او کیست ؟

اکنون که ما خواست آن پاکمرد را دریافتیم ، نخست بینیم که
او کیست و سپس بشنویم که چه می‌گوید و پیامش چیست .
نامش **زرتشت** است و دلداده‌ی خدا است . پیامش در صورت
سرودهایی نغز ولی فشرده بدست ما رسیده و آنرا **سائتاها** یا گاهان
می‌نامیم .

شادروان دستور دالا چه خوب گفته : « ما همه چیز را در باره‌ی
زندگانی محمد می‌دانیم و چیزهایی هم در باره‌ی زندگانی بودا و زندگانی

عیسی می‌دانیم ولی اگر راستش را بخواهید ما هیچ آگاهی از زندگانی زرتشت نداریم».

ولی هیچ جای افسوس خوردن نیست . ما را کاری با نشست و برخاست ، رفت و آمد ، پیاده روی و سواره‌آیی ، خواب و خوراك ، پوشاك و خانه او نیست زیرا روش زندگی کردن روزانه‌ی هرکس و هر زمان از هم جداست و بسته به خود او و زمانش است . ما پیامش را می‌خواهیم که شاهکارش است و جاودانی است و دارای حقیقت‌هایی است که زمان و مکان نمی‌شناسد . خوشبختانه آن پیام را از آغاز تا پایان در دست داریم . مارا پیام او بس است .

ولی با اینهمه ما می‌توانیم زندگانی او را که نمونه‌ی آموزنده برای همه است در سرودهای او بجوئیم و پیدا کنیم . ناگفته نماند که در گاتها ، زرتشت همه از خدای یگانه خود وستاها و صفات او، از فلسفه نیکی و بدی ، از جهان مینوی و مادی، از درستکاری و کارهای آبادانی ، از پارسایی و نیکویی ، از رسایی و جاودانی سخن می‌راند و کمتر از تاریخ و چیزهایی دیگر یاد می‌کند .

از سرودهایش می‌دانیم که نامش « زرتشت - Zarathushtra » و نام خانوادگی‌اش « سپتام - Spitāmā » یا « سپتم - Spitama » است و او از خاندان « هیچت اسپ - Haecataspa » می‌باشد - کسانی از اوستا

شناسان نامش را ساخته از دو واژه می دانند : یکی « زرت - zarath »
 بمعنی زرد و زال و پیر و دیگری « اشتر - ushtra » که همان شتراست
 و این نام را « زرد شتر » یا « پیر شتر » معنی می کنند. کسانی چنین نامی
 را شایسته‌ی آن بزرگوار نمی توانند بدانند و « زرت » را زرین و اشتر
 را از ریشه‌ی « اش - ush » یا درخشیدن گرفته آنرا « زرین‌روشنایی »
 می خوانند. اینان می گویند که نام اصلی وی « سپتم » بود که معنی
 آن سپیدین یا سپیدترین است و پس از برانگیخته شدن بود که نام
 زرتشت را یا کسیکه از روشنایی زرین مینوی بهره‌مند شده بر خود نهاد .
 البته بودا هم همین کار را کرد . او نامش « گوتما - Gautama » یعنی گاوین
 یا گاوترین (نامی که بر بزرگترین نرگا و گله می نهادند) بود ولی
 پس از برانگیختگی « بد - Buddha » یادانا و عارف شد . این کار را
 دیگران بویژه شاهان و فرمانروایان و پیشوایان و شاعران نیز کردند
 و پس از رسیدن به جایگاه والایی و یا نشستن بر روی تخت پادشاهی یا
 مسند پیشوایی یا خود نامی برازنده برای خود برگزینند و یا مردم به آنان
 دهند و تازه‌ترین مثال « آریامهر » است که مردم ایران به **شاهنشاه**
 خود داده‌اند .

اما واژه‌ی « هیچت اسپ » یعنی اسپی که برای جفت‌گیری بکار آید .
 بهر حال لازم نیست که نامی که پدر و مادر بر کودک خود نهند ،

بستگی و اثره‌یی بازندگی و آیین آینده‌ی او داشته باشد . معنی زرتشتی هرچه باشد نه پرکاهی از بزرگی و بزرگواری او می‌کاهد و نه چیزی بر آن می‌افزاید .

سپتام زرتشتی یا زرتشت سپتام را در فارسی امروزین **زرتشت اسپنتمان**

می‌خوانیم .

انسانی کامل

ازگاتها چنین پیدا است که زرتشت در هنگام سرودن سرودهای خود مردی بود دانا، بینا ، سخن دان، سخنور ، سخنران . او به آرزوی خود رسیده بود و پاسخهای پرسشهای خود را دریافته بود. او پس از نگریستن و اندیشیدن و بازنگریستن و بازاندیشیدن ، چه در پیرامون خود و چه در پیرامون جهان ، به راز زندگانی دست یافته بود و به حقیقت پی برده بود . او از خود کاملاً مطمئن بود و هیچ نیازی به روی آوردن به کسی نداشت . اگر پرسشی داشت در درون خود می‌نگریست و از اهورامزدا می‌پرسید و پاسخ را درمی‌یافت . **او استاد استادان بود .**

این چیزها را ما ازگاتها می‌فهمیم و گرنه خود او هیچ گونه ادعایی نکرده . نه خدا است و نه پسر خدا ، نه دم از انا الحق می‌زند و نه من اعظم شأنی را به رخ دیگران می‌کشد . او انسان است ، **انسانی کامل** ، انسانی که خود به کمال رسیده همه کوشش و تلاش خود را بر آن می‌گمارد

که دیگران به کمال برسند و جهانی خرسند پدید آورند. او در برابر هر چیزی که در راه پیشرفت جهان ایستاده است برخاسته و با خود پیمان بسته که « تا تاب و توانایی دارم مردم را بسوی راستی خواهم رهنمود ».

خویشاوندان زرتشت

در یکی از بندهای گاتهاروی به خویشاوندان خود کرده نام خاندان اسپنتمان هیچداسب را می برد . در يك جای از دخترش « پوروچستا - Pourucistâ » (پرینش) و در جایی دیگر از میدیوماه اسپنتمان که گویا پسرعمویش بود یاد می کند . در يك جای دیگر هم از « زرتشتی » یاد کرده که برخی می گویند خواستش پسرش بوده و برخی آن را همان میدیوماه می دانند و برخی شاه گشتاسب .

یاران زرتشت

از یاران زرتشت ، شاه گشتاسب کیانی بزرگترین پشتیبان او و آیین او بود . « فرشوستر - Frashaoshtra » و « جاماسب - Jâmâspa » که از نامداران خاندان « هوگو - Hvogva » بودند و باشد که برادر يك دیگر بودند ، از یاران و همکاران دلداده ی او بودند . گویا پس از درگذشت زرتشت جاماسب راهبر پیروان گردید.

خاندان « فریان - Frayâna » تورانی هم از یاران باوفای وی بود که نامش را می برد .

زرتشت یاران خود را بر سه گروه بخش می کند . نخستین گروه را « خیتو - Khaetu » می نامد و معنی آن « خودمانی » است . پیدا است آنان به اندازه یی به او نزدیک بودند که از خود وی گشته بودند . آنان بودند که بیشتر از همه و بهتر از همه سخنان وی را می فهمیدند و در می یافتند و در زندگانی خود بکار می بستند . گروه دوم را « ورزن - Verezana » یا (ورزندگان) می نامد . اینان کشاورزان و دامداران و کارکنان کارهای سودمند دیگر بودند که چون در سراسر کشور پراکنده بودند ، به سخنان وی آشنایی بسیار نزدیک نداشته و از لحاظ فهمیدن و دریافتن وی بردن به ژرفا و عمق آن در درجه دوم جای می گرفتند . گروه سوم « ایریمن - Airyamana » یا « آریامنش » بودند . در اوستا و سانسکریت این نام برای دوست آمده است و همچنان در یسنا ۴۰ - ۴ بجای این واژه « هخم - Haxma » آمده که معنی آن نیز دوست می باشد و پیدا است که اینان از دوستان بودند و با آنکه به او نگرویده و در رده ی پیروان او در نیامده بودند ، از روی دوستی و همدردی با وی و یارانش همکاری می کردند . ناگفته نماند این درجه بندی یاران تنها جنبه مینوی داشت و هیچگونه بستگی به طبقه های اجتماعی مردم که بعد ها رویه استواری و شکل ثابتی برای خود گرفت نداشت . ما باز هم در این باره سخن خواهیم داشت .

از پیشینیان ، زرتشت نامی از جمشید می برد و اشاره یی به گناه ماده پرستی وی می کند .

بدخواهان زرتشت

زرتشت در برابر پنداربافی و پندارپرستی ایستاد . همانا چنین کاری به پیشوایان پندار باف و پندارگر کران اقتاد زیرا که از گرمی بازار آنان می‌گاست و آن را برمی‌انداخت . این چنین کسان به نام « کوی - Kavi یا Kāvaya » و « کرپن - Karapan- » یا « Karapâ » خوانده می‌شدند . کوی همان « کی » پارسی است که پیشنام شهریاران کیانی است . اینان شاهزادگانی بودند که به کارهای مذهبی هم‌رسیدگی می‌کردند . تنها « کوی » که از پندارگری دست کشیده به زرتشت گروید و پشتیبان بزرگ دین بهی گردید کی گشتاسب بود که از وی و از خاندانش که کیانیان باشند به نیکی یاد گردیده .

« کرپانان » پیشوایان مذهبی بودند که مراسم پیچیده مذهبی را بجا می‌آوردند . از اینان سرداری « بندو - Bendva » نام از سرسخت ترین دشمنان زرتشت بود ولی آن بزرگوار در پاسخ همه آزارهای اواز خدای خود می‌خواهد که به دستیاری منش نیک او را به راستی راهنمایی کند . در دو بند از سروردهای خود نام خاندان « اسیج - Usij » را می‌برد که جهان را به خشم و خون کشیده بود . در ریگ وید « اسیگ - Usig » پیشوایانی هستند که مراسم خونین قربانی دادن به آتش را بنیاد گذارده‌اند . یک کسی یا یک خاندان دیگری از کرپانان هم به نام « کرهما -

Grehmâ « بود که باز زرتشت امیدوار بود که دست از دشمنی خود برداشته به سخنانش گوش دهد . ما از گاتها این را در می یابیم که در آغاز کار شماری یارانش بسیار کم بود و از دارایی بهره‌ی ویژه‌ی نداشت و هم میهنانش او را به اندازہ‌ی به تنگ آورده بودند که نمی دانست به کدام سرزمین روی آورد . نیز این را هم در می یابیم که سرانجام به « بهترین آرزوی خود » رسید و مردم ، آنان هم که سخت به دشمنی‌اش برخاسته بودند به « دین بهی » درآمدند .

اینها چیزهایی است که ما از سرودهای زرتشت درباره‌ی زندگانی‌اش می‌دانیم و نیازی هم نمی بینیم که بیش از این بدانیم .

زرتشت کجایی بود

لهجده‌ی گاتها لهجده‌ی خراسانی است . هجای گاتها هجای ریگ ویدی است که در آن زمان در باختر رود سند روا بود . سبک گاتها هم سبک ریگ ویدی است . پس زرتشت سرودهای خود را ، حتی آن بندها را هم که در آن گله می‌کند یارانش کم‌اند و نمی‌داند به کدام سرزمین روی آورد ، به همین لهجه و هجا و سبک سروده . از مردمان و خاندانهای نام می‌برد که بستگی به خراسان و سرزمینهای سند و پنجاب دارند . پندارهایی که زرتشت با آنها می‌جنگد ، پندارهای ریگ ویدی است . زمان ریگ وید زمانی است که هنوز تیره‌های آریایی به باختر

زمین ایران سرازیر شده برای خود میهنی تازه نساخته بودند. زرتشت در محیطی بوده که ویرهی آریایان بوده و هیچ گونه گفتگو از بیگانگان نا آریایی در میان نیست در جایی که در آن زمان زمینهای میانه و باختری ایران امروزین پر از این بیگانگان بود که باید گفت بیگانه نبودند و بومی بودند. درگاتها کوچک ترین اشاره‌ی به هیچ کشوری یا سرزمینی نشده و تنها نامی که برده شده از آن « بوم یا کشور هفتم » است که همان « ایرانویج - Airyanâm . Vaeja » اوستایی است و آن همان سرزمین است که امروز بخشهایی از خراسان و افغانستان و آسیای مرکزی را دربردارد. اطلاعات جغرافیایی اوستا از ری (Raghā) که کما بیش همین تهران و پیرامونش است نمی‌گذرد. گفتگوهای اوستا همه‌اش از خراسان زمین است. شاه گشتاسب را بلخی نوشته‌اند. همه اینها نشان می‌دهد که زرتشت از شرق بود و در همان شرق بکار خود پرداخت.

داستانها

اما داستانها هر یکی چیزی می‌گویند و اگر چکیده‌ی همدی نبسته‌های پهلوی و پارسی و عربی را پیش کنیم، این داستان به دست می‌آید: اودرا آذربایجان به دنیا آمد. نام پدرش « پورشاسب » و نام مادرش « دغدو » بود. پدرش آذربایجانی و مادرش ازری بود. نام چندن از نیاکانش را هم گفته‌اند. سوزن داشت که به گفته‌ی هر سه پس از مرگش زنده و پیوه‌ماندند. ولی برخی

از زرتشتیان امروزین دلیلهایی می آورند و نشان می دهند که مرگ یکن زن باعث گرفتن آن دیگر شد . سه پسر داشت و سه دختر . سه پسر دیگر در آینده به دنیا خواهند آمد و اکنون نطفه هاشان در دریاچه یی نگهداشته می شوند و هر یکی پس از هر هزار سالی پدید خواهد آمد که اگر این هزار سالها را بشماریم بایستی هر سه آمده و رفته باشند . زرتشت درسی سالگی بالای کوه سبلان در آذربایجان به پیغامبری گمارده شد و سپس از دیاری به دیاری بیگانه و از دیاری بیگانه به دیاری بیگانه تر گذر کرد تا آنکه به دربار شاه گشتاسب در بلخ راه یافت و آنجا هم بجای گفتن سخنان نغز خود دست به معجزه هایی باور نکردنی زد و گشتاسب و درباریانش را که از دیدن این همه معجزه در شگفت مانده و بیچاره گردیده بودند به دین خود در آورد .

گو که زرتشت در سرودهای خود جنگ را هیچ روا نمی داند و چاره ی همه گونه جدایی ها و اختلافها را از راه سخن راستین می جوید و تنها جایی که گفته اسلحه را ، برای « درست کردن » کسی بکار برند هنگامی است که دشمن به خانمان و خاکمیهن کسی فرا ریخته تباهی آورد ، این داستانها چنان و ا می نمایند که لشکریان گشتاسب به زور شمشیر همسایگان خود را « زرتشتی » گردانیدند و در نتیجه ی همین جنگها بود که یکی از سربازان تورانی زرتشت را با نیزه کشت ولی او ، پیش از آنکه در خون خود غلتد ، « تسبیح » خود را بسوی دشمن پرتاب کرد

وازنسبیح جرقه‌یی پرید و آن تورانی راجا بجاکشت . هنگام درگذشتن زرتشت ۷۲ ساله بود . او ششم فروردین چشم به جهان گشود و یازدهم دی چشم بر بست .

داستانها تا توانسته‌اند به زندگانی وی پر و بال و شاخ و برگ داده‌اند و بامعجزه‌های پی‌درپی گزاف گفته‌اند و مردی را که بد جنگ همه گونه پندارگری و خرافات برخاسته بود، گرفتار رسومات و قربانیهای خونین کرده‌اند و بد چیزی که روی نک-رده‌اند و نه فهمیدن و نه فهمانیده‌اند ، همان سخنان بلند و بی‌مانند آن پاکمرد است .

زمان زرتشت

زمان زرتشت را نویسندگان و دانشپژوهان از ۶۰۰ سال پیش از مسیح گرفته تا ۶۰۰۰ سال پیش از افلاطون گفت‌اند و از اینان هر یکی برای خود دلیلی آورده و به تازگی یکی از نویسندگان دانش پژوه پارسیان هندی می‌گوید که از روی ستاره‌شناسی و اختر شماری زرتشت ۷۱۲۹ سال پیش از مسیح بد دنیا آمده و تا ۷۰۵۲ پیش از مسیح زنده بود . آقای ذبیح بهروز از روی گاه شماری به آن رسیده‌اند که او کمابیش ۱۷۰۰ سال پیش از مسیح بوده و آقای پورداوود و شادروان دالازمان زرتشت را کمابیش هزار تا هزار و پانصد سال پیش از مسیح برآورد کرده‌اند . بهر حال هزار تا هزار و هفتصد سال پیش از مسیح درست تریبه نظر می‌رسد

تا آنکه وی را به ده هزار سال پیش ، زمانی که بشر در عصر حجر می زیسته ،
برسانیم و یا تا زمان داریوش بزرگ پایین بیاوریم .

ولی نا گفته نماند که زمان هم در این باره اهمیتی ندارد . همین
بس که آن پاکمرد هزارها سال پیش آمد و مردمی را که در تاریکی
پنداربافی فرو رفته بودند ، بسوی روشنایی و راستی راهنمایی کرد و
حقیقتهایی را روشن ساخت که تا امروز استوار مانده و همچنان جهان
را بسوی آیندهی درخشانی راه می نمایاند .

گفتار دوم سرودهای زرتشت

من برای توای اشا، ای راستی
و برای توای وهومنه، ای منش نیک
و برای تو مزدا اهورا، ای خدای دانای زندگانی،
سرودهایی بسرایم
که کس نسوده.

یسنا ۲۸-۳

زرتشت سرودهایی سرود که بیگمان کسی پیش از او نسوده بود،
سرودهایی همه نغز، سرودهایی همه مغز، سرودهایی همه راستی، سرودهایی
همه پاکی. سرودهایی پراز نوید، سرودهایی پراز امید، سرودهایی جان
افزا، سرودهایی جهان آرا، آری سرودهایی که به رسایی رسانند و
جاودانی بخشند.

و اما سرود را در اوستا و سانسکریت «گاتا- Gāthā» گویند.
این واژه در پهلوی گاس شده که جمع آن گاسان باشد. ما اینجا از میان
شکلهای گاتا، کاتها، گاهان و گاسان «کاتها» را برگزیده ایم زیرا این
شکل بیش از همه رواج پیدا کرده است. در اوستا و پهلوی هرجایی

که این نام آمده خواست سرودهای زرتشت بوده . در نبشته‌های اوستایی که در دست داریم ، این نام کمایش چهل بار آمده که بیشتر در صیغه‌ی جمع یاده شده . ناگفته نماند که این نام در خود « گاتها » نیامده و همانگونه که خواهیم دید شاید زرتشت آن را بد « مانثرا - Māntra » یعنی پیام می شناخته .

از اوستا این را هم می‌دانیم که گاتها دارای پنج سرود است . این بخش بندی از آن روی نیست که زرتشت یکی پس از دیگری پنج سرود سرایید و بس بلکه از روی وزن شعر و شماره‌های شعر در هر بند است . چنان به نظر می‌رسد که این کار را برای آن کرده‌اند که هم هنگام سرودن آهنگ و اثری هر یک از وزن‌ها و سرودها را بهتر و روانتر بخوانند و هم آنها را آسانتر به یاد بسپارند .

گاتهای پنجگانه

هر یکی از پنج گاتها را به نام نخستین واژه‌ی بند نخست یاد می‌کنیم . نخستین گاتها را **اهنود** (اهنوئیتی - Ahunavaiti) نام است و معنی آن در بردارنده‌ی اھون یا اھون وئیریو (اھونور یا یثاھو وئیریو) است . یثاھو وئیریو از آن نخستین گاتها نیست و اندکی پیش از آن در بند دوازدهم یسنا ۲۷ می‌باشد ولی چون در وزن و سبک همانند بندهای دیگر اهنود گاتها است ، پیدا است که زمانی سر آغاز همین سرود بوده و برای همان هم نام خود را به نخستین گاتها داده .

نامهای چهارگانه‌های دیگر نیز از واژه‌های نخستین بندهریک گرفته شده است. گانه‌های دوم **اشتود** (اشتوئیتی - *Ushtavaiti*) یادربردارنده‌ی واژه‌ی «اشتا» است و همین جور گانه‌های سوم **سپنتمد** (سپنتامینیو - *Spentâ Mainyu*) و چهارم **وهوخشتر** (وهوخشتر - *Vohu Xshathra*) و پنجم **وهشتواشت** (وهشتواشتی - *Vahishtoishiti*) است. هریکی از پنج گانه‌ها دارای یک یا چندین «هائی - *Hâiti*» یا به زبان پهلوی «هات» می‌باشد و این واژه را می‌توان فصل یا بخش ترجمه کرد. ترتیب این بخشها هم کمابیش از روی وزن بوده و از روی مطلب و موضوع نیست گو که در جایهایی موضوع یک بخش با دیگری نیک می‌خواند.

نخستین سرود یا اهنود گانه‌ها دارای هفت بخش از یسنا ۲۷ تا ۳۴ است. سرود دوم یا اشتود گانه‌ها دارای چهار بخش از یسنا ۴۳ تا ۴۶، سرود سوم یا سپنتمد گانه‌ها دارای چهار بخش از ۴۷ تا ۵۰ و سرود چهارم یا وهوخشتر گانه‌ها و سرود پنجم یا وهشتواشت گانه‌ها هریک دارای یک بخش یسنا ۵۱ و ۵۳ می‌باشند. ناگفته نماند که یسنا ۳۵ تا ۴۱ را که «هپتنگهائیتی - *Haptanghâiti*» یا «هفت هات» می‌گویند، پاره‌هایی می‌سازند که به لجه‌ی گانه‌های نوشته شده و بیگمان پس از گانه‌ها بهترین بخش اوستا است. یسنا ۴۲ و همچنین یسنا ۵۲ که در میان یسنا ۵۱ و یسنا ۵۳ آمده، نه در انشاء و نه در گفتار ماند سرودهای پنجگانه زرتشت و یا مانند بخشهای

هفتگانه‌اند و از آن و مانند چهل و هشت بخش دیگر یسنا می‌باشند . خود یسنا که گاتها هم‌پارهی از آن است مهمترین قسمت اوستا است و رویهم‌رفته ۷۲ «هات» یا بخش دارد .

چنانکه گفتیم ، اهو نور از لحاظ وزن و سبک و مطالب مانند گاتها است و روزی پاره‌یی از آن بوده ولی به دلیلهایی در پایان یسنا ۲۷ یا «هات» پیش از اهنود گاتها آمده . تنها «اشم وهو» و « ینگه هاتام » دونیایش برجسته‌ی دیگر در میان اهو نورو «اهیا یاسا» یا سرآغاز یسنا ۲۸ می‌باشد . همچنان یسنا ۵۴ یا « ایری من اشیا » را که در وزن مانند پنجمین گاتها است و از مطلبش چنان پیدا است که مکمل و پایان همان است ، باید پاره‌یی از همان سرود شمرد .

در نامه پهلوی « شایست نه شایست » آمده که گاتهای پنجگانه رویهم‌رفته دارای ۲۷۸ بند و ۱۰۱۶ شعر و ۵۵۶۷ واژه می‌باشد . در نامه‌ی دیگر پهلوی که «زادسپرم» نام دارد ، نیز ۱۰۱۶ شعرو به اعتباری از ۶۶۶۶ واژه‌ی گاتهای یاد گردیده ولی از روی نبشته‌ی دانشمند پارسی شادروان ایرج تاراپور والا ، گاتها با شمردن «اهو نور» و «ایری من اشیا» دارای ۲۴۰ بند ۹۲۳ شعر و کمابیش ۵۷۰۰ واژه می‌باشد .

و در این فشرده کتابچه است که مغز آنچه زرتشت به جبهانیان ارزانی داشت گزاردده شد، فشرده کتابچه‌یی که پاره‌یی بس کوچک ولی گوهری بس درخشان در نبشته‌های اوستا بس نمایان است .
وزن گاتها

در باره‌ی وزن گاتها همین بس که در اوستا و سانسکریت بنیاد

شعر بر هجا و تکیه و فشار است و قافیه و شرطهای دیگر شعر فارسی در آن نیست و می‌توان گفت شعر آزاد است. بطور نمونه « اهیایاسا » که دارای شش « پای » است، هجای پاهایش ۹/۹/۷ --- ۹/۹/۷ است.

اینک پای نخست و دوم و سوم را تقطیع می‌کنیم:

۱ / هیا / یا / سا / ن / منک / ها = ۷

اس / تا / ن / زس / تا / ر / فد / ر / هیا = ۹

من / یش / مز / دا / پوثر / ویم / سپن / تا / هیا = ۹

زبان گاتها

لهجه‌ی گاتهای از لهجه‌هایی که در بخشهای دیگر اوستا دیده می‌شود، جدا و کهنتر است و از همه بیشتر، از نظر دستور زبان و وزن شعر و انداز گفتار بد ریگ وید یا کهنترین نمونه‌ی زبان سانسکریت نزدیک است و این همانندی تاجایی است که حتی بخشهای دیگر سانسکریت هم در برابر گاتها و ریگ وید در پایی دوم قرار می‌گیرند. همچنان برخی از اصطلاح‌هایی که در گاتها به کار برده شده همان اصطلاح‌های ریگ وید هستند گو که از لحاظ معنی آن گاتها است که نغز و پاک و برازنده است. برخی از نامهایی که از پیشینیان و دشمنان زرتشت در گاتها یاد شده در ریگ وید هم آمده. از اینرو است که می‌گوییم گاتها با برخی از سرودهای ریگ وید همزمان است.

مطالب گاتها

همانگونه که گفتیم ترتیب بخش‌ها و بندهای گاتها را از روی

وزن داده‌اند . پس از لحاظ مطلب و موضوع ، این بخشها و نیز این بندها از هم بریده به نظر می‌آیند و يك موضوع را باید از چندین بخش گرد آورد و گاهی هم که يك موضوع در يك بخش نافرجام می‌ماند ، رشته آن را پس از چندین بخش در يك بخش دیگر از نو به دست باید گرفت .

ما این را نيك می‌دانیم که بندهای گاتها مانند دویستی‌های فارسی فشرده و کوتاه شده هستند که اندیشه‌های بس بلند را دربر دارند. بیگمان هر بندی پاره‌یی از گفتاری در نثر بود که متن آنرا در دست نداریم و باشد که در همان آغاز به یاد سپرده نشده . شعر را جان سخن دانستن شیوه‌یی است باستانی و نبشته‌های سانسکریت و پالی و اوستا و دیگر در زمانهای دور و نبشته‌های پارسی، مانند گلستان سعدی در زمانهای خودمان بهترین نمونه‌ی آن است. همین فشرده‌گی سخن و بیگمان احتیاطی که خوانندگان در خواندن این بندها می‌کردند ، بطوریکه به گفته‌ی «وسپرد» که یکی از بخشهای ارزنده‌ی اوستا است آنها را «بی‌هیچ گسستگی و بی‌هیچ لغزش» می‌سرودند ، باعث شده که امروز ما گاتها را به اندازه‌ی دست نخورده می‌بینیم که حتی ویرگیهای آن لجه‌ی بسیار کهن برای ما نگهداشته شده .

در اینجا باید بروان آن پاکن درود فرستاد و آفرین گفت که این سپرده را سینه به سینه و دهان به دهان تا ما رسانیده‌اند و امروز ما چنان می‌یابیم که خود زرتشت با ما در گفتگو است ، همانطور که هزارها

سال پیش با یاران خود همسخن بود .

درباره‌ی آنکه آیا گاتها سخنان خود زرتشت است یا نه پس از بررسی و ژرف بینی چنان به نظر می رسد که جز دو یاسه بخش و باشد که چندین بند دیگر همه را خود آن پاکمرد سروده و آن چند بخش و بند را هم یاران بسیار نزدیک و پیروان همنشین وی که اندیشه های او را نیک دریافته بودند ، سروده اند . پس می توان گفت که اگر هم چند بیتی را زرتشت نسروده ، اندیشه های پاک آن پاکمرد بوده که بر زبان یارانش روان شده . اوستا درست می گوید که گاتهای پنجگانه از آن زرتشت است . چون به جایی رسیده ایم که دیگر کمتر سخن از تاریخ و زبان و شمارش خواهیم راند ، برای آنکه بهتر به نغزی و پاکی و بلندی اندیشه های زرتشت پی ببریم ، چه بهتر که از خود وی پیروی کنیم و پای در جایی گذاریم که نشان پای او است و گام به گام در راهی پیش رویم که اورفته و بد جایی رسیم که او رسیده و تنها آرزویش این بوده که دیگران هم بد آن جای برسند . در این راه تنها راهنمای ما سخنان زرتشت خواهد بود و بس .

گفتار سوم زمانی که زرتشت در آن چشم گشود

نزد شما روان آفرینش به گریه افتاد

«چرا مرا آفریدید؟

که مرا ساخت ؟

خشم ، ستم ، جور ، درشتی و زور

سخت گرفتارم کرده .

مراجز شما نگهبان دیگری نیست .

مرا به پناه گاه خوبی راه نماید .»

یسنا ۲۹ - ۱

اکنون به بینیم او در چه محیطی چشم به جهان گشود و جهانی که
او در آن می زیست چگونه بود ؟

جهانی می بینیم که از خشم و جور و ستم می نالد . همه بستوه آمده اند
و نمی دانند به که روی آورند از یک سوی تازه کسانی زندگی چادر نشینی
و در بدری را رها کرده انجمنی بر پا کرده بد زندگانی و آبادانی
پرداخته اند و دست به ساختن خانه و ده و شهر و کشور زده اند ولی از دست
راهزنان بیابانی و ستمکاران خانه بدوش آرام ندارند و زمانی آسوده نیستند

وازشوی دیگر کسانی خود را پیشوایان مذهبی خوانده زندگی را بر مردم بیچاره تنگ کرده اند. اینان به گفته‌ی خود نمایندگان خدایانی هستند که در رشك و خشم از راهزنان هم جلو زده اند. هر در خواستی که از آنان شود، باج می خواهند تا کمکی بنمایند. باج گرفتن شان هم با صد ناز و اداست. خون و خونا به می خواهند، می و باده می خواهند. باید در برابرشان جانوران را گردن زد و خون ریخت. نباید خمهای می گسارده شوند و آوازه‌های بدمستانه سروده شوند و دستها افشاند و پایها کوبیده شوند تا آنان اگر بخواهند، بجنبند و کاری نکنند.

این مراسم خونین هر چه پیچیده تر مردم گیج تر و در نتیجه کار پیشوایان مذهبی بهتر و بازارشان گرمتر. هر چیز خدایی داشت. خدای آسمان، خدای زمین، خدای باد، خدای باران، خدای آب، خدای آتش، خدای این و خدای آن و همه تا باجهای خونین خود را، آنهم بدستکاری پیشوایان مذهبی، نمی گرفتند، کمک نمی کردند. و به داد کسی نمی رسیدند و چه بسا که دست به جور و ستم می گشودند. یا باران نمی آمد و یا اگر می آمد، همه چیز را با خود می برد، یاراهزنان را برمی انگیزتند تا خانمان-های آباد را برباد دهند و مردان را بخاك و خون کشند و زنان و کودکان را به بردگی برند و یا بیماریهای گوناگون را بد سراغ مردم گیج و بیچاره می فرستادند که تنها پناه شان روی آوردن بد پیشوایان بود که این پندارها را برای بازار گرمی خود می بافتند. آنان هم قربانی بیشتر می خواستند، خون بود که ریخته می شد، می بود که گساره می شد. پیشوایان بدمست به پیشگویی

وغیگویی می پرداختند. پیشگویها همه‌اش دوجانبه بود که نیک می‌شد یا بد، سخن آنان راست بر می‌آمد و از غیگویها هم هیچ کس سردر نمی‌آورد و بعدها هم پیشامدهای نیک و بد را بد همین حسابها می‌گذاشتند.

شگفت این که این خدایان پنداری بایکدیگر هم‌دست و هم‌کار نبودند. با هم رشک می‌ورزیدند و دشمنی می‌کردند، شیفته‌ی زنان یکدیگر می‌شدند و حتی بدسراغ زنان مردم زمین می‌آمدند (که پیداست این کار را همان پیشوایان فریبنده به نمایندگی خدایان خود انجام می‌دادند).

نگاهی بد داستانهای ویدها و نبشته‌های دیگر سانسکریت و بدافساندهای یونانی و مردمان دیگر کافی است که این صحنه‌ها را از این هم‌رنگین‌تر سازد. حتی در آن بخشهای اوستا که بازگشت بدکیش پیشین را می‌نماید، قربانی‌های خونین و مراسم پندارپرستی دیگر آشکارا بدچشم می‌خورد و اگر آن پرتو پاک و پاکیزه‌کننده زرتشت نبود، اینها هم چنان کم‌آلایش نمی‌ماندند.

این بود چهره‌ی از زمانیکه زرتشت در آن چشم به جهان گشود.

فصل چهارم زرتشت حقیقت را درمی یابد

آن کسی آیین پاک را تباه می کند،
که زمین و خورشید را با چشمانی روشن نگریستن را
بدترین کارها می شمارد،
که به دروغکاران ارمغانها پیشکش می کند،
که آبادیها را ویران می سازد،
که به درستکاران آزار می رساند.

یسنا ۳۲-۱۰

آشتیگی های اجتماعی و اقتصادی و مادی را بسیاری درمی یابند و بد
می گویند و نکوهش می کنند و گاه گاهی هم در برابر آنها می ایستند ولی
آشتیگی های روانی و مینوی را هر کس آشتیگی نمی داند و چه بسا که آنرا
آراستگی بالاتر از اندیشه ی خود می پندارد و چاره را جز در گردن نهادن
به آنها نمی بیند. آری در زمانی که زرتشت در آن چشم به جهان گشود مردم
خورشید و ماه و ستارگان و زمین و باد و باران را بانگاه های دیگری
می دیدند. هر کس را خدایی آزمند و خونخواه و میدوست می پنداستند و برای
سیر نمودن آرزو و فرو نشاندن خشم آنان بایستی به نمایندگان آنان، به

پندار بافان، پیشگویان و جادوگران روی آورند و آنان هم که از يك سوی خودشان از همه گنج تر و از سوی دیگر از ناتوانیهای خود نيك آگاه بودند، همه کوشش و تلاش خود را در گنج تر ساختن مردم به کار می بردند.

زرتشت جدا از دیگران بود. او با اندیشه‌ی روشن و چشمان بینای خود همه اینها را نيك نگریست و با پیشوایان و دیگران همسخن و از آنان جوئی رازهایی شد، راز آفرینش، راز خدایان، راز سنتها، و راز مراسم و تنها پاسخی که شنید کمابیش همان بود که زمانها پس از زرتشت مردم بت پرست عرب بدیغمبر اسلام دادند و آن پاسخی است که همواره چنین کسانی بر زبان می آورند: «نیاگان ما همین کارها را می کرده اند و ما هم می کنیم و تو هم باید بکنی» و چه بسا که پرستشهای زرتشت این پیشوایان را نا آرام و ناراحت می ساخت زیرا هم خود آنان و هم مردم از سنتهای دیرین کورکورانه پیروی می کردند و هیچ به فکر پرسش و پاسخی نبودند.

آن داستانی که در نوشته‌های پسین آورده اند که زرتشت پیش از آنکه اهورامزدا او را به پیغمبری برگزیند، جادوگری و پندار بافی را نکوهش کرد و محکوم ساخت راست است.

او به آنها گردن نه نهاد و در برابر آنها ایستاد زیرا که او به آنها دیگر باور نداشت و همه کارهای پیشوایان سنت پرست را با بدگمانی و شك و تردید نگاه می کرد.

اینجا باید یادآور شد که آن شك و تردید است که ما را وادار می کند

به دانش روی بیاوریم و حقیقت را دریابیم. باور کور کورانه هرگز مایه‌ی رستگاری هیچکس نشده. کسیکه کور کورانه پیروی می‌کند، از دانش و بینش بهره‌ی ندارد. دانش و بینش از شك و تردید و قانع نگشتن بر می‌خیزد ولی ناگفته نماند که این آن شك و تردیدی است که باید در پی آن اندیشه‌ی روشن و چشم بینا باشد زیرا اگر این طور نباشد، مردم به هر چیز پشت پای زده و از هر چیز روی گردانده، بیراهه را برمی‌گزینند و بی‌بند و باری را پیشه‌ی خود می‌سازند و به اصطلاح بیدین می‌گردند و این بی‌بند و باری در رساندن زیانهای مینوی و مادی از پندار بافی و پندار پرستی نه تنها کمتر نیست بلکه بسی بیشتر هم است.

زرتشت در پی حقیقت می‌رود

زرتشت بر همد بدگمان شد و از همد روی گرداند تا بدین روی آورد و «دین» در گاتها بمعنی وجدان هم آمده. دین راهی است که وجدان، آن اندیشه‌ی درونی و آن بینش روانی، نشان دهد. او دید از کسانی که خود را پیشوا و استاد می‌خواند کاری ساخته نیست. پس تصمیم گرفت که خود استاد خود گردد، تصمیم گرفت هر چیز را با چشمان روشن خود ببیند.

می‌گویند زرتشت برای مدت ده سال از مردم دور گشت و روی به طبیعت آورد و گوشه‌ی خاموشی و کنج تنهایی را در دامان طبیعت زیبا برگزید تا در ژرفای رازهای سپهر فرو رود و حقیقت را دریابد. جستجوی حقیقت در گاتها این گفته را راست می‌نماید. در سرودهای زرتشت آمده

«بهترین راه پرورش روان، اندیشیدن در خاموشی است»

(یسنا ۴۳ - ۱۵)

آنجا بود که زرتشت در باره‌ی هر چیز اندیشید و هر اندیشه به شکل
پرسی برآمد، پرسشی که برای دریافتن پاسخ، درون‌نگری و درون‌بینی
بیشتری را تشویق می‌کرد.

زرتشت می‌پرسد و می‌پرسد

همانجا بود که دریافت که صدایی می‌گوید «ازما پرس آنچه را که
می‌خواهی پرسی» (یسنا ۴۳ - ۱۰)

زرتشت پرسید و باز پرسید:

«که برای خورشید و ستارگان راه را استوار کرد؟»

«از کیست که ماه می‌افزاید و می‌کاهد؟»

«که زمین را داشته‌است و که آسمان را؟»

«که آب را آفریده و که درختان را؟»

«که باد را تندی می‌بخشند و که ابرها را؟»

«که روشنی را آفرید و که تاریکی را؟»

«که خواب را ارزانی داشت و که بیداری را؟»

«از کیست با امدادان و از کیست نیمروز و از کیست شب؟»

(از چندین بند یسنا ۴۴)

واضفه می‌کند :

-۳۴-

«من همه اینها و چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم»

یسنا ۴۴ - ۳

هنوز پرسشها در باره‌ی طبیعت به پایان نرسیده که زرتشت نگاهی
به‌سازمان اجتماعی می‌کند:

«چه چیز پسر را وادار می‌کند تا از پدر پیروی کند؟»

«چه چیز مردم يك خانواده را با هم پیوسته؟»

یسنا ۴۳ - ۷

«چه چیز کسانی را راهنمایی می‌کند

تا خانه‌ها را بنیادگذارند،

دهستان را بنیادگذارند،

شهرستانی را بنیادگذارند،

و برای خود کشوری آباد پدید آورند؟»

یسنا ۳۱ - ۱۶

از این پای را فراتر می‌گذارد و می‌پرسد:

«چه‌ها می‌شود و چه‌ها خواهد شد؟»

«آینده‌ی کسانی که از راستی پیروی می‌کنند چیست؟»

و آینده‌ی کسانی که از کاستی پیروی می‌کنند چیست؟»

یسنا ۳۱ - ۱۴

و چون دریافت که بسیاری از پیروان کاستی در وضع خوبی هستند و

خوش می خورند و خوش می پوشند و خوش می گذرانند می پرسد:

«کدام راه از این دو بهتر،

راه کسانی که برای مردم تباهی بار می آورند

یا راه کسانی که به کارهای آبادانی می پردازند؟»

یسنا ۳۱ - ۱۷

«چگونه کسانی که جهان را به جور و ستم سپرده اند،

مردمانی نیک و پیشوایانی خوب توانند بود؟»

یسنا ۴۴ - ۲۰

قانون خلل ناپذیر

درسرتاسر این مدتی که در پی یافتن پاسخ این همه پرسش است
درباره ی يك راز بزرگی می اندیشد تا آنرا نيك دریابد و آن نظم و ترتیب
جهان است. جهانی می بیند که بر روی يك قانون خلل ناپذیر استوار است
و هر چیز و همه چیز از این قانون پیروی می کند و این قانون، قانون راستی
است. راستی که جهان را سروسامان بخشیده ۰۰۰ قانون راستی، قانون
اشا.

ولی این قانون از چه سرچشمه می گیرد؟ باز در خاموشی و سکوت
فرومی رود و به اندیشیدن می پردازد و درمی یابد که اگر همه کارهای جهان
از روی راستی باشد، بیگمان دانش و بینشی در پشت این همه سامان است
و آنرا وهومنه یا منش نيك می نامد .

خدای زندگی و دانش

ولی زرتشت نمی آساید و نمی آرامد. او به پرسشهای خود ادامه

می دهد:

« کیست آفریننده ی راستی؟ »

یسنا ۴۴ - ۳

« کیست سازنده ی منش نیک؟ »

یسنا ۴۴ - ۴

اینجا است که به بلندترین و پاکترین پایه ی اندیشه ی خود می رسد و خدای یگانه دانا و توانا را در می یابد و او را « اهورامزدا - Ahura Mazdâ » یا خدای زندگی و دانش می نامد و اینجا است که در نظر او همه خدایان گوناگون پنداری محومی شوند و چنان نیست و نابود می گردند که زرتشت از آنان حتی یک بار هم بطور نمونه در سرودهای خود نسام نمی برد، حتی برای نشان دادن بیزاری خود از آنان. چیزی که وجود ندارد از آن نام بردن یعنی چه؟

و اکنون که خدای خود را می شناسد، همه پرسشهای خود را از او

می کند:

« این از تو می پرسم، راست مرا گو، ای اهورا »

یسنا ۴۴

و یکا یک پاسخها را در می یابد و می داند که هر چه هست از او است.

باز می پرسد:

«این از تو می پرسم، راست مرا گو، ای اهورا

چگونه ترا نماز برم؟

کی تودوستی مانند من را خواهی آموخت

و بدستکاری راستی مهر آگین خواهی کرد

تا منش نیک تو بمن روی آورد

و نزد من آید؟»

یسنا ۴۴ - ۱

و این پرسشها پرسشهایی در ستانه بود و این گفتگوها گفتگوهای

صمیمانه بود.

اینها بودند که زرتشت را شیفتهی خدای خود گردانند. او از

خدای خود راهنمایی می خواهد.

«من به تو می گریم، بین ای اهورا،

من آن شادمانی را می خواهم که

یک معشوق به عاشق خود ارزانی می دارد.

مرا از راه راستی

به سرمایه ی منش نیک راهنما.»

یسنا ۴۶ - ۲

عاشق چدمی خواهد، دیدار معشوق. می گوید:

«از تو می خواهم، ای اهورا مزدا،

خود را بمن بنما،

بامن همسخن شو»

یسنا ۳۳ - ۴

ولی دیدار تنها آرزوی زرتشت نیست. او خواستی از این والا تر دارد. اومی خواهد با وی یکی گردد.

یسنا ۴۴ - ۱۷

گفتار پنجم

پرسشها، پاسخها، دریافتها

«این از تومی پرسم، راست مرا گو، ای اهورا،
چه هنرمندی روشنی‌ها و تاریکی‌ها را آفرید؟
چه هنرمندی خواب و بیداری را آفرید؟
چه کسی بامداد و نیمروز و شب را آفرید؟
تادانیان را همواره وظایف خود یاد باشد»

یسنا ۴۴ - ۵

«این از تومی پرسم، راست مرا گو، ای اهورا،
چیست سزای کسیکه
پاداش مردی را ندهد،
که برای وی راستی ارمغان آورده باشد؟
از آنچه که در انجام کار
بر سر او خواهد آمد،
من نیک آگاه می‌باشم.»

یسنا ۴۴ - ۱۹

«این از تومی پرسم، راست مرا گو. ای اهورا،
در میان کسانی که من با آنان همسخن خواهم شد،
کدام کس راستکار است و کدام کس دروغکار؟
به کدام يك روی کنم،
به آنکه به بدی گراییده است
یا به آنکه خودش سراپا بدی است؟
چگونه دروغکاری را که
در برابر بخشایشهای تو
بامن ستیزه می کند،
دشمن نباید شمرد؟»

یسنا ۴۴ - ۱۲

«این از تو می پرسم، راست مرا گو، ای اهورا،
چگونه دروغ را بدست راستی بسپارم
تا راستی بازبان آیین تو
آن را پاك نماید.
واز این راه

شکست سختی بد دروغکاران بدهم
و آزارها و ستیزگیهای آنان را نابود سازم؟»

یسنا ۴۴ - ۱۴

«این از تومی پرسم، راست مرا گو، ای اهورا،
چگونه از راه تو، ای مزدا،
به خواست خود خواهم رسید
و به تو پیوسته با تو یکی گردم
و به گفتار خود نیرو بخشم
تا با پیام تو که از راستی برمی خیزد،
مردم را بسوی رسایی و جاودانی راهنمایم؟»

یسنا ۴۴ - ۱۷

زرتشت دلداده‌ی دانا

گفتیم زرتشت می‌خواهد نه تنها اهورا مزدا را ببیند بلکه با وی
یکی گردد. او چگونه می‌تواند چنین کاری بکند؟ آیا می‌خواهد مانند هر
شیفته‌یی باد و چشمان خود سروبالاتی نگار خود را تماشا کند؟ نه؟ آیا می
خواهد بدانجا برسد که کسانی پس از گذشتن از مرحله‌هایی دشوار با «دیده‌ی
دل» وی را ببینند؟ باز هم نه؟

زرتشت با همه‌ی دلدادگی و شیفتگی خود احساسات را بخود راه
نمی‌دهد و خرد و دانش و بینش را وسیله خود می‌سازد. اومی خواهد خدای
خود را بادیده‌ی خرد ببیند. آری با «دیده‌ی خرد». او با اندیشه‌ی روشن
خدارا یافت و اکنون هم می‌خواهد با همان اندیشه‌ی روشن او را ببیند
زیرا این تنها راه راست و درستی است که اودرپیش دارد. باید با اندیشه‌ی

اهورایی، با **وهومنه**، منش نیک هم آهنگ گردد تا به آرزوی خود رسد. او همین کار را می کند. او به اندیشه‌ی دور رسای خود نیروی بیشتری می بخشد. ناگهان می بیند که **وهومنه** او را از چهارسوی دربر خود گرفته است. منش نیک به او می گوید: اگر می خواهی خدا را نیک دریابی، پیش از هر چیز خود را دریاب و بدان که از برای چه آمده‌ای: نگاهی در پیرامون خود انداز و به اندرون خود بنگر.

وانگاه است که زرتشت به اهورا مزدا ی خود پی می برد و او را در اندیشه‌ی خود و از دریچه خرد خود می بیند و نیک در می یابد و با وی یکی می گردد (نگاه کنید به بندهای یسنا ۴۳)

اکنون زرتشت به آرمان خود رسیده و پاسخ همه پرسشهایش را هم یافته. او بجایی رسیده که دیگران برای رسیدن بدانجا هفت خوان پنداری برای خود می سازند و نخستین کاری که می کنند خرد را از دست می دهند زیرا به گمان آنان «عقل و عشق» با هم دشمن اند و هنگامیکه در پندار خود بدانجا می رسند، همراه فراموش کرده، خود را «فنا فی الله» می انگارند.

به یاد مردم

ولی زرتشت نخستین کسی است که با اندیشه‌ی روشن خود را به خدا می رساند و بجای آنکه خود را گم کرده همه چیز را فراموش کند، تازه به رازی پی می برد که او را بیش از پیش به یاد مردم و جهان آنان می اندازد. او این راز را که «راز آفرینش» است می خواهد به دیگران هم بازگو کند.

آن را پیامی اهورایی دریافته روی به جهانیان می‌کند.

زرتشت باروانی تازه وزبانی آراسته پیش می‌آید. او که کمر به راهنمایی بسته، نیک می‌داند که در راه باچه دشواریهایی روبرو خواهد شد ولی او باخود پیمان بسته که «تا تاب و توانایی دارم، مردم را بسوی راستی خواهم خواند». او می‌داند که راهی را که دریافته برای جهانیان بهترین راه است (یسنا ۴۴-۱۰) و امیدوار است که همرا به آن راهنمایی کند (یسنا ۳۱-۳)

پیام تازه

او با پیامی تازه می‌آید، پیامی که تاکنون کسی نشنیده. آنرا هم برای کسانی که جهان را به تباهی می‌سپارند، می‌خواند، و هم برای کسانی که **دلدادگی** مزدا هستند (یسنا ۳۱-۱)

پیام تازه‌ی او خدا رایگانه ودانا و توانا نشان می‌دهد، خدایی که نیازی به خونخواری و می‌گساری و مراسم رنگین ندارد. پیام تازه‌ی او از قانون راستی سخن می‌راند که در برابر آن هیچ چیز و هیچ پیش‌آمدی نه شکفت-آور و خارق‌العاده است و نه غیرعادی و غیرطبیعی و نه بیهوده و بی‌معنی. هر کاری را راهی است بس راست. از گردش جهان گرفته تا چرخش کوچکترین ذره، همه زیر قانون «اشا» که جهان را سامان بخشیده هستند. پیام تازه‌ی او گره کور نیکی و بدی را بطوری می‌گشاید که کس گشادن نتوانسته است. پیام تازه‌ی او جایی برای پندارگری و خرافات پرستی باز نمی‌گذارد و جایگاهی

برای خدایان پنداری نمی‌شناسد پیام تازهی او دکانهای پوچ پیشوایان
دروغین را ورمی‌اندازد.

بیگمان کسی که چنین پیامی می‌آورد، با مخالفت کسانی که کار
و پیشه‌ی خود را در خطر می‌بینند، روبروی می‌شود. پیشوایان دغلاکار نخست
می‌خواهند بازبان بازی او را از کاری که در پیش دارد برگردانند ولی نه تنها
ناکام می‌شوند بلکه رسوا می‌گردند، اینک به دشمنی او کمر می‌بندند و چنان
عرصه را براوتنگ می‌گردانند که او فریاد برمی‌آورد: «بکدام زمین روی
آورم، بکجاروم؟» ولی این فریاد برای عقب نشینی و گریز نیست بلکه برای
خواستن نیروی بیشتر است. کم‌کم می‌بینم که نخست کسانی از خویشاوندان
وی به وی می‌گروند و سپس از مردم پیرامون و دیری نمی‌گذرد که بزرگانی
مانند جاماسب و فروشتر پرچمدار دین بهی می‌گردند و سپس هم شاه
گشتاسب پشتیبان بزرگ او می‌شود و با آمدن او کار آسان می‌گردد و روی
به پیشرفت می‌نهد.

گفتار ششم

اهورا مزدا، خدای زرتشت

آنرا درستایشهای پارسایی بزرگ می خوانم
که مزدا اهورا، خدای زندگی و دانش، نام دارد.
اوست که به مردم از راستی و منش نیک خود
در شهریاری خویش رسایی و جاودانی می بخشد.
بشود که او بر ما زندگانی تازه و نیروی نوینی ارزانی دارد.

یسنا ۴۵ - ۸

اکنون بر می گردیم به پیامی که زرتشت به مردم داد و یکایک نکته های بر-
جسته آنرا بررسی کرده در می یابیم. نخست ببینیم که خدایی که زرتشت دریافت
تا آنجایی که مامی توانیم بفهمیم، چگونه است. باید در نظر داشت تا آن زمان،
تا جایی که تاریخ سراغ دارد، در هیچ جای گیتی هیچ کس خدای را چنان
نشناخته بود که زرتشت شناخت حتی می توان گفت که خدای زرتشت را
نباید در برابر خدای کسانی گذاشت که نه تنها در آن زمان بلکه چندین
سده دیرتر هم در مرحله های نخستین خداشناسی بودند. ولی امروز که

سده‌ها بلکه هزاره‌ها گذشته و راه خداشناسی بر همه گشوده شده و همه
خدای یگانه و دانا و توانا را، هر یکی به اندازه‌ی خود، می‌شناسد، ما نیازی
به آن نمی‌بینم که او را مزدا را آن چنانکه زرتشت برای ما ستوده،
بازستاییم و تنها بطور نمونه برخی از ستاها و صفتهای خدا را از گاتها گلچین
می‌کنیم:

خدای زرتشت سر آغاز و سر انجام است. او همیشه همان بوده و
همواره همان خواهد ماند. او تغییر ناپذیر است. او توانا است. او نیرومند
است. او فرمانروا است. او قانون‌گزار است. هیچ‌کس در برابر او نیست.
اوبی‌همتا است.

اودانا است. اودانا ترین است. او هر چه گذشته و هر چه می‌گذرد و
هر چه خواهد گذشت را نیک می‌داند. او از هر راز و نیاز و از هر آشکار و
نهان آگاه است. او نافرین‌تنی است. او آموزگار است.

او بهترین است. او سودمند است. او سزاوار ستایش است.
او آفریننده‌ی جهان و هر آنچه که در آن می‌باشد است. او آفریننده‌ی
راستی است. او سازنده‌ی منش نیک است. او بخشنده‌ی خرد پاک و اندیشه‌ی
روشن است تا هر کس آزادانه راه خود را برگزیند، او آفریننده‌ی رسایی
و کمال و جاودانی و همیشگی است.

او بخشاینده است. او بخشایشگر است. او مهربان است،
به اندازه‌ی مهربانی که هر کس می‌تواند خود را به او برساند و او را پدر،

برادر و دوست خود گرداند . او همه کسانی را که دوستار او هستند، دوست می‌دارد و مانند يك دوست بدكمك دوستان خود می‌شتابد. او پشت و پناه همه است.

گفتار هفتم

پرتوهای اهورا مزدا

اینک هردو رسایی و جاودانی
بسوی روشنایی توراهنمایی می کنند
و بارسایی از راه راستی
و بدستیاری منش نیک و شهریاری،
زندگانی تازه و نیروی نوینی می دمد
با این پرتوهای تواست، ای مزدا
که تخم کین از میان برداشته می شود.

یسنا ۳۴ - ۱۱

پیش از آنکه به گفتگو پردازیم، باید دو نکته را در نظر گیریم .
یک آنکه زرتشت با کسانی روبرو بود که برای هر چیز خدایی داشتند و
برای چنین کسانی همه گفته های زرتشت تازگی داشت بویژه آنکه خدا
یکی است. این کاری بسیار دشوار می توان گفت ناشدنی بود که همه خدایان
گوناگون را از پندار آنها زدوده، تنها یک خدای همه دانا و همه توانا را
را در اندیشه آنان جایگزین کرد. برای آنان سخت بود که باور کنند یک

خدای بی هیچ همکار و دستیار همه کارها را خود انجام دهد.

دوم آنکه زرتشت بارو شن بینی و پرهی خود، نیک پی برده بود که همانجوریکه زمین مافقط می تواند از برخی از پرتوهای خورشید بهره مند گردد و مردم این زمین خورشید را از همان پرتوهایی که تا آنان می رسد می شناسند، اهورا مزدا را هم تنها از همان پرتوهای مینوی می توان دریافت که به مردم می رسند و گو که این شناسایی کامل و درستی نمی تواند بود، شناسایی راستین و حقیقی است و در ضمن بسنده و کافی است و بیش از این هم نیازی دیده نمی شود.

این است که می بینیم زرتشت، برای آنکه اهورا مزدا را به مردم بهتر بفهماند، شش نمودار کارهای وی یا شش نیرو اهورایی را نام می گذارد و کارهای هریکی از اینها را یاد می کند و همانطوریکه ما اگر یک پرتو سفید درخشان خورشید را پنخش کنیم، رنگهای سرخ و نارنجی و زرد و آبی و بنفش را می بینیم، ما را باش پهلوی پرتو مینوی آشنای سازد و این همان پرتویی است که ما می توانیم با آن اهورا مزدا را به بهترین نحوی دریابیم زیرا از این پرتو ششگانه است که کارهای جهان ما روی براه است. این شش پرتو یا شش نمودار عبارتند از **اشا** یا راستی، **وهومنه** یا منش نیک، **خشتر** یا شهر یاری، **آرمیختی** یا پارسایی، **هئوروات** یا رسایی و **امرتات** یا جاوانی.

درگاتها برای مجموع این شش نمودار نام ویژه یی یاد نشده و هر

یکی بطور جداگانه نام برده شده ولی در دو جای (یسنا ۳۰-۹ و ۳۱-۴) نام اهورا مزدا در صیغه‌ی جمع آمده که آنرا اهورا مزدا و نمودارهایش معنی می‌کنیم. نخستین باری که به نام «امشه سپنت» Amesha Spenta، یا جاودانان افزاینده برمی‌خوریم در یسنا ۳۹ «هفت‌هات» است که گفتیم در لجه‌ی جداگانه‌ای است. این نام به پهلوی و پارسی «امشا سپندان» شده. در یسنا اهورا مزدا را هم یکی از امشا سپندان گردانیده‌اند و شماره‌ها به هفت رسانده‌اند.

اینک از یکایک آن نمودارهای اهورایی نام می‌بریم و در پیرامون هریک از آنچه که در سرودها یاد شده سخن می‌رانیم.

اشا

آریایان باستان تا اندازه‌ی پی‌به‌نظام جهان برده بودند و می‌دانستند که شب و روز، شام و بام، بهار و پاییز، زمستان و تابستان روی یک نظام ویژه‌ی می‌چرخند. آنان پرتو این نظم و سامان را کمابیش در هر چیز دیدند و آنرا ارت (arta) ارت (areta) اشا (ashâ) رت (rta) یا راستی نامیدند. ما به این واژه در ریگ وید برمی‌خوریم ولی در آنجا بیشتر برای فصل آمده و خواست از روزهای ویژه‌ی از فصل‌های ویژه‌ی است که در آن قربانی می‌دادند و نماز می‌بردند.

آن بر زرتشت بود که اشا را هسته‌ی آیین خود بسازد و آن را اصل

هر چیز بداند.

اشای زرتشت آن سروسامان جاودان است که بر روی آن هر چیز
بزرگ یا کوچک مینوی یا مادی می چرخد. اشا قانون اهورا مزدا است.
اشا راستی در چرخش جهان، راستی در گردش زمان، راستی در منش، گویش
و کنش است (یسنا ۵۰-۱۰). اشا آن شاهراهی است که همه خواه ناخواه
بر آن گامزنان بسوی رسایی و کمال، جاودانی و ابدیت می روند. **اشا اصل
پیشرفت جهان است.**

اهورا مزدا اشا را در اندیشه‌ی خود آفرید و او پدر اشا است. از اشا
است که خورشید و ستارگان می چرخند، از اشا است که ماه می افزاید و
می کاهد، از اشا است که زمین و آسمان استوارند، از اشا است که آب
می جوشد و درخت می روید، از اشا است که باد می وزد و بار می بارد، از اشا
است که روز می تابد و شب می خوابد، از اشا است که انسان به جایی
رسیده که پی بدآیین اشایی برده خدای خود را شناخته است (نگاه کنید
به بندهای یسنا ۴۴)

این است که می بینیم زرتشت روی به اشا آورده می خواهد آن را
نیک در یابد و همین که در می یابد، با خود پیمان می بندد که تا تاب و توانایی
دارد، مردم را بسوی اشا، راستی راهنمایی کند. او می گوید که همواره راستی
را استوار خواهد داشت. او می گوید که هر کس که در خانه و دهستان و
شهرستان و کشور خود راستی را استوار سازد، مانند اهورا مزدا می گردد.
او نوعروس و نو داماد را اندرز می دهد که در راه راستی از یک دیگر

سبقت جویند.

او از راه راستی به اهورا مزدا پی می برد و بوسیله راستی از خدای خود کمک می طلبد. او برای جهان مینوی و مادی از راستی نیکی می خواهد. او از راه راستی می خواهد بداند که سرانجام این هستی چه خواهد بود. او از راه راستی هدف زندگانی را می خواهد بداند تا بتواند بفهمد که چگونه روانش به شادمانی پیوسته به کمال خواهد رسید.

زرتشت کسانی را که از روی راستی رفتار می کنند و هرکاری را مطابق آیین اشا از راهش انجام می دهند «اشون - ashavan» یا از آن اشا، پیرو اشا، پیرو راستی یا راستکاری نامد و کسانی را هم که برعکس این می کنند و بجای آبادی جهان، دنبال برباد دادن آن می روند «درگونت - dregvant» دروند، از آن دروغ، پیرو دروغ یا دروغکار می خواند.

تنها خواست زرتشت این است که همه اشون و راستکار گردند. او همواره همین را از مزدا می خواهد و چون می داند جهان را جز این راهی دیگر نیست، می گوید که سرانجام آن روز فرا خواهد رسید که آموزگاران تازگی بخش کامیاب گردیده همد جهانیان را بسوی راستی رهنموده، جهانی «اشون» پدید خواهند آورد و آن روز است که زندگانی به خواست والای خود خواهد رسید.

این بود کوتاه شده یی از آنچه که زرتشت درباره ی اشا، آیین راستی که جهان را سامان بخشیده، سروده.

وهومنه

« وهومنه - Vohumanah » وهومن، بهمن، منش نیک، اندیشه‌ی نیک و گاهی هم « وهشت منه - Vahishtamanah » یا نیکترین منش و « وهومینیو - Vohumainyu » یا نیک‌مینو و « وهشت‌مینو - Vahishtamainyu » یا نیکترین مینو آمده.

باید در نظر داشت که آیین زرتشت روی سه اصل می‌چرخد و آن سه « هومت - Humata ، هوخت - Huxta ، هوورشت - Huvarshta » یا اندیشه‌ی نیک، گفتار نیک و کردار نیک می‌باشند. دو اصل دیگر از اندیشه‌ی نیک سرچشمه می‌گیرند. پس از همه مهمتر اندیشیدن است و این کاری است که انسان همواره در هر حال انجام می‌دهد. اکنون بسته به آن است که یک کس چه بیندیشد، اندیشه‌ی نیک یا اندیشه‌ی بد. بگفته‌ی شادروان دالا، انسان اندیشه‌را می‌آفریند و اندیشه انسان‌را. آن اندیشه‌است که ما را انسان می‌سازد و حتی از انسان هم بالاتر می‌برد و آن اندیشه‌است که ما را از جانوران زیانمند هم زیانمندتر می‌گرداند.

زرتشت از اندیشه‌ی نیک خود بهره برده به منش نیک اهورایی پی می‌برد و با اندیشه‌ی خدا هماهنگ گردیده او را می‌شناسد. زرتشت این اندیشه‌را « وهومنه » نام می‌گذارد.

ناگفته نماند که زرتشت اشا یا راستی را از پیشینیان خود گرفته آن را پرورد و به حقیقت‌های بسیار والایی رسید ولی وهومنه از رازهایی است

که خود زرتشت به آن پی برد و آن را پیدا کرد.

وهومنه آن اندیشه‌ی اهورایی را می‌رساند که همه‌گیر است و آیین اشاهم بر آن استوار است. آن از وهومنه است که زرتشت، پیش از هر چیز خود را و وظیفه‌ی خود را درمی‌یابد و سپس خدای خود را با چشمان روشن بین خود می‌بیند.

او می‌خواهد دانا یان بدستیاری و وهومنه به‌راز شادی و اندوه پی ببرند. آن وهومنه است که مردم را از کارهای اهورا مزدا آگاه می‌سازد و جهان را می‌شناساند.

اهورا مزدا آفریننده‌ی وهومنه است و زرتشت آن را اصطلاحاً «پسر» اهورا مزدا می‌خواند. زرتشت از خدا می‌خواهد که خود را بوسیله‌ی اشا و از راه وهومنه نشان دهد. او ارمغانهای وهومنه را برای خود و همکاران خود می‌طلبد.

هنگامیکه گناهکاران به‌سزای خود می‌رسند، وهومنه به کمک آنان شتافته آنان را می‌آموزد که چگونه دروغ را در دست اشا داده‌رستگار کردند. در حقیقت وهومنه یا اندیشه‌ی نیک همان بهشت مینوی است. این بود گلچینی از آنچه که زرتشت در باره‌ی منش نیک اهورایی می‌گوید.

خسترا

پس از دریافتن راه راستی و پی بردن به منش نیک اهورایی، از مرحله‌ی

اندیدیشیدن می‌گذریم و به گفتار و کردار می‌رسیم. اینجا است که به پرتو دیگری از اهورا مزدا نیاز پیدا می‌کنیم. آن پرتو «خشرا - Xshathra» یا شهریاری است.

خشرا در گاتها گاهی با واژه‌ی «وهو» یعنی نیک و گاهی با «اشتویش» - ishtoish یا خواسته و آرزو شده و گاهی هم با «وئیریه» - vairya یا برگزیده آمده. پس شهریاری اهورا مزدا شهریاری است نیک آرزو شده و برگزیده.

در «اهونور» می‌خوانیم که شهریاری اهورا از آن کسی است که به برادران ناتوان تر خود کمک می‌کند. اینجا است که به معنی شهریاری پی می‌بریم. این آن توانایی است که ما را به خدمت مردم می‌گمارد. پس هرچه خدمت مردم بیشتر، توانایی برای خدمت بیشتر و هرچه توانایی برای خدمت بیشتر، آبادانی جهان بیشتر و جهان آباد همان شهریاری اهورایی است که همه آرزوی آنرا دارند تا در آشتی و دوستی زندگی خوش و خرم و آرام و آسوده‌یی بگذرانند.

خشرا، شهریاری اهورا همان حکومت خدایی است که کسانی دست‌روی‌دست گذاشته همچنان چشم‌برادر کسی می‌باشند که بیاید و کارهای پیچیده و ژولیده را آراسته و پیراسته گرداند و در دست بیکار گردیده‌ی اینان گذارد. این همان حکومت جهانی است که کسانی زیر سایه‌ی سازمان ملل می‌خواهند پدید بیاورند.

ولی این شهر یاری اهورایی را جز از راه راستی و اندیشه‌ی نیک و خدمت مردم نمی‌توان پدید آورد. باید دانست که چون پایه‌ی شهر یاری اهورایی بر راستی و منش نیک استوار است این شهر یاری مینوی است و بنا بر این بهتر و برتر و گزیده‌تر است. زرتشت می‌گوید: «بشود که اهورا مزدا از راه شهر یاری خویش همه آن توانایی را ارزانی دارد تا ما انبوه مردم را بدست یاری راستی و منش نیک آباد گردانیم.»

آرمیتی

در ریگ‌وید «آرمتی - Aramati» یعنی آمادگی برای پرستش و به معنی پارسایی، دلدادگی و سرسپردگی آمده. نیز نام یکی از خدا بانوان کوچک است که پارسایان و کارهای نیک آنان را نگهداری می‌کند. زرتشت این واژه را گزیده، آن را از آلالشهای زدوده و پاک نموده، یکی از پایه‌های بلند و نغز آیین خود گرداند.

این واژه از «ar - ار» یعنی راست و تراز رفتن است، **آرمیتی** یعنی راست اندیشی، ترازمنشی، میزان فکری. آرمیتی آن حالت را می‌رساند که کسی همه اندیشه‌هایش را کرده و همه جنبه‌های کار را سنجیده و همه پستی‌ها و بلندی‌ها را در نظر گرفته، خود را آماده گرداند و تراز گیرد و بکار کمربند و براه افتد.

این به آن می‌ماند که کارشناسی ورزیده، پس از حسابهای دقیق و بازرسی عمیق از همه بخشهای کارخانه، آن را از روی اصول صحیح و

سنجیده و میزان کرده، آن را خود کارگرداند و خود بیاساید و گاهی گاهی
سری به برخی از بخشهای آن کارخانه زند و بس زیرا دیگر کار بخودی خود
پیش می رود.

پس چون ما با **وهومنه**، منش نیک و **اشا**، راستی را دریافته به
خشمرا، شهریاری اهورا اندر آمده ایم، دیگر از کمی ها و کاستی آگاه
گردیده، آنها را از خود زدوده ایم و به جوش و جنب های نادانانه و بیهوده
پایان داده، بر نادرستی های خود چیره گردیده ایم. این است که بدستاری
آرمئیتی اندیشه ی خود را تراز نموده و فکر خود را میزان کرده، بی هیچ
نگرانی و پریشانی، می توانیم خودکارانه پیش رویم و سر به اهورا مزدای
خود سپاریم. این است فلسفه ی آرمئیتی، فلسفه ی پارسایی، فلسفه ی سر
سپردگی زرتشت.

در سرودهای زرتشت اهورامزدا آفریننده آرمئیتی است و آرمئیتی
از آن اهورا است. در جایی هم شاهرا نه آن را دختر اهورا می نامد (یسنا ۴۴-۱۱)
آن آرمئیتی است که مردم را بر سر دوراهی کمک نموده آنان را از شک
و تردید رهایی می بخشد (۳۱-۱۳). آرمئیتی نهاد و وجدان را روشن
می کند (۳۳-۱۳) و در انجام دادن کارهای نیک راهنمایی می کند.
(۴۴-۱۵)

آن کس از آن آرمئیتی است که با اندیشه و گفتار و کردار و وجدان
خود راستی را می گسترد. (۵۱-۲۱). در حقیقت آرمئیتی هسته و مرکز
اشا است (۳۴-۱۰)

آن از آرمئیتی است که شاهان نیک می‌توانند باروشن بینی فرمانروایی کنند (۴۸ - ۵).

واکنون که باکمک آرمئیتی خودکارانه پیش می‌رویم ، به‌خواست اهورایی نزدیک می‌شویم. آن‌خواست چیست؟

هئوروات - امرتات

زرتشت بیش از همه نیک دریافت که نه‌تنها جهانی که در آن زندگی می‌کنیم بلکه خود ما نیز کمی‌ها و کاستی‌هایی داریم و نارسایی و عدم کمال حقیقی است ناگزیر ولی درعین حال ما آن توانایی را هم داریم که از روی دستورهای درست و اصول صحیح، این کمی‌ها و کاستی‌ها را از خود و از جهان دورسازیم و خود را رسا و کامل گردانیم.

رسایی و کمال بیگمان ی‌ک‌روی است و روی دیگر جاودانی و ابدیت است که همه کمی‌ها و کاستی‌ها را از میان برمی‌دارد. کمال باید بی‌زوال باشد. پس‌رسایی و جاودانی از آن پرتوها است که ما را به‌خواست ما یعنی به‌اهورا مزدا می‌رساند.

زرتشت این دو پرتو را « هئورواتات - Haurvatât » و « امرتات - Ameretat » می‌نامد و چون این دو لازم و ملزوم یک‌دیگر دارند، همواره باهم در گاتها یاد شده‌اند.

هئورواتات یعنی همگی، بی‌کمی و بی‌کاستی، رسایی و **امرتات** یعنی نامرگی، جاودانی. امروز دربارسی این دو واژه را خرداد و امرداد می‌

گوییم ولی چون آن دو بیشتر برای نامهای ماههای سوم و پنجم می آیند و همینطور اردیبهشت، بهمن، شهریور و اسفندار مذک که همه معنی حقیقی خود را چنان که درگاتها آمده، کمابیش ازدست داده اند، همان واژه های گاتهای اشا، وهومنه، خشثرا، آرمئیتی، هئوروات و امرتات یا معنی های آنها را به کار می بریم.

زرتشت می گوید:

«کسی که گفته های اهورایی را گوش می دهد، با کردار نیک خود به هئوروات و امرتات و در نتیجه به اهورا مزدا می رسد» (۴۵ - ۵)

«کسی که در اندیشه و کردار دوست اهورا است بدرسایی و جاودانی می رسد» (۳۱ - ۱۲)

«آن نیایش و گفتار و کردار است که مردم را به اشا و خشثرا و هئوروات و امرتات راهنمایی می کند» (۳۴ - ۱)

«رسایی و جاودانی برای کسانی است که روشن درون اند» (۳۴ - ۱۱)

«اهورا مزدا در شهریاری خویش به مردم رسایی و جاودانی ارزانی می دارد». (۴۵ - ۱۵)

باید در نظر داشت که این دو پرتو نتیجه ی مینوی زندگانی می باشند و در جهان مادی «زندگانی تازه» (اتیوئیتی - utayūiti) و «نیروی نوین» (تویشی - tevishi) اند که این دو هم با هئوروات و امرتات یاد شده اند و در حقیقت صورت مادی آن دو می باشند و به مردمان راستکار ارزانی می

شوند (یسنا ۳۴-۱۱ ، ۴۳-۱ ، ۴۵-۱۵ ، ۴۸-۶ ، ۵۱-۷)

جهان اهورایی، تا آنجایی که باما بسته است، از این شش پرتو
یاشش نمودار برخوردار است. روی این چرخ شش پراست که همه آیین
و آموزش زرتشت می چرخد. در این شش پرتو فلسفه ی زرتشت به بهترین
نحوی سروده شده. در این شش پرتو نهفته است راز زندگانی، زیرا این شش
پرتو گسترده است راه زندگانی.

گفتار هشتم

سروش و آتش

اینک من سروش ترا که
از همه بزرگتر است، می‌طلبم
تا به آرمان خود رسم
وزندگانی درازی بدست آورم
و به شهریاری منش نیک درآمده،
بر راه راست اشا گام زده،
بد جایگاهی رسم که مزدا اهورا می‌باشد.

یسنا ۳۳ - ۵

در گاتها علاوه برش نمودار اهورایی، بد دو نام دیگر هم بر می
خوریم: یکی سروش (Sraosha) و دیگری آتش (Ātar).

سروش

سروش بمعنی گوش دادن و فرمان بردن است به خواست خدایی.
زرتشت می‌گوید: کسی را که مزدا دوست دارد، سروش و وهومن به او روی
می‌آورند (۱۶-۴۴). زرتشت می‌خواهد بدستیاری سروش به خواست و آرمان

خود برسد (۵-۳۳). سروش راهی است که بهاهورا مزدای توانا می‌رود
(۵-۲۸). سروش راه رستگاری را، هم برای راستکار و هم برای دروغکار،
هموار و روشن می‌سازد (۱۲-۴۳).

از این گفته‌ها بویژه آنجایی که سروش بامنش نیک است، برمی‌آید،
که فرمانبرداری زرتشت کورکورانه نیست بلکه از روی اندیشه و بادلی
پراز مهر است.

آتش

جهان ما به روشنی و گرمی بسی نیاز دارد و این روشنی و گرمی
از خورشید می‌رسد ولی این طوری نیست که هر دو همواره به اندازه‌هایی
که نیاز داریم در دست‌وس ما باشد. اینست که بشر نخستین جاننداری است
که روشنی و گرمی را از راه مصنوعی بدست آورد و این کار بایی بردن به‌راز
آتش افروختن انجام داد و می‌توان گفت آن آتش است که او را از همه
جانداران دیگر جدا ساخت و زندگانی‌اش را بیکبارگی دگرگون
گردانید و چون آتش بهترین وسیله‌ی آسایش او گردید، آن را از همه
گرمی‌تر دانست و به پرستش آن پرداخت. این کاری است که او در آغاز
زندگانی نوین خود کرد.

سپس هم هر چه پیشرفت بشر بیشتر شد، آتش سودمندتر و گرمی‌تر
گردید. خدایان پنداری که کم‌کم از پدیده‌های جهان سر برمی‌آوردند و
به شماره‌ی خود می‌افزودند، همه گرداگرد آذرگاه آتش فروزان فرا
می‌آمدند و برای خود جایگاهی گزیده می‌نشستند و آتش و همه آن چیز

هایی که بسته به آن بود، باعث رنگینی مراسم مذهبی بودند .
سپس هر بنیادگزار دینی که آمد، آتش را همانگونه فروزان نگه داشت و برای فهماندن خدای خود نموداری بهتر از آتش و روشنی و نور نیافت. ماهیچکس را سراغ نداریم که بجای روشنی تاریکی و یا بجای نور ظلمت را بهترین نمودار خدای خود گوید.

پس آتش همواره نمودار و مظهر خدای بوده و اینجا باید خاطر نشان ساخت که نمودار جزانگار یا نگاری از آن چیزی که مامی خواهیم نیست. هرکس دوست دارد نگار یا پیکره یا عکس و تصویری از خود، از خویشاوندان خود، از دوستان خود و از گرامی داشتن خود نگه دارد و بردیوارخانه‌ی خود بیاویزد. پیکره را نگه داشتن پیکره پرستی نیست بلکه بزرگ داشتن آن کس است که پیکره از آن او است. پس آتش را فروزان نگه داشتن و به آن نگرستن و به ستایش و نیایش اندر آمدن، آتش پرستی نیست بلکه گرامی داشتن خدای بزرگ است و نماز بردن به او.

زرتشت همانگونه که همه نمودارها و نگارها و پیکره‌ها را از آلايشهای پندار بافی و ناپاکیهای پندار پرستی زدود، آتش را هم پیکری مینوی بخشید . در سرتاسر گاتها ، آتش زرتشت ، بیش از همه و پیش از همه «آثرامینیو- Âthrâ Mainyü» است که اهورا مزدا از راه آن به همه کس، چه راستکار و چه دروغکار، شادی ارزانی می‌دارد (۲۱-۳). آن آتش فروزان مینوی است که سرانجام دو گروه راستکاران و دروغکاران را روشن

می سازد (۳۱-۱۹ و ۴۷-۶ و ۵۱-۹).

زرنشت می گوید:

«ما، ای اهورا، خواهان آتش تو می باشیم.

که از پرتو اشا توانا است.

آن نیرومنداست و آشکارا به نیکان

کمک می کند و شادی می بخشد

ولی، ای مزدا، آزار بد خواهان را

یکدم از میان برمی دارد.»

(۳۴-۴)

«از گرمای آتش تو که از اشا نیرومنداست،

منش نیک روی بدمن می کند»

(۴۳-۴)

«هنگامیکه دروغکار برای آزار من

کمر می بندد،

کرا، ای مزدا، جز آتش و منش خود را

برای نگهداری من گمارده ای؟

از پرتو کارهای این دو گوهراست، ای اهورا،

که آیین اشا به کار بسته می شود.

نهادم را از این دستور آگاه ساز.»

(۴۶-۷)

پیدا است که آتش زرتشت آن گرما، آن حرارت، آن روشنی،
آن نور، آن پرتو مینوی است که از اهورا سرچشمه می گیرد و بس.

اکنون باز زرتشت هماوا گردیده می خوانیم:

«اینک ارمغان نماز خود را

به آتش تو پیشکش می کنم

و تا تاب و توانایی دارم

دل بدراستی خواهم بست.»

گفتار نهم

مراسم گیشی

«اینک زرتشت

تن و روان خود را

و نیز چکیده‌ی اندیشه‌ی نیک خود را

بدمزا

و کردار و گفتار و سرسپردگی

و همه‌ی نیرو خود را

به اشا

ارمغان می‌دارد.»

یسنا ۳۳ - ۱۴

از نیاز به نماز

نیاز نماز را پدید آورد. هر جاننداری که نیاز دارد، نماز گزارد.

پیش از برآورده شدن نیاز، نماز به صورت درخواست و التماس باشد و پس از

برآورده شدن آن، به شکل سپاس و تشکر است.

در قفس بلبلی داریم. از آب ودانه، پیاله‌ها پر دارد ولی همینکه در دست ما میوه بیند، آواز ویژه سر کند و همینکه میوه اش دهیم، نوای دیگری سراید و همینکه سیر گردد، آواز دیگری خواند. بچه بودم، کاوی داشتیم دوست داشتنی. به هنگام سیده دم و نیمروز و شامگاهان، پیش از خوراك سروصدایی راه می انداخت و پس از خوراك ناز وادایی. سگ دلبسته به آدم را بنگریم و به نمازهایش گوش و هوش فرا دهیم که چگونه چیزی را در خواهد و سپس هم سپاس گزارد.

خودمان را ببینیم. كودك گهواره نیاز به شیر دارد. او درخواست خود را بد صورت گیرد در آورد و هنگامیکه پستان در دهان گیرد، بد سپاس گزاری بر آید و «آغون آغون» کند. بهمین جور از كودك گرفته تا پدر بزرگ نیاز دارند و نماز کنند.

آغاز مراسم

گاهی هم این نیاز برای نگهداری جان خود و جان وابستگان خود باشد. آنگاه است که ترس و لرز به میان آید و ترس و لرز یکی از پدید آورنده های مراسم کیشی است. برگردیم به هزارها هزار سال پیش. نخستین بشر که تنها توانایی اش هوش و زیرکی بود، در جهانی پر از دشمنان جاندار و بی جان و آشکار و پنهان زندگانی می کرد. هوش و زیرکی او را در برابر دشمنان جاندار و آشکار تا اندازه یی بیش نگاه می داشت ولی خشم و دیداد طبیعت او را می ترساند و می لرزاند. در نتیجه به ناله و زاری می پرداخت و

هنگامیکه خشم طبیعت فرومی نشست، چنان می انگاشت که آن در پاسخ درخواست نالان او بود. پس زبان به سپاسگزاری می گشود.

همین زاری و سپاسگزاری او را به این پندار راهنمود که نیروهایی بودند که درخواست وی را شنیده برمی آوردند. پس برای خود خدایانی ساخت و برای خوشنود ساختن آنان بدکارهایی پرداخت. راهنمای آن کارها هم خواهشهای خودش بود. هر چیزی را که خود می خواست، می پنداشت که خدایان هم می خواهند. پس بهره‌ی از گوشت شکار و خوراکیهای دیگر برای آنان جدا می گذاشت و در جایهایی که می پنداشت خدایان می آیند، بانوهای سپاسانده پیشکش می کرد.

سروسامان مراسم

کم کم بشر پیشرفته از یک سوی ناله وزاری و شکر و سپاسگزاری خود را سروسامان نیایش و ستایش داد و از سوی دیگر گوشت بخشیدن خود را به قربانی خونین دادن برگردانید. مراسمی پدید آمد که برای خشنود ساختن خدایان روز بروز بر رنگینی آن افزوده می شد. هر چه مراسم رنگین تر، برگزاری آن سنگین تر. این سنگینی بجایی رسید که دیگر هر کس نمی توانست بار آن را بردوش کشد. پس این کار را به کسانی سپردند که در این کار ورزیده تر بودند. بدینسان پیشوایان کیشی پدید آمدند.

چون بشر زیبایی پسند است، هر چیز را پروبالی می بخشد و به گمان

خود زیبا و زیباتر می سازد و دلچسب و دلچسبتر می گرداند. پیشوایان کیشی هم همین کار را کردند. پروبال ورننگ و روی مراسم کیشی بیشتر از این رهگذر است.

این بود داستانکی کوتاه از پیدایش مراسم کیشی.

نماز مینوی

این نیا شها و ستایشها، با همه رنگینیهایی که داشتند، کم کم بشر را بانبروهای برتری نزدیک گردانیدند. اوچنان احساس می کرد که نیا شها و ستایش روانش را بالهایی می بخشند که با آنها می تواند بسوی بلندی پرواز نماید. این بلند پروازی روانی نتیجه ی نیکویی داشت. بشر به خدای خود رهنمون شد.

چیزی که ما را به خدای خود نزدیک گرداند، چیزی است نیکو و پسندیده. پس به نماز و نیا شها و ستایش پرداختن کاری است نیکو و پسندیده. ولی ناگفته نماند که نماز کاری است که ما به آن نیاز داریم و با آن روان خود را نیرو پرواز و نزدیک شدن به خدای خود می بخشیم و نه آنکه خدای ازمای طلبد. **نماز از ما بر می خیزد و خدای را بدان هیچ نیازی نیست.** اگر کسی در برابر دهشهای کس سپاس گزارد، از خوبی خود او است و نه برای آنکه دهنده چنین چشمداشتی از او دارد زیرا اگر کسی برای چشمداشت دهش کند، دهش او بی ارزش باشد، بسی ارزش و دون. و آنگاه نماز راستین و برترین آن که در برابر دهش و یا برای پاداش نباشد بلکه از دل خیزد و بر دل نشیند. این را می گوئیم نماز مینوی که در آن هیچ خواهش مادی پنهان نباشد.

این است که می‌بینیم نماز زرتشت نه‌در برابر دهشی است و نه برای پاداشی و نه در پاسخ دستوری و نه در نتیجه‌ی ترسی و نه از روی نیازی. او بخودی خود از روی مهر و از ته‌دل به نیایش بر می‌خیزد و اهورا مزدا را ستایش می‌کند.

زرتشت و مراسم

زرتشت رویهم‌رفته پنجاه بار واژه‌های «یاسنا - yasna» و «وهما - vahma» و «نمه - namah» و «سروه - sravah» و «ستوتا - staota» را به شکل اسم یا فعل بکار برده که معنی‌های ویژه آنها به ترتیب «گرامی داشتن» و «دوست داشتن» و «سرخم کردن و نماز گزاردن» و «سرودن» و «ستودن» است. او همه‌ی این واژه‌ها را برای اهورا مزدا آورده و تنها در یک جای (یاسنا ۴۳-۹) است که می‌بینیم که «ارمغان نماز خود را» به آتش مزدا پیشکش می‌کند. همچنان او برای مزدا چکامه و شعر تازه به تازه و نو به نو می‌سراید. در دو جای (۲۸-۱ و ۵۰-۸) دستها را بلند می‌کند و در دو جای هم از ره منش نیک (۲۸-۲) و چکامه‌های ویژه (۵۰-۸) دور اهورا مزدا می‌گردد.

در ریگ‌وید «هوتر - hotr» مهین پیشوایی است که در جشن قربانی از هیزم توده‌یی می‌انبارد و آن را می‌افروزد و در برابر آن نیایش می‌خواند و بر آن روغن می‌ریزد و در آن فدیة «هوتر - hotra» می‌سوزاند. پیش از زرتشت، ایرانیان هم همین کار را می‌کردند ولی بر اثر آیین زرتشت می‌بینیم که در اوستا «زوتر - zaotar» مهین پیشوایی است که در جشن در برابر آتش نیایش می‌خواند و «زوثر - zaothra» که نذر آبکی است، آماده می‌کند ولی تن به کارهای ناپسندیده‌ی روغن ریختن

وفدیه سوزاندن نمی‌دهد. زرتشت هم خود را در يك جای (۳۳ - ۶) «زوتر» می‌نامد ولی زوتری که به تمام معنی مینوی است زوتری که «در راستی استوار» است و توده‌ی هیزمش «از بهترین مینو» و فدیه‌اش «اندیشه‌های پاك» است و بس.

از گفته‌های بالا می‌توان گفت که آتشی افروخته می‌شد. و دستهایی بسوی آسمان بلند می‌شد و سری در برابر خدای خم می‌شد و سرودها و چکامه‌هایی با آوازی رسا و شیرین سروده می‌شد و ارمغانی پیشکش می‌شد و بر گرد اهورا دوری زده می‌شد. پس مراسمی بود و باید هم باشد زیرا آن مراسم است که به نماز چاشنی دلپذیری می‌بخشد.

گفتیم چاشنی دلپذیری نه آنکه همه‌اش چاشنی باشد و خود خوراك هیچ. اگر نمازی، همه‌اش مراسم باشد و نمازگزار همه پابند چه بکند و چه نکند باشد، آن را نماز نمی‌توان خواند. آن جز جنبشهای لب و دهان و دست و پای و این را بگذار و آن را بردار و این را بساز و آن را بسوز چیز دیگری نیست. در چنین نماز گیروداری هرگز نمی‌توان اندیشه‌ها را یکجا گردآورده تنها به خدا اندیشید.

زرتشت همانگونه که آیین زندگانی را از همه آلايشها و پلیدیها پاك و پالوده گردانید و دین بهی را بنیادگزارد، مراسم نماز گزاری را هم صورت مینوی بخشید. اگر به‌واژه‌ها و گفته‌هایی که درباره نماز بکار برده نگاه کنیم، نيك در خواهیم یافت که نماز زرتشت نماز ساده و در عین حال مینوی بوده و در آن جزا ندرن نگری که او را با اهورا مزدا همراه و

همدم می‌ساخت، چیز دیگری نبوده. زرتشت در هیچ‌يك از سرودهای خود از هیچ‌گونه مراسم رنگین و خونین «ویدی» یاد نمی‌کند. او هیچ در بند همیزم انباشتن و کارهای دیگر نیست. او آتش سوزان مادی را نمی‌بیند بلکه آتش فروزان مینوی را در نظر می‌گیرد که در دل همه‌است، آتشی که از راستی نیرو می‌یابد و روشن‌تر می‌گردد تاراه زندگانی و گاه جاودانی را نمایان گرداند.

نماز او برای درخواستهای مادی و سپاسگزاری برای دهشهای عادی نیست.

او درستایش اهورا مزدا، سرودهایی می‌سراید که در عین حال برای یارانش آیین زندگانی و راهنمایی نیک است. نماز زرتشت برای زرتشت راز است و نیاز ولی برای جهانیان راهی است تراز.

گفتار دهم

نیکی و بدی

اینک برای آنانی که خواستار شنیدن اند،
از آن دو مینو سخن می رانم
که برای دانایان دو نکته مهمی می باشند
و در ضمن به نیایش اهورا پرداخته،
از وهومنه، منش نیک ستایش خواهم کرد
و همچنان از آیین اشا، راستی
گفتگو خواهم کرد
تا شما از راهی روشن به رسایی برسید.

یسنا ۱-۳۰

گرهی پیچیده

نیکی و بدی از آن گره های پیچیده است که مردم همواره
کوشیده اند تا آنرا بگشایند و چنان به نظر می رسد که برخی از آنان
بجای کشودن، آنرا هرچه پیچیده تر و کورتر گردانیده اند. دانشمندان

وراهنمایان در همین اندیشه بوده اند و می توان گفت که هنوز هستند و خواهند بود.

جهانی است که می بینیم از يك سوی بسیار زیبا است و در آن هر چیز دل بخواهی وجود دارد . از سوی دیگر چهره یی زشت و خشن دارد که به بیدادگری پرداخته جز نابودی کاری دیگر در پیش ندارد. چرا و برای چه در این جهان شادی و خوش و آرامش و آبادی و نیکی های گوناگون، رنج و اندوه و آسیب و آزار و خشم و سختی و تباهی وجود دارد؟ چرا زندگانی همه اش خوش و هموار نیست؟ سرچشمه این همه بدیها چیست؟ از اینگونه پرسشها بسیار است و پاسخها هم بسیار. هر کسی در این باره اندیشیده و یا دست به پندار زده و پاسخی یافته و یا بافته . کسانی با پاسخهای روشن و یا ساده و یا مردم فهم پیش آمده اند و کسانی هم پاسخهایی که از خود پرسشها گیج کننده تراند، پیش کرده اند.

در این زمینه ، می توانیم مردم را رویهمرفته بر چهار گروه بزرگ بخش کنیم. گروه نخست در برابر بدیها و کمیاها تاب نیاورده و از زندگانی نومید گردیده، جهان را سراسر بدی خوانده، گریز و گوشه گیری از آن را بهترین چاره می داند. این گروه می گوید که چون با بدی نمی توان روبرو شد و در برابر آن ایستادگی نشان داد، درنگ نباید کرد و باید پای به گریز نهاده روی از آن پوشاند.

کسانی از این گروه اند که عمیق تر اندیشیده اند و چنان دریافته اند

که گریز از جهان کاری آسان نیست . کششی هست که نمی گذارد ما از اینجا دل برکنیم و از آن روی برگردانیم . آن کشش چیست؟ آن خواهش است . پس چنان پنداشته اند که سرچشمه این همه بدی خواهش است . و این خواهش را باید کشت تا نه آن ماند و نه دلبستگی به جهان سراپا بدی . برای کشتن خواهش ، چنین کسانی دست از هر چیز و هر کاری می کشند و از جهان نابسامان خود را دور گرفته ، به گوشه یی می خزند . برای آنان جهان و هر چه در آن است فریبی بیش نیست . زندگانی کردن در این جهان زندانی شدن است و بس . این تن زندان است و روان در آن زندانی . باید کوشید هر چه زودتر از این زندان رهایی جست .

ولی شگفت آن است که این کسان به فکر يك ديگر نیستند و هر کسی برای خود راه گریزی و جای پناهی پیدا می کند . تنها کوشش و تلاش هر کدام از آنان این است که هرطوری باشد ، او خودش آزاد گردد و دیگران خود دانند و خود . او در گوشه یی خزیده دست بکاری نمی زند زیرا کار از خواهش برمی خیزد . او با کسی همکاری نمی کند زیرا همکاری کار را گویند و کار از خواهش برخیزد .

اما جای شگفتی است که او خود همه را ترك کرده و تنها به فکر رهایی خود افتاده است ولی از دیگران انتظار كمك دارد . او می خواهد که او خودش کاری نکند و دست به سیاه و سپید نزنند و از دسترنج خود بهره یی نبرد ولی دیگران میوه ی رنج و کار خود را آورده و دو دستی به او پیشکش

کنند تا او آنرا نوش جان کرده، توانایی آزاد گردانیدن خود را داشته باشد. باز هم شکفت که چنین مفت خوری به چنین روش خود می بالد و برتری می فروشد و کسانی را که دنبال کار و کوشش هستند، پست می شمارد و خود را طلبکار خدمت دانسته دیگران را بدهکار خود می داند. برخی از چنین مردمی برای خود فلسفه یی بافته اند. در این جهان آنان فقط دو کس را می بینند. یکی خودشان را و دیگری خدایشان را ولی این دوگانگی خودش باعث بدبختیها گردیده. پس باید این دوگانگی از ما رود و هر دو با هم پیوندند. این که همواره دم از آن می زنند که هر چه زودتر با خود یکی گردند و یگانگی را بوجود آورند. کسانی که با اصطلاح تارک دنیا خوانده می شوند از اعضای پروپا قرص این گروه می باشند. آنان جهان را هیچ و بوج گفته و دریوزه گری، گدایی، گوشه نشینی و ترک دنیا را بهترین راه گریزی از بدی و رهایی از زندان جهان می پندارند و تا روزی که در این زندان بیکارمانند باید از دسترنج دیگران شکمی از عزا در آورند. گروه دوم هم تاب و توانایی ایستادگی در برابر بدی ندارند ولی بجای پای به گریز نهادن سر خود خم کردن را یگانه راه گشایش می داند این گروه بدی را به اندازه یی نیرومند و همه گیر می پندارد که جز تسلیم شدن و پذیرفتن آزارها و آسیبها، چاره ی دیگری نمی بیند. از بدی نمی توان گریخت و بابدی نمی توان جنگید. بدی همه گیر و همه جایی است. پس جای گریز نیست و جنگیدن بابدی جز آن را بدتر ساختن چیز دیگری

نیست. جنگ بدی را گسترش می‌دهد. پس اگر در برابر آن ایستادگی نشان داده نشود، خشم آن بخودی خود فرو می‌نشیند و آرام می‌گردد و سرانجام روزی خواهد رسید که بدی به اندازه‌ی فرو می‌نشیند که دیگر نشانی از آن بر جای نمی‌ماند. البته فلسفهی برانداختن جنگ و ستیزه فلسفهی بسیار خوبی است. هیچ کس جنگ را دوست ندارد ولی جنگ و ستیزه چیزی است و کار و کوشش چیزی دیگر و کار کوششی را که برای زدودن بدیها و کمیها و نارسایی‌های زندگانی باشد، جنگ و ستیزه نمی‌تواند نامید. از کار و کوشش دست کشیدن و در برابر بدی سر خم کردن، این نارسایی‌ها را از میان بر نمی‌دارد. شگفت آنکه مردمانی که خود را از این گروه می‌دانند و همواره دم از آشتی و دوستی و مهر و مهربانی می‌زنند، بیش از دیگران تیغ و تبر را صیقل داده، به جنگ و ستیزه پرداخته، جهان را به خاک و خون می‌کشند.

گروه سوم از بیخ منکر بدی است. برای آن در این جهان همه چیز خوب است و هر کاری درست. باید تا توان تن بدخوش گذرانی و کام‌گزاری داد. هر چه مردم بی‌بند بارتر، خوش و شادی بیشتر. نه از گذشته پشیمانی و نه به فکر آینده، هر چه هست همین اکنون است. دنیا دو روزه است. خوش باشیم و خوش. ولی کسان این گروه هم مانند کسان آن دو گروه نخست و دوم، با دسترنج دیگران می‌خواهند خوش بگذرانند. کسی نمی‌پرسد که اگر به یکبارگی همه مانند شما به عیاشی روی آورند و بی‌بند و بار گردند، کار جهان و بیش از آن وضع خود شما چه خواهد شد؟ و آنگاه خوشگذرانی اینان تا زمانی است که بدی‌های دیگر، مانند بیماری یا آسیب آنرا از

اینان برنگیرد. همینکه بیماری یا ناداری گریبان گیرشان می شود، دست نگر نتیجه ی کار و کوشش دیگران می شوند تا از آن رهایی یابند.

از فلسفه های این سه گروه، بیکاری، مفت خوری، تن آسانی، خود آزاری، مردم آزاری و خودخواهی پدید می آید و بس.

اما برای گروه چهارم بدی، کمی، کاستی، خامی و نارسایی هست و باید به نیروی کار و کوشش از میان برداشته شود. نه از بدی می شود چشم پوشید و نه گریخت و نه هم خود را به آن می توان سپرد. باید در برابر آن ایستاد و آن را نیست و نابود ساخت. **اگر جهانی آباد و مردمی آزاد می خواهیم، باید کوشید و بر کوشش خود همچنان افزود و در این کوشش روز افزون، دست یاری و همکاری بسوی یک دیگر دراز کرد و پیش رفت و نباید در پیشرفت خود هیچ درنگ کرد چون درنگ خودش یک گونه بدی است.**

برخی ها از این گروه جنگ بادی را بیشتر در نماز و کداز می دانند و کمتر در کار و کوشش و برخی بیشتر در کار و کوشش و کمتر در راز و نیاز. اینجا این نکته را باید روشن ساخت که مردم را روی هم رفته به چهار گروه بالا بخش کرده ایم تا کار آسان گردد و گرنه کسانی از آن گروه نخست هستند که در جایی و درکاری به گروه دوم می پیوندند و زمانی با گروه سوم خوش می گذرانند و گاهی هم به کار و کوشش می پردازند. باید گفت بیشتر مردم این چنین اند و خودشان هم نمی دانند که پیرو کدام یک

از این چهار گروه اند و کدام راه راستی است و کدام چاه کاستی؟

سرآغاز بدی در کیشها

هر کیشی این مسئله را بطوریکه فهمیده برای خود حل کرده . در کیشهای کهن هر آسیبی که به مردم می رسید، از خشم خدایان بود، خشمی که خود آنان از روی نادانی خود برانگیختند بودند. خدایان پنداری آنان برای هر کاری و یا برای هیچ کاری نه تنها انتظار لابه و چاپلوسی و گریه وزاری داشتند بلکه پیشکشهایی هم می طلبیدند و اگر کسی در این باره کوتاهی می کرد، خشم آنان بیداد می کرد و گاهگاهی در خشم خود چنان کور می گردیدند که نه تنها آن کس را بیچاره می ساختند بلکه همه کسانی که با او همبستگی داشتند و یا تصادفاً در آن منطقه می زیستند، تار و مار می کردند! مردم آن سامان به اصطلاح خشم طبیعت را واکنش کوتاهی کسی و یا کسانی از خودشان می پنداشتند و آن آسیب را به او یا آنان می بستند.

گذشت زمان به پندارندگان و اندیشندگان فرصت داد تا در این زمینه بیشتر فکر کنند. در نتیجه می بینیم که خدایان به گروههایی بخش می کردند، خدایان بد و خدایان نیک. هر نیکی و بدی که بر مردم روی زمین روی می آورد، از این خدایان است که با هم می ستیزند. کسانی که بیش از همه به چنین دستگاہی باور داشتند، آریایان هند و ایران بودند، خدایان

بدصورت دیوان واسورایان و یا برعکس اهورایان و دیوان بودند که سرچشمه همه نیکی و بدی های جهان بودند.

درسرزمین دیگر هم زمانی يك مار زیرك نخستین زن و مرد را می فرید تا آنان از فرمان خدای خود سرپیچید و میوه یی را بخورند و همین کار باعث همه بدبختها می گردد. اینجا هم گذشت زمان و دادوستد عقاید بامردمان همسایه، آن مار را بدصورت شیطان درمی آورد که بعدها می فهمیم که او در آغاز یکی از فرشتگان برجسته بود و پیدایش آدم باعث شد که او حسد ورزد و سرکش گردد و خداهم بجای آنکه او را هماندم از میان بردارد تا زمانی بسیار دراز آزاد می گذارد که در کار فریفتن فرزندان آدم فریب خورده پیش رود و آنان هم به نوبه خود در برابر او ایستادگی کنند و فریب او را نخورند و پرهیزگار بمانند و رستگار گردند.

در ایران هم می بینیم که از يك سوی هورمزد، خدای همه نیکی و همه روشنی، از امشا سپندان و ایزدان سپاهی آراسته و از سوی دیگر اهریمن، خداوند همه بدی و همه تاریکی، از دیوان و پریان لشکری انباشته در حال جنگ اند. و این جنگ تا روزی ادامه خواهد داشت که نیکی بر بدی پیروز گردد. البته این جنگ، جنگ تن به تن است و همانگونه که هرمزد با همورد خود اهریمن دست و پنجه نرم می کند، اردی بهشت بادروج و یا با اندر، بهمن یا اکومن و همچنان هر امشاسپندی و هر ایزدی با دیوی کلاویز است.

در این جهان هر چیز را که هورمزد می آفریند « اهریمن بیدرنگ
بتیاری آن را پدید می آورد . نگاه اهریمن به اندازه بی نیرومند است
که آفریده ی نیک را بد می گرداند . هر چه در جهان است ، به دو بخش
گردیده است . مردم و جانوران و آب و گیاهان سودمند از آفریدگان
هورمزد اند و دیوان و جانوران و برف و بوران و گیاهان زیانمند از
آن اهریمن اند .

این دو دستگی در هر چیز دیده میشود حتی گل در درخت از آن
هورمزد است و خار از آن اهریمن .

باز در همین ایران و در همسایگی آن فلسفه یی می بینیم که تازه
هورمزد و اهریمن را دو قلو گفته ، آن دورا از شکم « زمان بیکران »
بیرون می کشد و در این باره چه پندارهایی که نمی بافند . يك نگاهی
به فلسفه شلم شوروی مانی یا نبشته های بندهش بس است که به ساخته
ها و پرداختهای مغزهای پوچ آن زمان پی ببریم .

در آن زمان مردم ایران چه وضعی داشتند ، خدا بهتر می داند .
بیچارگان گنج اندر گنج ، چارسوی خود دیوان آزمند و جادوان آزارمند
می دیدند که منتظر هر فرصت کوچکی بودند تا ضربه ی خود را فرود
آورند و در این میان ایزدان هم تا کسی نیرنگهای رنگارنگ و تشریفات
بیچاپیج را درست انجام نمی داد ، به کمک وی نمی شتافتند . کار بجایی
کشیده بود که مردم نمی توانستند با خیال راحت حتی ناخنهای خود

را بچینند چون این کار هم باید مطابق «نیرنگ ناخن پرهیختن» انجام پذیرد و گرنه دیوی در کمین بود تا ناخنهای چیده را به شکل جنگ ابزارهایی برنده و کشنده در آورده به جان لرزان آن کس بیفتد .

گفتار یازدهم

نیک‌ی و بدی در گاتها

اینک در آغاز این دو مینو

همزاد و خودکار ،

خود را در اندیشه و گفتار و کردار

چون بهتر و بد هویدا ساختند .

از این دو

آن دانا یان بودند که درست برگزینند

نه که بدانیشان .

یسنا ۳۰ - ۳

هنگامیکه نخست

این دو بهم رسیدند ،

زندگی و نا زندگی را آفریدند .

و تا پایان هستی

بدترین منش از برای دروغکار

و بهترین منش از آن راستکار

خواهد بود .

یسنا ۳۰ - ۴

گفتیم از چهارگروه ، زرتشت از آن گروه است که بدی راجدی می گیرد ولی در باره ی سرآغاز و سرچشمه ی نیکی و بدی نظریه ی بسیار تازه و بایدگفت یگانه یی دارد. گفته های زرتشت همه تازه و یگانه بودند ولی این یکی به اندازه یی تازه بود که از شنوندگان خود خواهش ویژه یی می کند تا آنان از سخنان وی در شگفت فرو نروند و یا نهراسند و نرنمند بلکه آنها را با اندیشه ی روشن بسنجند و حقیقت را دریابند . گفته های زرتشت به اندازه یی تازه و درعین حال به اندازه یی منطقی می باشند که امروز هم تازگی خود را نه تنها از دست نداده اند بلکه منطقی تر هم به نظر می رسند .

نیکی و بدی مینوی اند

زرتشت چه میگوید ؟ او می گوید نیکی و بدی مینوی اند و بسته به « من - man » یا نیروی اندیشه می باشند یعنی **نیک و بد را اندیشه ی روشن انسانی است که می سنجد و این دو وجود خارجی ندارند.** او می گوید این دو مینو یا سنجش اندیشه یی نه تنها همزاد هستند بلکه هریک به تنهایی خود کار است و از یک دیگر پیروی نمی کنند . علاوه بر این ، این دو خود را در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می سازند یعنی باز وجود خارجی ندارند بلکه بسته به اندیشه یی هستند که یک کس می کند

و بسا که آن را روی زبان می آورد و یا در نتیجه کاری را انجام می دهد .
او می گوید که از این دو یکی بهتر و دیگری بد است . باز می افزاید
که از این دو آن کس که دانا است درست می گزیند و آن کس که بداندیش
است نادرست .

زرتشت در يك بند که دارای شش مصرع و ۳۵ واژه است چندین
نکته را روشن می سازد :

(۱) نیکی و بدی جز سنجش فکری چیزی دیگر نیست (۲) هر دو
در کار و نتیجه ی کار خود آزاد می باشند (۴) اگر از اندیشه بگذرند در
صورت گفتار و یا از آن هم بیشتر در کردار آشکار می شوند (۴) گزینش
درست کار دانا یان است و بس .

در بند دوم نتیجه ی بهم رسیدن این دو مینو را نشان می دهد . یکی
برای بشر مایه ی پیشرفت شده او را از خوبیهای گوناگون بهره مند ساخته
زندگی من بخشد و دیگری باعث خمودگی او گردیده ، تباهی او را
فراهم می سازد و زندگی را از او برمی گیرد . زرتشت می گوید که قانون
« نیکی کن و نتیجه نیک بدست آر و بدی کن بدییار » تا روزی که بشر
در جهان است استوار خواهد بود .

در بند دیگری چنان می سراید :

اینک در آغاز از دو مینو هستی

سخن می دارم .

از آن دو آنکه افزاینده تر بود ،

به آنکه کاهنده بود ،

چنان گفت :

« نه اندیشه ، نه آیین و نه خرد .

نه باور ، نه گفتار و نه کردار .

نه وجدان و نه روان ما دو

با هم سازش دارند »

یسنا ۴۵ - ۳

یعنی این دو مینو در هیچ حال با هم توافق و سازش و یگانگی

و یگرنگی ندارند و نتیجه‌ی کار هر دو کاملاً از هم جدا می‌باشد .

اینجا باز اندکی درباره‌ی واژه‌هاییکه زرتشت درباره‌ی این دو

مینو بکار برده گفتگو می‌کنیم . آن یکی را در یك جای « واهیو - vahyo »

یا **بهتر** و در جای دیگر « سینیو - apanyo » یا **افزاینده** تر می‌گوید

و برای مینو دوم در یك جا « اک - aka » یعنی **بد و کج** و در یك جای

« انگر - angra » یا **کاهنده** می‌گوید . گوکه واژه‌ی « انگر -

angra » یا « انگره - snghra » در گاتها شش بار آمده ، این تنها جایی

است که آن را به « مینو - mainyu » مربوط می‌سازد و در جایهای

دیگر خواستش از دروغ‌کارانی است که از پیشرفت جهان می‌کهند .

همینگونه واژه‌ی « اک - aka » سه بار دیگر آمده که هر سه

مربوط به «منه» - manah • است و خواستش منش کج و بد است . پس می بینیم که در گاتها اصطلاح ویژه‌ی به نام «انگهر مینیو- anghramainyu» و دیگری به نام «اک منه» - akamanah که هر دو بعدها ، یکی به شکل ضد اهورا و دیگری ضد وهمنه در می آیند ، وجود ندارد ، در گاتها هیچ هیاهویی در باره‌ی نیروی زیر دستی که در برابر اهور امزدا قدرافرازد و هر کار اهورا را خراب گرداند ، به هیچ صورتی دیده نمی شود .

از این هم يك گام بیشتر می گذاریم . این مینوی کاهنده و بد اگر در برابر کسی ایستاده آن مینوی افزاینده تر و بهتر است که تنها در اندیشه و گفتار و کردار هویدا می گردد و این حتی در برابر آن مینو که زرتشت آن را «سپنتا مینیو- Spentā Mainyu» می نامد نه ایستاده.

واژه‌ی سپنتا مینیو در گاتها ۱۵ بار آمده و برای آنکه موضوع کاملا روشن گردد همه‌ی آنها را یاد می کنیم :

۱ - زرتشت راز آغاز زندگی را از ره سپنتا مینیو می خواهد

بداند (۲۸ - ۱۱)

۲ - از ره سپنتا مینیو است که زرتشت مزدا را آفریننده‌ی همه

می شناسد (۴۴ - ۷)

۳ - اهورا مزدا جهان شادی بخش را از ره سپنتا مینیو برای مردم

آفرید (۳ - ۴۷)

۴ - زرتشت از اهورامزدا می خواهد که بتوسط سپنتامینیو
روشنی درونی در او افزوده شود (۷ - ۳۱)

۵ - زرتشت برای خرسندی سپنتا مینیو نیایش می کند (۱-۲۸)
۶ - و از بهترین مینوی افزاینده درمی خواهد که بتواند وظیفه‌ی
خود را انجام دهد (۳۳ - ۶)

۷ - زرتشت از اهورا مزدا می خواهد تا بتوسط سپنتا مینیو نیکی
را بعنوان پاداش نیایش به وی ارزانی دارد . (۱۲ - ۳۳)

۸ - سپنتا مینیو و شهریاری و منش نیک سه عاملی هستند که
بتوسط آنها مردم بر راه راستی همچنان پیش می روند (۴۳ - ۶)
۹ - آن بهترین مینوی افزاینده است که از راه آن مردم به
بهترین آرمان خود می رسند (۳ - ۴۷)

۱۰ - آن بهترین مینوی افزاینده است که از راه آن مردم
روزهای زندگانی دراز خود را به خرسندی می گذرانند . (۲ - ۴۳)

۱۱ - از سپنتا مینیو است که دروغکاران زیان می بینند (۴-۴۷)

۱۲ - و راستکاران به بهترین آرمان خود می‌رسند (۴۷ - ۵)

۱۳ - اهورامزدا از ره سپنتامینیو درباره‌ی راستکاران و دروغکاران

داوری می کند (۴۷ - ۶)

۱۴ - اهورامزدا کسانی را که در اندیشه و گفتار و کردار از

آیین مینوی افزاینده، منش نیک، راستی، شهریارى مرزا و پارسایى
پیروى مى‌کند، رسایى و جاودانى مى‌بخشد (۴۷ - ۱)

۱۵ - رسایى و جاودانى از ره مینوی افزاینده بدست مى‌آید
(۵۷ - ۷)

این بود پانزده بارى که زرتشت از مینوی افزاینده سخن مى‌گوید
و در هیچ جای آن را با مینوی کاهنده (انگړه مینيو) گلاویز نمى
نماید و هیچ افسانه‌یى از نبردى که بیشتر مانند شعبده بازیهای دو
شعبده بازی که در خیابان معرکه مى‌گیرند است، نمى‌بافد. در گاتها
هیچ سخنى از پیکار سپنتا مینيو و انگړه مینيو نرفته و هیچ یادى از چنین
پیکارى نشده.

اینک بر مى‌گردیم به اصل مطلب :

گفتیم زرتشت جایگاه سنجش نیکی و بدى را اندیشه‌ی مردم قرار
مى‌دهد. نیکی و بدى وجود خارجى ندارند. هرچه هست در اندیشه‌ی
مردم است و نتیجه‌ی کار هم بسته به خود مردم است.

موضوع را اندکی روشن تر مى‌گوییم. جهانی است که ما در آن
پدید آمده‌ایم و زندگى مى‌کنیم. این جهان را آیینى است ویژه که
از روی آن مى‌چرخد. در این جهان هیچ چیزى از آن آیین سر
نمى‌پیچد. در این جهان کره‌یى است که ما بر آن زندگى مى‌کنیم
و آن را زمین مى‌نامیم. این کره هم مطابق همان آیین مى‌چرخد.

روی این پدیده هایی و دیگر گونیهای رخ می دهد که باز همه با آیین جهان جور می آیند . زمانی این کره يك گویی از مادهی آتشین و گداخته بود . سپس آهسته آهسته پوسته ی رویی اش سرد گردید . گازهای ویژه جدا شده قشر هوا را پدید آوردند . آب بوجود آمد . در طول زمان باد بوده و باران ، آرامش بوده و توفان ، سیل بوده و زمین لرزه ، و همه و همه این ها مطابق آیین بوده و هستند . پیش آمد این دیگر گونیهای طبیعی است و هیچ بستگی به نیکی و بدی ندارد .

اینها عنوان نيك و بد را هنگامی به خود می گیرند که ما از دریچه ی چشم خودمان و با توجه به منابع خودمان آنها را می بینیم و می سنجم . باران کم بیارد یا بیش از اندازه بیارد و یا بکلی نبارد ، بسته به حالات جوی است و همیشه همینطور بوده ولی وقتی که ما برای سود خوددانه های گندم را می کاریم ، آنگاه اگر بیارد و محصول خوب شود ، نيك است و اگر بی اندازه بیارد و هر چه کاشته ایم بشوید و بربود و یا بر عکس نبارد و هر چه کاشته ایم بخشکد ، بد است . این سنجش را ما خودمان و تنها برای خودمان می کنیم . این بود مثالی در باره ی طبیعت و به اصطلاح خشم یا مهربانی آن .

اما در گاتها از خشم طبیعت سخن نرفته زیرا زرتشت نيك دریافته بود کد آن دیگر گونیهای عادی و طبیعی است . او همه اینها را طبیعی

طبیعی می یافت . این است که می بینیم در نظر او ، ابر و باد و مه و خورشید و فلک ، همه در کار اند . برای او تاریکی و روشنی هر دو نیک می باشد . او در جهان چیزی بد نه می بیند و نه می گوید . زرتشت جهان را با چشمی روشن و خوش بینی نگاه می کند .

در نگاه زرتشت اگر نیکی و بدی وجود دارد بسته به مردم است .

هر آن چیزی که اجتماع آدمی و انجمن مردم را شاد و آباد می سازد نیک است و برعکس آن بد . این شادی و آبادی دوجانبه است . مینوی که مردم را به آفریدگارشان نزدیک می گرداند و از آیین او آگاه می سازد و مادی که کارهای روزانه زندگی را رو به راه می کند . در زندگی اجتماعی پیش از همه خانه است و سپس ده و سپس شهرستان و سپس هم کشور . مردم باید هر یک آبادانی را از خانه ی خود شروع کنند تا این کار واکنش زنجیری پدید آورد و خانه های آباد ، ده آباد و ده های آباد ، شهرستان آباد و شهرستانهای آباد ، کشور آباد و کشورهای آباد ، جهان آباد را پدید آورند . از این راه است که مینوی افزاینده در پیشرفت جهان کمک می کند .

هر چیزی که از پیشرفت جهان بکاهد ، از آن مینوی کاهنده است . اینجا بطور اشاره می گوئیم که زرتشت بجای واژه ی ، کاهنده ، واژه ی پسرفت و یا از آن هم سخت تر بکار برده زیرا می دانست که هیچ نیرویی جهان را از پیشرفت نمی تواند نگهدارد و تنها می تواند

از تندی و سرعت پیشرفت بکاهد .

باری درگاتها بجای آنکه با اهریمنی روبروشویم ، می بینیم که زرتشت نتیجه‌ی کارهایی را که از اندیشه و گفتار و کردار بد بدست می آید و بر خلاف آیین راستی است ، دروج ، می نامد . این واژه در گاتها هیجده بار بکار برده شده و کسانی که از دروج پیروی می کنند « در گونت - dregvant » می باشند . این واژه درگاتها ۴۷ بار آمده و این دو واژه را در برابر اشا و اشونت یا راستی و راستکار گذارده .

دروج همان واژه‌ی « دروغ » پارسی است ولی اگراندکی بهمعنی اصلی آن نگاه کنیم ، مطالب برما روشن خواهد گردید . دروج یا به سنسکریت ویدی « دره - druh » یعنی آزرده و آزار رسانیدن است پس هرکاری که نتیجه‌ی آن مردم آزادی باشد ، دروغ است . واین جز آن نمی شود که کسی از آیین اشا سر پیچد . اگرکار را از روی آیین راستی انجام ندهیم ، نتیجه آن بد خواهد بود و آن از بدی است که مردم در آزارند .

اکنون که روشن تر گردیده‌ام ، برمی گردیم بهگاتها تا گوش فرا دهیم که زرتشت در این باره چه سروده :

می گوید :

از این دو مینو ،

دروغکار بدترین کارها را

و راستی بهترین مینو را برگزید .
کسی که با کردار حقیقی خود ،
کرداری که اهورا را خشنود می گرداند ،
شاهکاری را انجام می دهد ،
مзда از آن او می شود .

(۳۰ - ۵)

به چنین کسی شهریاری مزدا برسد
و همچنان منش نیک و راستی
و پارسایی به کالبد او نیرو و ایستادگی بخشند .
بیگمان چنین کسی از خود آنان
بلکه از آن تو ، ای اهورا ، خواهد بود
زیرا او در آزمایش بزرگ
پیروز گردیده است .

(۳۰ - ۷)

از این دو مینو ،
دیوان درست باز شناختند
زیرا هنگامیکه آنان در شك و تردید ایستاده بودند ،
فریب به آنان دست داد
و بدترین منش را برگزیدند

و بسوی خشم شتافتند

تا زندگانی مردم را تباه سازند .

(۶-۳۰)

هنگامیکه کیفر این گناهکاران فرا برسد ،

ای مزدا ، به آنان شهریاری تو از راه منش نیک

نشان داده خواهد شد .

و ای اهورا ، به آنان این را خواهند آموخت

که دروغ را چطور در دو دست راستی بپارند .

(۸-۳۰)

یگمان آنگاه زور دروغ درهم خواهد شکست

و آنان که در نیکنامی کار و کوشش می کنند ،

بزودی در سرای خوب منش نیک

و مزدا و راستی بهم خواهند پیوست .

(۱۰-۳۰)

پس از کسانی شویم

که این زندگانی را تازه می کنند .

ای اهورا مزدا ،

ای پرتوهای اهورایی

و ای آورندگان خرسندی از راه راستی

در جایگاه دانش اندرونی ،
همه یك پارچه هم فكر شویم .

(۹-۳۰)

ای مردمان ،
اگر شما این دوآیین آرامش و نا آرامی را
که مزدا داده دریابید ،
که زیان دیر پا از برای دروغکار
و سود بی پایان از برای رستگار است ،
بیگمان به خرسندی حقیقی خواهید رسید .

(۱۱-۳۰)

گفتار دوازدهم

سرانجام کار

هنگامی ترا ، ای اهورا ،

افزاینده شناختم

که ترا نخست در آغاز زندگانی دیدم

ودانستم

که تو چنان مقرر داشته‌ای

که بد بدی بیند

و نیک نیکی خوب .

از پرتودانش و هنرتو ،

این دستور تا پایان آفرینش

همچنان استوار خواهد ماند .

یسنا ۴۳-۵

بیگمان زرتشت زمانی در باره‌ی سرانجام جهان هم به اندیشه فرو رفت.

می‌گوید :

این از تو می‌پرسم ، ای اهورا

چدها می شود وچه ها خواهد شد ؟
آینده ی کسانی که از کاستی پیروی می کنند چیست ؟
آینده ی کسانی که از راستی پیروی می کنند چیست ؟
سرانجام کار چگونه خواهد بود ؟

(۱۴-۳۱)

بندی که در آغاز این گفتار آوردیم در پاسخ همین پرسشها است . می
بینیم که زرتشت دریافته که این دستور چپانی است که « بدبدی بیندونیکی
خوب » و این دستوری است که تاجهان هست آنهم هست .
در گاتها آمده :

اهورامزدا از پرتوشهریاری خود ،
به کسی که خواست آفرینش را برآرد ،
بهتر از به می دهد
ولی کسی که این خواست را بر نیاورد ،
در پایان هستی
بدتر از بد بیند

(۶-۵۱)

اینها ای مزدا . از جانب تومی گویم ،
باید کسی به دانا بگوید
که سرانجام دروغکار اندوه است

وسر نوشت راستکار خرسندی .
 بیگمان شادی از آن اواست
 که این آیین را به دانا بیاموزد .

(۸-۵۱)

به هر دو گروه، راستکار و دورغکار،
 تواز راه آتش فروزان
 و با آزمایش آهن گداخته
 پاداش می‌دهی .
 این اصلی است که در زندگانی گذاشته شده ،
 که رنج از برای دورغکار است
 و سود و خوشی از برای راستکار .

(۹-۵۱)

ولی باید خاطر نشان سازیم که با این دریافت و دریافتهای دیگر خود،
زرتشت کمتر از جهانی یاد می‌کند که کسی از آن باز نگشته است .
 او در چندین جای نامهای مینوی آورده که از آنها می‌توان درباره جهان بالاتر
 و بالاتر انگاره‌یی کرد ولی این راهم خاطر نشان بسازیم که نفهمیدن معنی
 حقیقی همین نامها و برخی از واژه‌ها است که در گاتها آمده که با پندارهای
 پیشین آریایی و ناآریایی آمیخته شده و در اوستای بعدی بهشتهایی و دوزخ
 هایی را پدید آورده و در میان این جهان و آن جهان پلی ساخته که راستکاران

از روی آن گذشته به بهشتها راه می یابند و دروغکاران از روی آن سرنگون شده در دوزخها می افتند . در بهشت اهورامزدا و دیگران به تازه واردان «خوش آمدید» می گویند و با خوراکیهای مینوی پذیرایی می کند . برعکس در دوزخ انگره مینو بادشنامهای آبدار و خوراکیهای لعابدار پرستاری می کند .

از اوستا گذشته ، هنگامیکه به نبشته ی پهلوی می رسمیم پروبالها را هر چه بیشتر می بینیم و بهشتها را با هر گونه آسایشی که می توان پنداشت ، آراسته اند و در دوزخها راهم از هر گونه آزاری که می توان انگاشت انباشته اند . آن بل و یژه هم چندین پهلوی بیرون آورده و در برابر نیکی یا بدی گذرنده پهلویی را که سزاوار است زیر پایش می گذارد . اگر نیکوکار بزرگواری باشد پهن ترین پهلورا زیر پای وی می گستر دتا او با آسانی بگذرد ولی اگر گناهکار زبردستی بیاید ، بی درنگ پهلویی که مانند لبه تیغ تیز و از موی باریکتر است بالامی آید که آن تیره بخت را دو تکه کرده ، به ژرفای دوزخ می فرستد و این بل چرخ فلک نما همینطور پهلوی به پهلوی می شود و مردم یا بد آسانی و یا به سختی می گذرند و یا می لغزند .

البته پیش از رسیدن به بل برخی از ایزدان يك دادگاه صحرایی برپا ساخته اند که در آن مانند يك خواربار فروش ، نیکی و بدی مردم را تند تند در ترازو می کشند و همینکه نیکی بر بدی و یا بدی بر نیکی چربید ، به سوی سرنوشت می فرستند . از هنگام مردن تا هنگامی رفتن به بهشتی یا دوزخی ، هر کس يك سرگذشتی دارد که همان بهتر که آن از زبان اردای ویراف که

همه‌ی آنها را به‌چشمان خود دیده بود (!) بشنویم و یا در نبشته‌های دیگر
پهلوی بخوانیم .

در اینجا ما را به‌مردی سروکار است که از هر آنچه که نیک اندیشید و
دریافت سخن گفت و هرگز روی به‌پندار بافی و انگارتافی نیاورد .

در گفتار هفتم خواندیم که در نظر زرتشت هدف زندگانی رسایی و
جاودانی است و اگر راستش را بخواهیم در باره‌ی سرانجام کار دیگر جای سخن
باقی نمانده ولی چون پیدا است برخی از ما هنوز می‌خواهند بیشتر بدانند
این راهم از گاتها روشن می‌گردانیم .

زرتشت تنها در یک جای از «هستی دیگر یا هستی آینده» (Parâhûm)

یاد می‌کند و آن در یسنا ۹-۴۶ است :

مزدکسی که حقیقتاً از راه راستی

آرزوی زرتشت را ،

باهمکاری در ساختن جهانی نوین ،

بر می‌آورد ،

«هستی آینده» با همه خواسته‌های مینوی

که جهان برومند می‌تواند ارزانی دارد

خواهد بود .

در بند دیگری می‌گوید :

وعده‌ی مزدی که زرتشت به‌مغان داده است ،

خانه‌ی سروداست ،

آنجا که اهورامزدا از نخست می ماند .

این را از پر تومنش نیک

واز برای راستی

باخرسندی مینوی

خواسته ام .

(۱۵-۵۱)

درباره‌ی این «خانه‌ی سرود» در جای دیگر می گوید : «یایم نماز

های خورا برای اهورامزدا در خانه‌ی سرود بگزاریم » (۸-۴۵) و باز می

گوید : «باراستی و بهترین منش و شهر یاری است که خواستار تو روی راه

گام زن است . بشود که ستایشها ترا در خانه‌ی سرود بشنوم » (۴-۵۰)

همین خانه سرود است که بعدها «گروثمان» یا بهشت برین می گردد که در

آن همه گونه آسایشهای مادی بر گزار شده است ولی از این سه بند چنین چیزی

پیدا نیست و آن جای ستایشها و نیایشهای نفراست، جایی که خرسندی مینوی

است و در آن جز اهورا مزدا هیچ چیز دیگر را نمی توان در نظر داشت.

زرتشت می گوید : «رسایی و جاودانی مردم را به خانه‌ی اندیشه نیک

می برند » (۱۵-۳۲) اینجاست که معنی خاندرا بهتر می فهمیم. آن جایگاه

اندیشه‌ی نیک اهورایی است که پس از دریافت رسایی و جاودانی به آن

می رسیم .

درگاتها آمده : « ... اهورامزدا به کسی که در اندیشه و کردار
دوستش می باشد رسایی و جاودانی می بخشد و از گنجینه‌ی خود راستی و از
خداوندی خود شهر یاری و از درخشندگی خود منش نیک ارزانی می دارد ».
(۲۰-۳۱)

پس می بینیم که زرتشت در باره‌ی « هستی دیگر » چیزی نمی گوید که
آن را نادیده و ناسنجیده باور کرد بلکه سخن او روی همان رسایی و جاودانی
مینوی است که در باره‌ی آن بدر از اگفتگو کرده ایم ،

سرانجام بدی

اما در باره‌ی نتیجه‌ی کارها نخست می پرسد :

من این پرسم . ای اهورا ،

سزای کسی که شهر یاری دروغکار و بد کردار را می افزاید ،

کسی که هیچ کاری جز جدایی انداختن در میان مردم و راهنمایان

ندارد چیست ؟

(۱۵-۳۱)

و در پاسخ می گوید :

کسانی که از کارهای آبادانی جهان

جلو گیری می کنند

سرانجام زبون کردار و آیین خود می گردند

-۱۰۳-

و به‌خانه‌ی دروغ‌کشیده می‌شوند .

(۱۴-۵۱)

ومی‌افزاید :

روانهای بدشهریاران ، بدکرداران ، بدگفتاران

بد وجدانان ، بداندیشان و دروغکاران

از روی تیره درونی خود

بر خواهند گشت .

همانا که مقیمان خانه‌ی دروغ می‌باشند .

(۱۱-۴۹)

کسانی که با کردار بد خود ،

زندگانی مردم را تباه می‌سازند ،

• • • • •

• • • • •

همیشه در خانه‌ی دروغ

بسر خواهند برد .

(۱۱-۴۶)

بدکاران در خانه‌ی بدترین منش نشسته ،

آرزوی چه نیرویی دارند ؟

نیرویی که زندگانی آنان را خواهد ساخت .

-۱۰۴-

آنگاه است که برای پیام
پیامبر توسخت آرزو خواهند کرد .
واوهم از آنان ،
در زیر سایه‌ی راستی ،
نگهداری خواهد کرد .

(۱۱-۳۲)

کسی که از راستکار پیروی می‌کند ،
در روشنی جایگاهی برای خود خواهد گزید
و کسی که دروغکار است ،
عمر درازی را در تیرگی و یا کوره روشنی
با آمو ناله بسر خواهد کرد .
اورا وجدانش ،
بتوسط کردارش ،
به چنین سرانجامی می‌کشاند .

(۲۰-۳۱)

همین «خانه دروغ» است که بعدها چندین دوزخ می‌گردد و آشپز
خانه‌های آنهارا از مار و کژدم و سوسمار و گوشت آدم و خاکستر و خون و چرک
و ریم و پلیدی خوراکیهای گوناگون آماده می‌سازند و هی به دوزخیان شکمو
می‌دهند ولی آنان با همه آن بخور و ببلع خود هرگز سیر نمی‌گردند و در عین

حال آزار دهندگان هم آنان را همواره شکنجه‌هایی می‌دهند که تنها مغز های پوچ و بیمار و ستم‌ران و نامهربان می‌توانند اختراع کنند .

ولی اگر بجای خواندن اردای ویراف‌نامه و نبشته های موی بر تن راست کن اندکی به سخنان خود زرتشت گوش دهیم و باخونسردی خردمندان در پیرامون آنها به اندیشه فرو رویم ، خواهیم دریافت که بدکار با دست خود زندگانی خود را تباه می‌سازد و چون روانش راه گریزاز وجدانش ندارد همانگونه در جهان دروغ می‌غلطد و در تاریکی دست و پای می‌زند تا آنکه بخود آمده از کردار خود پشیمان گردد و آرزوی کمک و راهنمایی کند و سر انجام راستکار گردیده ، به روشنی راه یابد و بر راه راستی گام زنان بسوی رسایی و جاودانی رود . **رستگاری برای همه است . منتها دانا به آرزوی خود به آسانی می‌رسد و نادان به خواری .**

این نکته را با گفتگو در پیرامون «پل چنوت» روشن تر خواهیم نمود.

پل چنوت

گفتیم که نبشته‌های اوستایی و بویژه پهلوی از پلی نامی برند که روان راستکاران با کمک و راهنمایی سگان پاسبان از روی آن به آسانی می‌گذرند و به یکی از بهشتها راه می‌یابند ولی روان دروغکاران از روی آن لغزیده ، به درون یکی از دوزخها که در زیر آن پل ساخته شده اند ، سرنگون می‌گردند .

نام این پل « چنوت پرتو - Cinvato Peretu » یا « پل جدا کننده
است » اکنون ببینیم زرتشت که مبتکر و پدید آورنده‌ی این واژه است
در این باره چه می‌گوید :

چهره‌د باشد و چه زن ،

هر کس که مرا ای اهورامزدا ،

از زندگانی آن چیز را

که تو بهترین می‌شماری ،

ارمغان دارد ،

از پرتومش نیک از آرامش راستی و شهر یاری

بر خوردار خواهند گردید .

من با کسانی که آنان را بسوی نیایش می‌آورم .

(۱۰-۴۶)

از « پل چنوت » خواهم گذشت .

ولی کسانی که با کردار بد خود ،

زندگانی مردم را تباه می‌سازند ،

بوسیله‌ی روان و وجدان خود .

جلو « پل چنوت » سختی خواهند دید

(۱۱-۴۶)

زیرا آنان همیشه در خانه دروغ بسر خواهند برد .

روان دروغکار جلو « پل چنوت »

لر زیدن می‌گیرد .

زیرا کردار و گفتار بد او است

که راه راستی را برای اوتباه می سازد .

(۱۳-۵۱)

پس می بینیم که تنها راستکاران از این گذشته از دیگران جدا می گردند و دروغکاران و تبهکاران به لرزه در آمده باز می مانند و این پل برای آنان نیست . در این سه جای که زرتشت از این پل سخن می دارد ، هیچ چیزی در باره ی پهنی و باریکی و افتادن و سرنگون شدن و یا حتی به بهشتی یا دوزخی راه یافتن نمی گوید . این پل مینوی حساب راستکاران را از دروغکاران جدا می سازد و بس و چنان آشکاراست که این جدایی در همین جهان صورت می گیرد . او که راستکار است رستگار می گردد و به رسایی و جاودانی می رسد و او که دروغکار است در خانه دروغ خود می ماند و توسط وجدان خود رنج می برد تا آنکه او هم پاك گردیده راستکار شود و رستگار گردد و رسایی و جاودانی آنان را هم به خانه ی اندیشه نيك ببرند » (۱۵-۳۲)

این پل پلی است اصطلاحی و وجود خارجی ندارد و خواست آن مهین شاعر و بهین راهنما از این اصطلاح آن جدایی است که دریافتن و بکار بردن آیین دین بهی میان مردم راستکار و مردم دروغکار پدید می آورد . دروغکاران در تاریکی می لولند و اگر اندکی بهتر باشند در کوره روشنی راه رامی جویند ولی راستکاران از آنان جدا گردیده و به روشنی بی پایان و خرسندی راه می یابند .

گفتار سیزدهم

پیام زرتشت چیست و برای کیست؟

ای مزدا ، دوست زرتشت کسی است

که باراستی و فروتنی

پیامش را به دیگران رساند .

زبان چنین کسی راهمواره در راه خردگمار

تا او از ره منش نیک دستورهای مرا بیاموزاند .

۵۰-۶

واژه‌ی را که ما به « پیام » گردانده‌ایم « مانترا - Māntra » می

باشد و در سانسکریت « منتر - Mantra » است . این از ریشه‌ی « من -

man » یعنی اندیشیدن است و معنی اصلی این واژه وسیله و چاره‌ی اندیشه

است که مردم را وادار به اندیشیدن و دریافتن کند ، معنی‌های اصطلاحی این

سخن ، گفتار ، پیام ، آیین ، سرود ، بویژه سرودهای ویدی و مینوی است و

چون چنین سرودی را گرامی می‌داشتند و خواندن و بازخواندن آن را کاری

نیک می‌دانستند به معنی ورد ، دعا ، کلام گردیده است . در اوستا و پهلوی هم

همچنین معنی را دارد و برخی از بندهای یسناها ، بویژه اهنود وایری من اشیا (که گفتم از مطلبش پیداست که مکمل و پایان پنجمین گاتها است) اشم و هو و نامهای اهورامزدارا مانترا یا منتر گفته اند و در نوشته های اوستا و پهلوی منتر خوانی و وردگویی را بسی توصیه کرده اند . کسی هم که دارای وسیله ی اندیشه باشد « مانترا - Māntar » (در سانسکریت منتر - Mantr) است ، در سانسکریت معنی های اصطلاحی این رایزن ، مشاور ، وزیر ، اقدرزگو هم است .

در گاتها ، چنانکه از یکایک بندهایی که در آنها واژه ی مانترا آمده پیدا است این واژه به همان معنی حقیقی خود یعنی « آن چیز که وسیله اندیشه می گردد » هست و آن چیز جز سخنان و پیام که خود گاتها باشد چیزی دیگر نیست و هر کجا که این واژه آمده خواست از سراسر پیام است و نه یک بند ویژه از ۲۴۰ بند نغز اندیشه انگیز است که گمان می کنیم که چون نام « گاتها » در خود سرودها یاد نگردیده و این نامی است که بر آن بعدها نهاده اند ، زرتشت سرودهای خود را به همین نام می خوانده .

اینک یکایک آن بندها را که دارای واژه ی « مانترا » هستند یاد میکنیم :

۱ - باین پیام بر زبان ، گمراهان را به بزرگترین آیین بگروانیم

(۵-۲۸)

۲ - ای مزدا ، آن توانایی ارزانی دار که ما کارکنان پیام ترا به همه

بشنوئیم .

(۷-۲۸)

۳ - اهورامزداى افزاینده که باراستی هماهنگ است پیام و گفتار نیایش را برای جهان و آیین را برای روشن شدگان آفرید .

(۷-۲۹)

۴ - بهترین نیکی از آن دانشمند باشد که پیام راستین مرا که از آن راستی و رسایی و جاودانی است ، فراگوید . برای چنین کسی شهر یاری مزدا از راه منش نیک گسترش پیدا خواهد کرد .

بدر
(۶-۳۱)

۵ - پس هیچکس از شما به پیام و آیین دروغکار گوش ندهید زیرا اویگمان خانه و دهستان و شهرستان و کشور را به آزار و حتی مرگ می دهد .

(۱۸-۳۱)

۶ - کسانی که ، ای مزدا ، خواهان پیام سخنگوی تو باشند ، در نزد راستی نگهداری خواهند شد .

(۱۳-۳۲)

۷ - من نگهبانان آیین را با آموزگاران پیام خواهم برانگیخت .

(۱۶-۴۳)

۸ - دروغ را چگونه در دست راستی بسپاریم تا آن آزار بتوسط پیام آیین تو پاک و بالوده کند .

(۱۴-۴۴)

۹ - چگونه گویایی من توسط این پیام که از پرتوراستی بسی
پیروزاست ، نیروگیرد تا به رسایی و جاودانی راهنمایی کند .

(۴۴ - ۱۷)

۱۰ - برای کسانی از شما که این پیام را چنان به کار نوزند که من
دریافته‌ام و می‌گویم ، پایان هستی افسوسناک خواهد بود .

(۴۵ - ۳)

۱۱ - ای مزدا اهورا ، من بیداری خواهم بخشید زیرا بتوسط
راستی پیام گورا با کمکهای آشکار خرسندی ارزانی می‌داری .

(۵۰-۵)

از همه‌ی گفته‌های بالا پیداست که خواست زرتشت پیامی است که به
رسایی و جاودانی راه می‌نماید و این همان پیامی است که بصورت گاتهدار
دست ما است و تا آنجا که ما از آن هادریافته‌ایم بازگومی‌کنیم .

پیام زرتشت برای کیست ؟

اکنون به بینیم که زرتشت با چه کسانی همسخن است . دریک بند
دیگر که واژه‌ی ماترا آمده است چنین می‌گوید :

اینك ای مزدا از جانب تو می‌گویم ،

باید کسی به دانا بگوید

که سرانجام دروغکاران دوه است

و سرنوشت راستکار خرسندی .

بیگمان شادی از آن اوست .

که این پیام را به دانا بیاموزد . (۵۱-۸)

از این بند و همچنین بندهای دیگر که خواهیم خواند، آشکارا چنین برمی آید که پیام زرتشت برای دانایان است . او با نادانان همسخن نیست زیرا نادان زیر فرمان احساسات پرجوش و بی هوش خود می باشد و گوش شنوایی ندارد . با نادان سخن گفتن وقت گران بهارا ازدست دادن است . بنا بر این چه باید کرد ؟ مردم را نخست باید دانا کرد و یا به اصطلاح امروزی باسواد ساخت . پس نخست باید پیکار با بیسوادی و نادانی را آغاز کرد تا مردم دانا و باسواد گردند و در سطحی و برپایه یی باشند که گوش شنوا و مغز اندیشا داشته باشند تا سخنان نغز را بتوانند بسنجند و بپذیرند و بکار و رزند . زرتشت کسانی را که پیام را به دانا یان (ویدش - Vidush و گاهی هم ویدمن - Vaedemna) می رسانند ، دانشمند (ویدونت - Vidvant) می نامد . اینک می فرماید .

کدام راه از این دو بهتر ، راه راستکار یا راه دروغکار ؟

این حقیقت را باید دانشمند به دانا بگوید تا از این

پس آن که دانشمند نیست مردم را نفریبد .

(۳۱-۱۷)

بهترین آموزش برای دانایان آن است که آنرا اهورای

نیکدان از راه راستی می آموزد . (۴۸-۳)

اینک برای آنانی که خواستار شنیدن اند ، از آن دو مینوی
نیکی و بدی سخن می رانم که برای دانایان دو نکته مهمی می باشند.
(۳۰ - ۱)

از این دو مینو آن نیک دانان اند که درست برگزینند،
نه که بدانند ایشان
(۳۱-۳)
بهترین نیکی از آن دانشمند باشد که پیام راستی مرا فراگوید .
(۳۱-۶)

زرتشت جهانی می خواهد که در آن همه دانا باشند و بتوسط دانشمندان
راهنمایی شوند و در آن جهان دانا هر کسی از آزادی شخصی برخوردار باشد
که راه خود را خود برگزیند .

گفتار چهاردهم

آزادی

بهترین گفته‌ها را با گوش بشنوید
و با اندیشه‌ی روشن بنگرید
سپس هر مردوزن از شما
از این دوراه نیکی و بدی
یکی را برای خود برگزیند .
این آیین را پیش از آنکه
روز بزرگ فرارسد دریابید .

(۲ - ۳۰)

زرتشت نیکی و بدی را و نتیجه هر دورا با زبانی ساده و اندیشه‌یی
بس ژرف روشن ساخت و جای هیچ شك و تردیدی را باقی نگذاشت ولی
هنگامی که سخن از پذیرفتن این آیین می‌آید ، آن را به مردم واگذار
می‌کند . او همه را و هر کس را در گزینش راه آزادی می‌گذارد . در آیین او از
زور و فشار خبری نیست . در گاتها در هیچ جا کوچکترین اشاره بهیچگونه
زور و زوری نیست تا چه رسد به جنگ و پیکار .

برعکس زرتشت از همه، از مردوزن، می خواهد که تنها و تنها بسخنان
نفر گوش فرادهند و در شنیدن پندارهای بافته و پوچهای گفته وقت گرانبهای
خود را بر باد ندهند و آنگاه تنها گوش دادن بس نیست بلکه باید با اندیشه‌ی
روشن آنها را بررسی کرد و سپس یکی از این دورا، خواه آن نیکی باشد و
خواه بدی، هر کس برای خود و نه برای دیگران، برگزیند، در ضمن
توصیه می نماید که این آیین را پیش از آنکه دیر شود و پشیمانی بار آید،
دریابند و بفهمند .

اومی خواهد پیش از آنکه روزی فرارسد که آدم باید کار خود را یکسره
سازد ، اصل این آیین را بفهمد تا در آن روز، روزی که برای آینده اش
روزی است بزرگ ، بتواند سر نوشت خود را مقرر کند .

در جای دیگر می گوید :

هنگامیکه نخست ، ای مزدا،

تو با اندیشه‌ی خود

جهان و وجدان و خرد را آفریدی

و جان را در استخوان بندی دمیدی ،

توانایی کردار و گفتار را بخشیدی

تا هر کس هر باوری را که می خواهد

آشکار سازد .

در این باره هر کس ،
چه دروغگو باشد و چه راستگو ،
چه دانشمند باشد و چه بی دانش ،
آنچه را که در دل و اندیشه دارد ،
آشکار می سازد .

(۳۱ - ۱۲)

اینجا آزادی عمل را حق هر کس می داند و این آزادی را خداداد
می خواند و آشکارا می گوید که گفتار و کردار برای اظهار همین
آزادی است .

زرتشت گاهی پیشتر می گذارد و می افزاید .

ای اهورامزدا ،

به جهان راه نشان داده ای

تا اگر بخواهد نزد راهنما رود

و اگر بخواهد نزد کسی برود

که هرگز کسی را راهنمایی نکرده

(۳۴ - ۹)

جهان و جهانیان در کار خود آزادند ولی این راهم باید در نظر داشت
که زرتشت در این شکی ندارد که جهان برای خود « راهنمایی سرور و

-۱۱۷-

راستکار و افزاینده منش نیک برگزیده است .

(۳۱ - ۱۰)

او می داند که آینده ی جهان روشن است و درخشنده ، خشنودی
و خرسندی .

گفتار پانزدهم

جهان خشنودی و خرسندی

خرسندی از آن اواست
 که به دیگران خرسندی بخشد،
 آن خرسندی که مزدا اهورا ،
 کسی که خود مختار است ارزانی دارد .
 من برای پیشرفت آیین اشا
 خواستار نیروی تن و روان هستم .
 مرا از راه پارسایی
 آن پرتو را ارزانی دار
 که زندگانی نیک منشی اش خوانند .

(۴۳ - ۱)

به جهان چشم گشودن دردست ما نیست و از آن چشم بر بستن
 هم دردست ما نیست ولی به جهان با چشم روشن نگریستن چرا .
 هر کس می تواند از زندگانی چنانکه شاید و باید بهره مند گردد و بهره ی
 زندگانی جز خشنودی و خرسندی ، خوشی و خرمی ، آرامش و آسایش

چیزی دیگر نیست .

می گویند :

این سرایی است سینج ، پس به این دل نشاید بستن . می گوئیم :
این سرایی است سینج ولی چرا نباید در آن هر چه بهتر زندگانی کرد ؟
مهمان سرا برای آن باشد که کسانی بیایند ولی آیا درست است که چون
رفتنی باشند ، در آن هیچ نیاسایند و همه اش در اندوه رفتن بسوزند و
بگدازند ؟

وانگهی جهان را که در آن يك كس می تواند کمابیش صد سال زندگانی
کند (نه که چند ساعتی را در بیکاری و تناسایی گذراند) نمی توان سرای
سینج خواند و هیچ شمرد .

این جهان جایی است که ما می آییم و کسانی کار می کنند تا ما در
آسودگی بزرگ می شویم و بخود می آییم و سپس هم سالهای درازی در آن زنده
می مانیم و به زندگی می پردازیم و کار می کنیم و دیگران را پرورش می دهیم
و چه بهتر این کارها در خوشی و خرمی و آسودگی انجام گیرد .

خواست ما از خوشی و خرمی خوشگذرانی نیست زیرا اگر همه به آن
تن دهند و هیچ کس به سیاه و سپید دست نرزد ، همه ی کارها بخوابد و خوشی
نماند و اندوه بار آید . همه نمی توانند خوشگذران گردند زیرا خوش
گذرانی و تناسایی مفت خوری است و مفت خوری جز انگل وار از دسترنج
دیگران دزدیدن نتوان بود . از مفت خوری و دزدی ناسامانی پدید آید .

پس هرچه این کمتر، زندگانی بسامانتر و بهتر و خوشتر .

بسامانی از آن برآید که هر کس با «نیروی تنی و روانی» خود بکار پردازد و آن را خوب انجام دهد و از بسامانی خرسندی برآید . هر کس باید به فراخور خود سامان خرسندی دیگران و همچنان از آن خود را فراهم سازد تا جهانی خرسند پدید آید .

اینجا است که می بینیم همه را دمردانی که در این جهان آشتی را روا می دارند و یا از آن آشتی نیک بهره برداشته در زمینه های گوناگون دانش ... پزشکی ، مهندسی ، معماری ، کشاورزی و هر کار سودمند دیگر ... فعالیت می کنند و به پیشرفت جهان کمک می کنند و از کمیها و کاستیها و رنجها و اندوه ها کاسته ، نه تنها خود را بلکه جهانی را تن درست و روان درست می گردانند ، پژوهندگان و نوسازانی که تازگیها پدید آورده جهان را به بسوی آرامش و آسایش و آرایش می برند، را دمردانی هستند که پیش از همه به دیگران خرسندی می بخشند .

کسانی هم که به کارهای فرهنگی و هنری پرداخته نبسته های سودمندی بیرون می دهند و یا به آموزش و پرورش دیگران کمر خدمت می بندند و بر آگاهی و دانش مردم افزوده ، آنان را برای انجام کار خود آماده تر می سازند ، از همین را دمردان هستند . همچنین کسانی که در پیکره نگاری و پیکره سازی و ساز و آواز و رقص و بازی و ورزش و گردش هنر نمایی می کنند و یا با پختن خوراکیهای خوشمزه و تندرستی بخش و بدوختن

پوشاکهای خوشنما و زیبای بخش ، دیگران را شاد می گردانند ، مردمان نیک و سودمند می باشند .

نا گفته نماند هر آن کاری که خود را خشنودی دیگران را غم و اندوه ، خود را بیکار و دیگری را بیکار ، خود را میکسار و دیگری را غمگسار ، خود را خوشگذار و دیگری را بد روزگار ، خود را خندان و دیگری را گریان ، خود را رقصان و دیگری را لرزان ، خود را خیزان و دیگری را افتان سازد ، کاری است بد و نا پسندیده که به خان و مان و انجمن و اجتماع زیانها رساند و اگر هرکس به یکی از این کارهای بد پردازد ، می توان انکارید و تصور کرد که چه بسر آن انجمن و آن اجتماع آید و سر انجام چه بسر هر يك از آنانی که به چنین کارها تن دهند آید . بی بند و باری و با تند روی در کارها ، بویژه در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و شادی کردن ، جز زیان به خود و دیگران چیزی بار نیاورد .

گریه و مویه

غم و اندوه و گریه و مویه در جای خود و بطور طبیعی کاری است خوب ، گو که در يك اجتماع پیشرفته و بسامان هر چه این کمتر گردد و هر چه دانش بیشتر رود و کمیها و کاستیها پستر روند ، شادی و شادمانی بیشتر گردد و غم و اندوه اندکتر شود . اما هنگامیکه غم و اندوه و گریه و مویه بصورت بیماری واگیر در آید و گریستن و

گریانیدن بخشی از زندگانی شود و جای خندیدن و خندانیدن را گیرد
و جهان شاد را نا شاد ساخته بر باد دهد ، کاری است بس زیانمند .

اینك چند سخنی از سرود های زرتشت درباره جهان :

(۱) مرا در زندگانی مادی و مینوی آن ارمغان راستی را
ارزانی دار که بتوسط آن نیکان را به روشنی راهنمایی می کنی .
(۲۸ - ۲)

(۲) بامنش نیک بیا و ارمغان های دیر پای راستی را ارزانی
دار . . . به زرتشت و به ما خرسندی بزرگ بخش تا ما با آن بتوانیم
دشمنی بد خواهان را درهم شکنیم (۲۸ - ۶)

(۳) ای اهورا مزدا ، بتوسط راستی و منش نیک به زرتشت و
یارانش نیرو و شهر یاری بخش تا آنان زندگانی خوشی و خرمی را
بنیاد گذارند . (۲۹ - ۱۰)

(۴) من سروش را که بهترین سر سپردگی به تو است به یاری
می خوانم تا از زندگانی درازی بهره مند گردم و بر راه راست راستی
گام زنان ، به شهر یاری منش نیک رسم ، آنجا که مزدا اهورا است .
(۳۳ - ۵)

(۵) زرتشت خواستار خرسندی با عمری دراز است .

(۵۰ - ۵ و ۴۳ - ۲)

(۶) خرسندی از آن کس است که برای دانایان پیام را فرا

گوید .

(۸ - ۵۱)

(۷) پاداش راستکاران خوشی است .

(۹ - ۵۱)

(۸) ما خواستار شادی مزدا هستیم .

(۲۰ - ۵۱)

(۹) خواستار آن خوشی هستیم که معشوق به عاشق می دهد .

(۲ - ۴۶)

(۱۰) خرسندی برای کسانی است که از آیین راستی پیروی

می کند .

(۲۰/۹/۸ - ۵۱)

گفتار شانزدهم

سوشیانس

این همان راه منش نیک است ،
ای اهورا، که مرا نشان دادی
و آن دین سوشیانس و سود رسانان است
که کردار نیک از راه راستی بجای خود می رسد ،
که این برای روشن بینان ، ای مزدا ، مزدی است ،
مزدی که خواست از آن تو باشی .

یسنا ۳۴-۱۳

بیشتر کیشها سخن از کسانی می دارند که در آینده آمده و کارهای
جهان آشفته را درست خواهند کرد و همه بدی و کمی هارا از میان برداشته ،
جهانی را پدید خواهند آورد . بسیاری از مردم هم همچنان چشم براه آن
کسان می باشند و برخی نیز به اندازه یی راه آنان را می پایند که دست به ترو
خشک نمی زنند زیرا چنین می پندارند که تا آنان نیاند هیچ کاری نمی توان
ساخته باشد .

از میان این مردم پیروان کیش زرتشتی چشم براه سده تن می باشند . آن

سه تن « اخشیت ارت - Uxshyat-ereta » یا هوشیدر و « اخشیت نمه - Ustavat - nemah » یا هوشیدر ماه و « استوت ارت ereta - » یا سوشیوس هستند که هر یک باید پس از هزاره‌یی از پس یکدیگر پدید آیند . هر یک از این سه تن از تخمه زرتشت باشند که در این مدت به « اردوی سورنا هید » بانو ایزد آب، سپرده شده اند تا در دریاچه‌یی نگهداری شوند و در پایان هر هزاره ده دوشیزه‌یی پانزده ساله از آب آن دریاچه آشامد و باردار گردد .

بهر حال در این سه هزار سال از پرتو این سه تن همه جهان رفته رفته از بدیها زدوده و پالوده شود و جهانی مینوی پدید آید . چون نخستین آنان بایستی هزار سال پس از زرتشت بیامد ، اگر هر سه هزاره را بشماریم ، بایستی هر سه از این دوشیزه زادگان آمده و رفته باشند ولی چنان پیداست که چنین نشده و اگر هم شده آنچنان که پیشگویی کرده بودند ، پیروان کیش زرتشتی آنان را نشناخته اند و یا در حساب اشتباهی رخ داده است و باید همچنان چشم براه نشست .

علت این همه انتظار هم معلوم است آن هم چشم داشت عجیبی بود که برخی از مردم از راهنمایان دینی خود داشتند . در نظر آنان با آمدن بنیاد گزار دین بایستی همه بدیها برداشته شوند و چون چنین انتظاری به هیچ گونه درست نیست ، می دیدند که راهنما آمد و رفت و کارها آنطور که امید داشتند ، درست نشد . این است که از میدان در گرفته می گفتند یا خودش

باز خواهد آمد و یا کسی دیگر از فرزندان پدید خواهد آمد . علت دیگر این انتظارها نومی‌دی است . بجای آنکه از دستورهای راهنمای خود پیروی کنند و بکار و کوشش پردازند و جهان را پیش برند ، دست روی دست نهاده در انتظار معجزه می‌نشستند و هنگامی که آن رخ نمی‌داد ، به پندار بافی می پرداختند و در ضمن برای خود یک گونه سرگرمی می‌تراشیدند ، این است که می‌بینیم چنین باوری در بسیاری از کیشها دیده می‌شود و همین هم باعث شده که هر زمانی کسانی برخیزند و خود را یکی از چنین آیندگان وانمایند .
 اکنون ببینیم زرتشت چه می‌گوید :

واژه‌یی که او در سرودهای خود شش بار بکار برده « سوشینت Sao-shyanta است از ریشه واژه‌ی «سو- Su» یا سودرساندن است و سوشینت بمعنی سودرساننده یا سودرسان است . بگفته‌ی شادروان دستور تارا پوروالا در گاتها از این نام کسان و یثرب‌یی که هر یک پس از زمان و یثرب‌یی پدید آیند ، منظور نیست بلکه برای کسانی آمده که در گسترش آیین اشا و دین بهی بهره‌ی بزرگی داشته باشند و خود زرتشت هم یکی از آنان است . در زامیاد یشت هم چنین اظهاری شده می‌گوید :

« فر توانا و مزدا داده‌ی کیانی را ... که از آن ... سوشیانسان زاده و نزاده که جهان تازه کن‌اند ... گرامی میداریم » .

(بند ۲۲)

همانطور که در آغاز این گفتار خواندیم ، راه منش نیک دین سود

رسانندگان است که طبق آن از کردار نیک نتیجه نمی توان گرفت جز آنکه از راه راستی باشد و در ضمن مزدی که یک روشن بینی چشم براهش است همان دریافتن اهورامزدا است . پس سوشیانس کسی است که از روی راستی عمل کند و جز اهورامزدا دیگر هیچ منظوری در نظر نگیرد . در بندهای دیگر سودرساننده را به بهترین نحوی تعریف می کند :

کسی که دیوان و پیروان آنان را
همانطور قبول ندارد که آنان اهورا را
سوشیانس است .

اواز راه دین افزاینده و نگهبان دانا است .

او ای اهورامزدا دوست و برادر بلکه پدر است (۱۱-۴۵)
آنان سودرسانان کشورها خواهند بود
که در پی خشنودی منش نیک می باشند
و کردار خود را بر روی راستی
و طبق آیین تو استوار می سازند .
بیگمان آنان هماوردان خشم ساخته شده اند «
(۱۲-۴۸)

راه راستی دینی است
که اهورا به سودرساننده
ارزانی می دارد .

(۲ - ۵۳)

کی ای مزدا آن روز خواهد تایید

که خرد سود رساننده با آیین استوار
زندگانی راستی را والا خواهد داشت ؟
او به یاری چه کسی از ره منش نیک خواهد شتافت ؟
من ، ای اهورا مزدا ، ترا که آموزگار خود برمی گزینم .
(۳ - ۴۶)

ای مزدا ،
کی خواهم دریافت که تو بر همه
از پر توراستی فرمان می رانی ،
حتی بر آنان که با کار شکنی
دشواریهای پدیدمی آورند ؟
مرا طرح منش نیک را بدرستی نشان بده
تا سود رسان بدانند که نیکیهای او چگونه خواهد بود .
(۹ - ۴۸)

از گفته ها بالا آشکار است که سوشیانس یا سود رسان مرد ویژه بی نیست
که پس از زمان معینی پدید آید و در ضمن فرزند زرتشت باشد بلکه هر کسی
که مطابق آیین اهورا رفتار کند و برای دیگران دوست و برادر و پدر باشد و
از آنان نگهبانی کرده آنان را بسوی راستی راهنمایی کند ، سود رسان است و
خود زرتشت هم یکی از سود رسانان یا سوشینتان بود . اینان راهنمایان
برجسته هستند که در پیشرفت کارهای اهورایی پیشرو می باشند .

گفتار هفدهم

زن و مرد

چه مرد باشد و چه زن ،

هر کس که مرا ، ای مزدا اهورا ،

از زندگانی آن چیز را

که تو بهترین می‌شماری ،

ارمغان دارد ،

از پرتو منش نیک ،

از آرامش راستی و شهر یاری

بر خوردار خواهد گردید .

یسنا ۴۶ - ۱۰

درباره‌ی زن و مرد ، بویژه درباره‌ی زن ، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند

که برخی از این گفته‌ها و نوشته‌ها حقیقت را می‌نمایند و برخی جز ادعاها

چیزی دیگر نیست. درباره‌ی زن می‌توان گفت که در هر زمانی در برابر مرد

مقامی داشته که از سرور همه چیز گرفته تا برده بی چیز بوده ولی از واژه‌هایی

مانند « نمانو پشی Nmanō - pašni » (کدبانو) یا « گره پتنی -

Graha - patni « (خاندبانو) و ربتدالیت (خاندپرور) و جز آنها و
ارجی که همه به مادر می گزاشتند پیداست که برخی از زنان همواره
جایگاهی بس بلند و ارجمند داشته اند ، اکنون برمی گردیم به سرودهای
زرتشت :

همانطور که از بند بالا آشکاراست ؛ برای زرتشت زن و مرد یکسان اند
و می خواهد همه باوی از آرامش راستی و شهریاری مزدا برخوردار باشند و
بدیها را از خود دور گردانیده یکسره راستکار بشوند و در سرود اهورایی
هم نوا باشند .

می گوید :

بشود که آن مهر و دوستی

که همه آرزوی آن را دارند ،

از آن مردان و زنان زرتشت باشد .

ای مردان و ای زنان ،

در این جهان این حقیقتی است

که جلوه ی دروغ جالب به نظر می آید

ولی این هم حقیقتی است

که آن شمارا از خویش دور می گرداند

و یسکمان این زندگانی مینوی را تباه می سازد .

این گفته و گفته‌های دیگر بخوبی نشان می‌دهد که زرتشت چه مقامی برای مردوزن قائل بوده . برای آنکه بدانیم که راستکاران مردوزن را چه اندازه دوست می‌داشت به يك بند و سپس به یکی از ملحقات گاتها نگاه می‌کنیم :

زردمن هر کسی که از روی راستی رفتار کند ،
مزدا ای اهورا آن کس را در نیایش بهتر می‌شناسد .
از چنین کسانی چه آنانی که بوده‌اند و چه هستند ،
من با نام یاد خواهم کرد .

(۵۱ - ۲۲)

و با مهر و محبت گردآنان خواهم گشت .
همین بند را کما بیش با همین ترتیب در دعا‌های « ینگه‌ها تام »
که در یسنا ۲۷ اندکی پیش از گاتها آمده و چنان پیدا است که سالها
پس از درگذشت زرتشت ، کسی از يك سوی نکته‌یی را روشن تر گردانیده
و از يك سوی هم اندکی از آن کاسته : ترجمه‌ی آن چنان است :
آن مردان و زنانی که از روی راستی رفتار می‌کنند ،
مزدا اهورا آن را در نیایش بهترین می‌شناسد
و ما آنان را گرامی می‌داریم .

اگر نگاهی به فهرست برجستگایی که فروهرهای آنان در فروردین
یشت یاد شده بکنیم ، خواهیم دید که بیش از ۳۰۰ تن از مردان و زنان را

نامبرده اند و سپس هم بدون هیچ استثناء به همه‌ی مردان و زنان راستکار جهان درود فرستاده شده. این خود روح زرتشت را که زن و مرد را یکسان می‌دانست نشان می‌دهد و اگر آن بند را که در آن هر مرد و هر زنی را آزاد گذارده که گوش به بهترین گفته فرار دهد و با روشن فکری آن را بیند و سپس هم یکی از دو راه را برای خود برگزیند، در نظر بگیریم، به موضوع بهتر پی خواهیم برد.

زناشویی

ولی این بسنده نیست. ببینیم درباره‌ی رشتی زناشویی چه می‌فرمایند. در آخرین سرودگاتها، خطاب به پوروچستا چنان آمده.

اورا، ای پوروچستای اسپنتمان هیچداسبان،
ای کوچکترین دختر زرتشت،
به تو بدهاد که همواره بامنش نیک و راستی و مزدا است
با او خردمندانه مشورت کن
و با دانش نیک و افزاینده‌ترین پارسایی رفتار کن.
پوروچستا در پاسخ می‌گوید:

بیگمان من اورا که پدر و خواند و ورزندگان و خودمانیان
گمارده شده،
همسر خود خواهم کرد و اورا خواهم برگزید

بشود که روشنایی منش نیک به من رسد
که زنی راستکار در میان مردم راستکاری باشم ،
بشود که مزداهورا
بمن دین بهی را برای همیشه ارزانی دارد .

(۴ - ۵۳)

باز چه خوش گفته :
سخن من باشما است ،
ای نو عروسان و ای شاه دامادان ،
آن را در مغز خود جای دهید
ودین را درست دریافته ، زندگانی منش نیک را بکار ببندید .
بشود که هریک از شما در راستی از دیگری سبقت جوید ،
تا آن برای اوزندگانی نیکی باشد .

(۵ - ۵۳)

زرتشت با این سخنان شالموده‌ی خانواده رامی ریزد و بنیاد نخستین
واحد اجتماع رامی گذارد و نیک می‌داند که آن کانون گرم و پرمهر خانوادگی
است که مردان و زنان راستکار پدید می‌آورد و آنان اند که جهان را آباد و
جهانیان را شاد می‌گردانند .

می‌گوید :

بیگمان بدستکاری شهریاران نیک

بهزنان و مردان

در خانه ها و ده ها آشتی داده خواهد شد .

(۵۳ - ۸)

این است که او بنیاد اجتماع خود را که « انجمن مغان » می نامد
روی همین سنگ می گذارد و اعلام می دارد که بهره ی این انجمن تاروی
از آن شما است که در زندگانی زناشویی خود دارای والاترین مهر و
محبت هستید .

(۵۳ - ۷)

زن و شوهر دل داده و راستکار یعنی خانواده دل داده ی و راستکار، خانواده
های دل داده و راستکار، یعنی دهستان دل داده و راستکار، دهستانهای دل داده
و راستکار یعنی شهرستان دل داده و راستکار، شهرستانهای دل داده و راستکار
یعنی کشور دل داده و راستکار و کشورهای دل داده و راستکار یعنی جهانی دل داده
و راستکار و رستگار و آباد و شاد و آرام و با کام

گفتار هیجدهم

فرمانروایی

ای زرتشت دوست تو کیست و پیرو راستی کیست ؟
چه کسی برای انجمن مغان نیک نامی را جويا است ؟
بیگمان اوشاه گشتاسب است .

(۴۶ - ۱۴)

شاه گشتاسب بازو و پناه دین اهورایی بود (فروردین یشت بند ۹۹)
و در گسترش آن بهره ی بسزایی داشت . اوشهریاری بود نیک و سود رسان :
مردم در فرمانروایی نیک آ باد گشته از آسایش برخوردار می شوند . این است
که می بینیم زرتشت می گوید « آن بدست یاری شهریاران نیک است که زن
و مرد در خانه و شهر خود از آشتی برخوردارند » . در جای آرزو می کند
« شهریاران خوب با کردارهای دانشمندان و نیک خود بر ماسهریاری کنند
و شهریاران بد فرمان نرانند »

(۴۸ - ۵)

زرتشت بر عکس دیگران که همه سخن از جنگ و کشتار و کشور

گشایی شهریاران می‌دانند ، فرمانروایانی را آرزومی کند که نیک باشند
و به مردم آشتی و آرامش و آسایش خانگی و شهری ارزانی دارند تا آنان هم
برای خود زندگانی پاکیزه جهان را بسوی روشنایی پیش برند .

(۵ - ۴۸)

جنگ :

با آنکه زرتشت برای از میان برداشتن همه بدیها و کمیها و کاستی‌ها
بر خاسته و در این پیکار هیچ دریغ و درنگی نمی‌ورزد، درباره‌ی مردم‌کشی
دستوری نداده‌است . او ترجیح می‌دهد که دروغکاران را با پند و اندرز و نشان
دادن راه راستی ، راستکار و درستکار گرداند . این حقیقت را ما بارها در
گفتارهای پیشین یاد کردیم .

تنها در یک جای ایست که می‌فرماید :

پس هیچکس از شما

به گفته‌ها و آموخته‌های دروغکار گوش ندهید

زیرا اویگمان‌خانه و دهستان و شهرستان و کشور

را به آزار و حتی مرگ می‌دهد .

اورا با اسلحه و افزار درست کنید .

(۱۸ - ۳۱)

اینجا هم صحبت از کشت و کشتار نیست بلکه تنها این اجازه را داده
که با افزار آن دروغکار را تربیت کنیم تا از کارش باز آید و برای همین برخی

از دانشمندان را باور بر این است که از افزار خواست زرتشت جنگ افزار نیست بلکه اسلحه مینوی است که با آن می توان دروغکار را بدرستی در آورد . آنان می گویند که زرتشت جنگ را بهیچ صورت روا نمی داند.

این واژه «درست یا باصطلاح» ادب و تربیت کردن « دارای بس اهمیت می باشد زیرا اگر هم خواست زرتشت اسلحه ی مینوی نبوده و جنگ افزار بوده ، در آن حال هم می توان از خونریزی پرهیزید و نتیجه ی نیکویی گرفت .

زرتشت بزرگواری است که ریختن خون جانوران را نمی پسندد تا چه رسد به ریختن خون آدمی . داستان هایی که درباره ی جنگ های مذهبی شاه گشتاسب در دست است بیگمان همه از مغز های رزمندگان بعدی و یا پیشوایان مذهبی خونریز آنان که روح آشتی خواه و آرامش بخش زرتشت را در نیافته بودند، تراوش کرده و اگر جنگ کاری پسندیده بود چه کسی بهتر از خود زرتشت کارنامه های جنگی شاه گشتاسب و فرزندان و همراهان را در سرود های خود می ستود و درخشان و جاودان می ساخت . نه تنها گاتها بلکه پاره های دیگر یسنا نیز در این باره خاموشند و لب فرو بسته اند .

گفتار نوزدهم

انجمن مغان

ای مزدا و شما ای پرتوهای مزدا ،
آیین «انجمن بزرگ مغان» را بپذیرید.
ای اهورا بسوی ما بیا
تا ما بتوانیم بشما خدمت کنیم ،

(۲۹ - ۱۱)

تا زگیها دیده شده که برخی از ایرانشناسان همه‌ی کاسه کوزه‌های
آلود گیهای کیش زرتشتی را بر سر مغان می‌شکنند . آنان می‌گویند آنان
مغان بودند که دین پاکیزه زرتشت را به آلاشهایی آلودند . ولی از گاتها
چیزی که پیدا است همانا این نیست بلکه مغان بودند که دین را پرورش و
گسترش دادند و خود زرتشت بنیادگذار این انجمن بود پس باید حقیقت را
دید که چیست ؟

از گاتها برمی‌آید که زرتشت انجمنی را که از یاران نزدیک خود
بنیاد گذاشت « مگ - Maga » یا مغ خواند . چنان پیدا است که این یاران
همان کسانی بودند که آنان را « خودمانی » می‌نامد زیرا آنان بودند

که پیام زرتشت را چنان که شاید باید نیک دریافتند . این همان انجمن مغان
است که برای نیکنامی آن شاه گشتاسب تلاش می کرد

(۱۴-۴۶)

زرتشت «مغ» را چنین تعریف می کند :

چه کسی دوست زرتشت اسپنتمان است ، ای مزدا ،

چه کسی با راستی اندر مشورت است ؟

چه کسی با پارسایی افزاینده همراه است ؟

کدام راستکار از ره منش نیک

خود را از آن **انجمن مغان** می داند ؟

(۱۱ - ۵۱)

از نیروی **انجمن مغان** و سرود های منش نیک بود

که گشتاسب به دانش درونی رسید . (۱۶ - ۵۱)

پاداش **مغان** خانه ی سرود است

که در آن اهورا مزدا می ماند . (۱۵ - ۵۱)

و همانطوریکه گفته شد **انجمن مغان** برای کسانی است که

دلبستگی ویژه یی بد زندگانی زناشویی دارند و خوشبخت می زنند .

(۷ - ۵۳)

از گفته های بالا پیدا است که انجمن مغان که نمونه ی زندگانی

راستکاری و خوشبختی بود ، **هسته ی** پیروان زرتشت را تشکیل می داد

و زرتشت در نظر داشت که این هسته پیشرو آبادانی جهان گردد و باید گفت همین طور هم شد تا آنکه پس از چند پشت کسانی در آن را یافتند که مغزهای آکنده به پندارهای قدیم و دلپایی پر از مهر خدایانی داشتند که زرتشت همه و همه‌ی آنها را بر افکنده بود.

نا گفته نماند که تنها گاتها است که از انجمن مغان سخن می گوید و در نبشته‌های دیگر اوستا نامی از این انجمن برده نشده. در این نبشته‌ها سخن از « آثرون - athravan » یا آتوریان است که آنان را در ریگ وید بعنوان پیشوایانی می بینیم که از آتش پرستاری می کردند. در این نبشته‌ها خود زرتشت را هم آتوری خوانده‌اند در حالیکه در گاتها از آنان هیچ یادی نشده. این نشان میدهد که تا زمانی هسته‌ی بنیاد گذارده‌ی زرتشت بر سر کار بود و سپس گروهی از پیشوایان کیش آریایی کهن دین زرتشت را نه تنها پذیرفتند بلکه مانند همیشه پیشه‌ی پیشوایی را از دست ندادند و حتی خود را جانشین زرتشت و از فرزندان او وانمودند و چه شگفت که بخش یشتهای اوستا را همینان سروده اند چون از این بخش بیش از همه بوی کیش کهن می آید.

مغان هم از میان نرفتند و در باره‌ی آلودگیهای آنان هم از نبشته‌های سانسکریت و یونانی و حتی سنگ نبشته‌ی داریوش بزرگ آگاه هستیم که در زمان مادان و هخامنشیان گرفتار پندارهای پوچ و مراسمی

پوچتر بودند . نام مغ در زمان پارتیان و ساسانیان هم بر سر زبانها بود و پیشوایانی به نام **مگویت** (موبد) بر سرکار بودند . اما انجمن مغان زرتشت کجا و دسته موبدان و گروه آتوریان کجا ؟

یاران زرتشت

در گفتار نخست پیرامون یاران زرتشت که « خود مانی » و « ورزندگان » و « دوستان » بودند گفتگو کردیم و گفتیم که درجه بندی یاران زرتشت بطور منطقی و طبیعی از روی اندیشه و گفتار کردار مردم در برابر آیین دین بهی بود و این درجه بندی نشان می دهد که هر کس آزاد بود طبق دانایی ، توانایی ، خواهرش و گزینش خود به این آیین نزدیک یا دور باشد .

این هیچ بستگی به طبقه های مردم که درهند و ایران باستان می بینیم که بیشتر بسته به پیشه ی نیاکانی آنان بود ندارد . **برای زرتشت گروه های مستقلی از پیشوایان مذهبی و سربازان و برزگران و دستوران وجود ندارد .**

زرتشت به آرزوی خود می رسد

هنگامی که زرتشت از انجمن مغان و طرز پیشرفتش آسوده دل شد به این اندیشه افتاد که پیام خود را به دیگران نیز برساند . می گوید :
ای مزدا ،

در بهترین شکل خود و آشکارا

بسوی من بیا

تا از پرتو راستی و منش نیک ،

صدای من بیرون از انجمن مغان هم شنیده شود

(۷-۳۳)

همینطور هم شد . صدای او در جهان او پیچید و مردم به او گراییدند

و گرویدند و او به آرزویش رسید می فرماید :

بهترین آرزوی زرتشت اسپنتمان بر آورده شده

زیرا اهورا از پرتو راستی ،

به وی فراوانی جهان مینوی و مادی

و زندگانی نیک برای همیشه ارزانی داشته است

و حتی کسانی که با وی دشمنی می ورزند

اکنون گفتار و کردار دین بهی را آموخته اند .

(۵۲ - ۱)

صدای او هنوز هم شنیده می شود، ما هم گوش فرادهم و گفتار و کردار

دین بهی را بیاموزیم .

پاسخ به برخی از پرسشها

پس از هر سخنرانی پرسشهایی می کردند که به آنها پاسخی داده می شد. برخی از این پاسخها که مهم بودند در متن کتاب گنجانیده شدند و ویا چون در سطح بالاتری ویا اندکی بیرون از موضوع بودند بر پایان کتاب افزوده شدند،

معنی نام زرتشت

(نگاه کنید به صفحه ۱۴)

با در نظر گرفتن اوستا، پارسی باستان، سانسکریت و زبانهای آریایی دیگر و همچنین نامهای زبانهای نا آریایی که از روی جانوران مانند اسب، گاو، شتر، گراز، شیر، روباه، گرگ، خرس و جز آنها نهاده شده اند باید پذیرفت که بخش دوم نام زرتشت **شتر** است و نه روشنایی یا چیز دیگر ولی درباره‌ی بخش نخست آن که آیا معنی آن **زرد** است یا **زال**، نویسنده معنی دوم را درست تر می داند زیرا :

(۱) - ریشه واژه‌ای « زر - Zar » در اوستا دو معنی دارد :

زرد شدن و پیر شدن ولی در سانسکریت « har » زرد شدن است

و « جر - jr » پیر شدن .

برای «زرد» در اوستا «زئیری - Zairi» و «زئیریت - Zairita»

و در سانسکریت « هری - hari » و « هرت - harita » آمده ،

اتفاقاً زئیریت نام یکی از یاران زرتشت است و در فروردین بشت یاد شده است

(بند ۹۸) از « هری » و « هرت » در سانسکریت دو نام داریم :

« هریشو - haryashua » و « هرتشو - haritashua » و معنی

هر دو «زرد اسب» است پس اگر معنی زرتشت زردشتر بود بایستی شکل آن «زئیرتو شتر - Zairitaushtra» بود.

در سانسکریت واژه‌یی بصورت «هرت - harat» نیست که بتوان گفت همان «زرت - Zarath» اوستا است.

۲ - در اوستا از ریشدی «زر - Zar» بمعنی پیر شدن «زئیر - Zaurura» یعنی پیر، «زئروا - zaurva» یعنی پیری و «زرون یا زوران - zurvan, zurvân» یعنی زمان (پیر) داریم، در سانسکریت از «جر - jr» واژه‌های بسیاری در دست است که مانند آنها را اینجا بطور نمونه می‌آوریم که با «جرت - jarat» به معنی «زال یا پیر» ترکیب یافته‌اند:

جرت - jaratha زال - نام پدر برادران **پاندو** که در جنگ مهابهارت پیروز شدند.

جرتکرن - jarat-karana زال گوش - نام یکی از سرایندگان ریگ‌وید.

جرتکار - jarat-kâra پیر، کار آزموده.

جرتکارو - jara-kâru پیرکار، نام یکی از پیشوایان مذهبی هند باستان.

جردگو - garadgava پیرگاو -

جردگوویش - jaradgauo uithi راه پیرگاو، خواست

مدار ماه که بانام **پیر گاو** یاد شده است . در اوستا ماه را گاو چهر (gao-cithra) گفته اند

جردداس - jarad-dāsa پیر بنده، نوکر سالخورده

جر دیوش - jarad-yusha پیر خور، نامی است که به آتش داده اند زیرا چوب خشک (پیر) را خورد .

جرد ورکش - jarad-vriksha پیر درخت، درخت کهن

پس «زرث - zarath» اوستا همان «جرت jarat» سانسکریت است که معنی آن زال و پیر می باشد .

(۳) - نام فر شوستر از «فرش - frasha» و «اشتر - ushtra» ساخته شده است . معنی «فرش» تازه و نواست و معنی این نام شتر نوجوان است که درست در برابر «زال اشتر» آمده .

همچنان نام یکی از یاران زرتشت که در فرودین یشت (بند ۱۰۳) پس از فر شوستر و جاماسب یاد شده ، «اواروشتر Avāraoshtri» است . اگر بخش نخست را «اور - avara» سانسکریت گیریم که به معنی «جوانتر، کوچکتر» است معنی این نام «بچه شتر» می شود و اگر آن را نفی «وار - Vāra» که بمعنی «جلو گرفته ؛ بسته» است بدانیم ، معنی نام تقریباً «آواره شتر» یا «مست شتر» می گردد .

(۴) - اما در باره ی این گونه نامها ، باید گفت که آنها را نه تنها در اوستا و سانسکریت بلکه در همه زبانها می یابیم . همان نام زال را بر کودکی

نهادند که بزرگ شده پهلوانی نامی گردید و با همان نام هنوز در نبشته‌های پارسی مانند شاهنامه زنده است. اینجا از واژه « کرس Keres » اوستا و « کرش Krish » سانسکریت که به معنی لاغر و ناتوان و فرسوده است چندین نام بطور مثال می‌آوریم.

گرساسب - Keresâspa لاغراسب - نام بزرگترین یل و پهلوان اوستایی است که در داستانها از نیاکان رستم است. در نبشته‌های سانسکریت « گرشو - Krishashva » نام چندین کس از برجستگان مذهبی و حماسی آمده.

کرسوخشن - Keresauxshan (لاغرزگاو) نام بزرگواری که در فروردین یشت یاد شده. در سانسکریت « کرشگو - Krishgava » (لاغزگاو نام چندین کس از برجستگان است).

کرشیوز - Keresvazda (کم زور ناتوان) برادر افراسیاب

کرشانگ - Krishânga (لاغر اندام) لقب « شو - Shiva »

خدای هندوان است. در میان سرخپوستان هم نامهای « پیرگاو » و « پیراسب » شنیده شده. چنین نامی دو میان مردمان گله‌دار و کشاورز که دارای جانوران پیر جوان، لاغروفر به، تندو کند، سپیدوسپاه و جز آنها هستند و همه را دوست دارند بویژه جانوران پیری که خدمتهای گران بها انجام داده باشند، شگفت آور نیست.

شگفت آور تحولی است که در نامهایی می‌بینیم که پس از پیشرفت انقلاب دینی زرتشت نهاده شدند. اگر به فهرست نامهایی که در فروردین

یشت یاد شده اند نگاه کنیم پی خواهیم برد که چگونه کسانی که نامهایشان از جانوران گرفته شده بود، نامهایی که گویای نوید زندگانی نوینی که زرتشت داده بود، بر فرزندان خود نهادند. اینک ما چند نمونه از آنها یاد می کنیم :

فرزندان زرتشت (پیرشتر)

پوروچستا Pourucista پرینش، دانایی کامل
استواستر Isat-vâstra نگهبان نیرومند
اروتنر Urvatat-nara دوستار مردم
هورچتر Hvare-cithra خورشیدچهر

فرزند میدیوماه (میانه ماه، ماه چهارده)

اشستو Ashastu ستایندهی راستی

فرزندان گشتاسب (چموش اسب؟)

سپنتودات (اسفندیار) Spento-data افزاینده داد
فرش هاموریت Frash-ham-vareta تازه گرویده
فرشوکر Frasho-kara تازه کنندهی (جهان)

فرزندان فروشوشر (جوان شتر)

هشیوثن Hushyaothana نیک کردار
خوادین Xvadaena خود دین، همدین

(۱) - پوروچستا تنها فرزند زرتشت است که در گاتها با نام یاد شده است
فرزندان زرتشت و فرزندان یارانش در فروردین یشت یاد شده اند.

فرزندان جاماسب (رونده اسب ؟)

هنگ هئروه Hanghaurvah پیروزی کامل یا باکمال (؟)

فرزند اواروشت (آواره شتر)

وهومنه (بهمن) Vohumanah به منش، نیک منش

این هم معنی برخی از نامهای دیگر که در فرودین یشت یاد شده اند : ستوده زندگانی ، بهروز ، رهایی دهنده ، راستکار ، نگهبان نیکی ، ارجمند ، دلداد ، افزایش دهنده خرد ، مزدا پرست ، گرد آورنده نیکها و ستاینده بهترین راستی . این نامها نشان می دهند که زرتشت و یارانش نامهایی که پدرانشان بر آنان نهاده بودند ، به پاس آنان نگهداشتند و لی به فرزندان خود نامبهایی دادند که نمودار پیام نوین بود .

بطوریکه استاد پور داود از قول آرتور کریستنسن آورده است ، نامهایی که در فرودین یشت یاد شده اند هیچکدام یاد آور زمان هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان نمی باشند ، مثلاً واژه « مهر » که بسی در ساخت نامهای آن زمان دیده می شود ، نیامده بلکه يك دسته از آنها با واژه های مزدا و پرتوهای اهورامزدا پیوسته شده اند (یشتها جلد دوم ص ۲۶) . این نشانهی دیگری از تحول بزرگ دینی است که در آن به پیروی از گاتها حتی از نامهایخدایان هند و ایرانی که بعدها برخی از آنها به شکل ایزدان در اوستا پدیدار شده اند ، پرهیز شده است و پیوسته و سرشته در هیچ يك از نامهای پیروان نزدیک زرتشت دیده نمی شود .

چنان پیدا است که در فروردین یشت به دو دسته از نامها بر می خوریم: دسته‌ی نخست نامهایی که پیش از تحول دینی نهاده شده بودند و چون نامهای عادی بودند و رنگ پندار پرستی پیشین را نداشتند، دست نخورده ماندند و چه بسا که بعدها هم برخی از پیروان، آن نامها را روی فرزندان خود نهادند. این را هم می توان گفت که نبودن هیچ کدام از نامهای پندار پرستانه‌ی پیشین، نشانه‌ی این نیز هست که کسانی که چنین نامهایی داشتند پس از گرویدن به دین بهی آنها را عوض کردند. این کاری است که اکنون هم کسانی که از کیشی به کیشی می گروند، می کنند. دسته دوم چنانکه گفتیم نامهایی است که پس از تحول نهاده شدند.

در باره آنکه نام زرتشت «سپتم-Spitama» بود، باید یادآوری کرد که درگاتها این نام به این شکل تنها یکبار آمده و به شکل «سپتام-Spitâma» که نام خانوادگی است و اسپنتمان با پسوند نسبی «ان» درست ترجمه‌ی همین شکل است، هشت بار یاد شده که دو بار برای میدیوماه، یکبار برای پوروچستا، یکبار هم برای همه خانواده هیچت اسب و چهار بار دیگر با نام زرتشت آمده است و این بهترین دلیل نام خانوادگی بودن آن می باشد، علاوه بر این در هیچ يك از نبشته‌های باستانی چنین چیزی ننوشته‌اند و این تنها برداشت کسانی است که می خواهند که بهر بهانه‌یی که بشود نام زرتشت را از «اشتر» جدا سازند.

زن و فرزند زرتشت

(نگاه کنید به صفحه ۱۶)

درباره‌ی زن و فرزند زرتشت ، دانشمندان بردو گروه‌اند : یکی از روی تفسیرهای پهلوی و نبشته‌های دیگر وی را دارای سه زن ، سه پسر و سه دختر می‌دانند و درباره سه پسر پنداری دیگر که هنوز به جهان چشم نگشوده‌اند و تخمه‌شان در دریاچه‌ی نگهداری می‌شود تا در سه هزاره‌هایی پی در پی سه دوشیزه از آن باردار گردند و سوشیانسان را به جهانیان ارزانی دارند ، نیز چیزهایی می‌نویسند . گروه دوم که آن را برخی از دانشمندان زرتشتی هند تشکیل می‌دهند و بی‌گمان از فلسفه‌ی «زن‌نگیری» هندی الهام می‌گیرند ، می‌گویند که زرتشت و یاران نزدیکش نه همسر گرفتند و نه فرزندی از خود باز گذاشتند و این همه زن و فرزند ساخته و پرداخته‌ی موبدانی است که چون خود زن‌گیری و فرزند داری را کاری بس ستوده می‌دانستند ، برای این کار خود پروانه و گواهی نامه می‌خواستند.

از گاتها تنها چیزی که به رمی آید این است که زرتشت دارای فرزندی بود زیرا از «پوروچستای اسپنتمان هیچت اسپان» کوچکترین دختر زرتشت نام برده شده که در آن پدرش وی را درباره‌ی زندگانی

آینده اش پند و اندرز گفته. درباره ی زندگانی خصوصی یاران زرتشت در گاتها هیچ گفته نشده.

اما گاتها نه تنها زندگانی زناشویی را گرامی می دارد و آن را شایسته و بایسته ی انجمن دینی زرتشت می داند بلکه هر آن کار سودمندی را که با سرشت انسانی و طبیعت جهانی سازگار است، پسندیده شمرده سفارش می کند. گاتها هرگز کارها ضد غریزی و غیرطبیعی را نیک نمی خواند.

دریسنای تنها نامی که یاد شده (۲۳-۳ و ۲۶-۵) از «ایسداستر - Isat - vâstar» است که نبشته های پهلوی او را پسر بزرگ زرتشت خوانده اند.

دریشتها نام «هووی - Hvovi» ، ایسداستر ، اروتدندر ، Urvatat - nara ، خورشید چهر - Hvare - cithra ، فرن ، Freni ، سریت - Thriti و پورچستا آمده.

نام **هووی** که او را یکی از زنان زرتشت گفته اند، دوبار آورده اند. در فروردین یشت (۱۳۹) چنین آمده. «فروهر هووی راستگار را گرامی می داریم». از این جمله هیچ بر نمی آید که او جز دین چه بستگی دیگری باز زرتشت داشت. در اینجا باید یاد آور شد که او نخستین زنی است که در فهرست فروردین یشت یاد شده. از این رو او را باید سردهی زنان بهدین شمرد. در دین یشت (۱۵) چنین آمده: «هووی راستکار دانا (بینش درونی مزدا داده) را گرامی داشت تا از زرتشت خواهان خوشبختی برای اندیشیدن و گفتن و کردن طبق دین باشد». واژه **دانا** (vidush)

همان است که درگفتار سیزدهم گفتیم برای کسانی آمده که زرتشت آنان را شایسته‌ی شنیدن پیام خود می‌داند و در اینجا از گرویدن هووی به‌دین بهی سخن رفته.

در نظر ما اگر زرتشت زن دانایی را که پیام او را نیک دریافته به‌جان و دل به‌دین بهی گرویده بود و سپس هم با کوشش و تلاش خود از دیگران گوی سبقت را ربوده، سرده‌ی زنان به‌دین گردیده به همسری گرفت، کار بسی بجا و خردمندانه‌یی را انجام داد. پس نبشته‌های پهلوی و دیگر را در این باره می‌توان پذیرفت. درست نمی‌دانیم که آیا او دختر فروشتر یکی از بهترین یاران زرتشت بوده یا یکی از کسان خاندان وی. اگر هم بوده چه از آن بهتر که دختر یا خواهر یکی از نخستین گروندگان دین بهی با خواهش و کوشش خود چنین جایگاهی را به‌دست آورد.

ایسداستر و اروندنر و خورشید چهر با صفت «زرتشتی» یاد شده‌اند و چون در فروردین یشت نام پدر دیگران به‌صورت مضاف یاد شده می‌توان گفت که این سه‌کس پسران زرتشت نبودند بلکه با او بستگی دینی داشتند و زرتشتی بودند ولی می‌توان پرسید که چرا این صفت با نام سیصد مرد وزنی که از آن‌ها نام برده شده نیامده؟ پس این سه‌کس امتیازی با دیگران داشتند و به‌گفته‌ی نبشته‌های پهلوی آن امتیاز در فرزندان زرتشت بودن آنان بود و ما هم انگیزه‌یی نمی‌بینیم که این گفته را نپذیریم.

فرن و سريت و پورچستا تنها يك بار و آنهم پس از نام هووی در فروردین يشت (۱۳۹) یاد شده اند. می گوید: « فروهر هووی راستکار را گرامی می داریم، فروهر سريت راستکار را گرامی می داریم، فروهر پورچستای راستکار را گرامی می داریم... » گفتیم زرتشت پورچستا را کوچکترین دختر خود می نامد. پس اودختران دیگری هم داشته و چون نام فرن و سريت در میان نام هووی و پورچستا آمده و نبشته های پهلوی این دو را هم دختران زرتشت گفته اند، ما هر سه خواهران سه گانه رامی پذیریم.

اما درباره ی آنان که می گویند زرتشت بی زن بود و پورچستایکی از شاگردان جوان وی بود که او را دختر خود نامید، می گوئیم درست است که آموزگاران شاگردان خود را به نام فرزندان، دختر، پسر و حتی پدر و مادر می خوانند ولی ندباهمد القاب «پورچستای اسپنتمان هیچت اسبان کوچکترین دختران زرتشت» که جای هیچ گونه شك و تردیدی ندارد.

پس تا اینجا می توان این را پذیرفت که زرتشت يك زن و سه پسر داشت و چون از آن دو زن دیگر که هیچ نامی برده نشده و به آنان کوچکترین ارجی گذاشته نشده، برخورد بایسته نمی دانیم که آن دو را نیز باور کنیم ولی اگر هم آن بزرگوار سه همسر داشت ما را چه که پس از هزارها سال در سده ی بیستم میلادی که بسی از یکرزی گفتگو و

پشتیبانی می‌شود، نشسته احساس شرمندگی بکنیم و یا زبان به خرده‌گیری
دراز کنیم؟ زندگی خصوصی زرتشت از آن هزارها سال پیش
بود و طبعاً باید باشد ولی آیین زندگی را که او طرح کرد برای
همیشه است.

زایش زرتشت

(نگاه کنید به صفحه های شماره ۱۸ و ۱۱۶)

در فروردین یشت آمده : «فروهر زرتشت اسپنتمان راستکار را گرامی می داریم که نخستین آتوری است خوشا بهما که آتوری که زرتشت اسپنتمان باشد.» زاده شد، (۸۸-۹۴) این نشان می دهد که دیگر انجمن مغان برچیده شده بود و آتوریان که پیشوایان طبقه سرbazان و برزگران بودند برسرکار آورده بودند و زرتشت مغ را هم سر دودمان طبقه ی آتوری ساخته بودند و چون می دانیم که مرکز مذهبی از خاور به باختر ایران جابجا شده بود و در خاور کیش بود این در پیشرفت بود ، صلاح در آن دیدند که نه تنها زرتشت را آتوری سازند بلکه به اندیشه ی زایش و زادگاه اش هم افتند. این است که می بینیم در نوشته های پهلوی آذر بایجان زادگاه او می گردد.

اینجا این را هم یادآور می شویم که آلودگیهای مغان زمان ماد و هخامنشی نشانه آن است که زرتشت بسی پیش از آنها می زیسته است زیرا چندین پشت باید تا کسانی به آن سرایشی پندار پرستی یفتند.

یسنا

(نگاه کنید به صفحه ۲۲)

نشته‌های اوستا را بر پنج قسمت کرده‌اند : یسنا، ویسپرد، یشت،
وندیداد و همه آن نمازها و نیایشها را که در خرده اوستا می‌یابیم ،
همدی اینها را آقای پورداود در گزارشهای خود نیک تشریح کرده‌اند
ولی آنچه ما می‌خواهیم اینجا یاد آور شویم این است که از هفتاد و دو
هات یسنا آن بخش که بد نام کاتها خوانده می‌شود و یابده‌گاتها بستگی
تزدیکی دارد ، برای خود جایگاه ویژه‌ی دارد و آن را چه از لحاظ
مطلب و چه از لحاظ سبک باید جدا شناخت . از آنچه که می‌ماند یسنا
۱۱ و ۱۰ و ۹ را هوم یشت و یسنا ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ را بغان یشت و یسنا ۵۶ و
۵۷ را سروش یشت هم می‌خوانند . اگر سبک و همچنان مطلب را اینها
را در نظر بگیریم و در برابر بقیه‌ی یسنا بگذاریم ، خواهیم دریافت که
اینها هم از سبک و شیوه‌ی ویژه‌ی یسنایی جدا می‌باشند ولی اگر یسنا ۱۰ و ۹
و ۱۱ و ۵۶ و ۵۷ را در یشتها بگذاریم ، خواهیم دید که همانندی آشکاری
به سبک و شیوه‌ی یشتی دارند . پس بیهوده نبود که آنها را به نام یشت
نیز یاد کرده‌اند . در نظر نویسنده این دو پایان زمان یسنا سرایی و آغاز

زمان یشت گزاری است. نا گفته نماند که در بقیه یسنا نیز جمله‌ها و بند هایی دیده می‌شوند که از متن اصلی نمی‌باشد و بعدها برای تشریح و یا بعلت دیگری گنجانده شده‌اند. در این زمینه ما در نوشته‌ی دیگری که به دنبال پیام زرتشت خواهیم نوشت به درازا گزارش خواهیم کرد.

پس اگر از يك سوي ۱۸ هات گاتها و ائیرمن اشیا راجداسازیم و از سوي دیگر ۸ هات نامبرده بالا را، تنها ۴۶ هات می‌ماند که آنها را از آن يك سبك ويك مطلب کلی میتوان دانست و آنچه را که در اینجا می‌خواهیم یاد آور شویم، این است که در هر جا ما از یسنا بطور مجموعی نام برده‌ایم، خواست همین ۴۶ هات بوده است.

زرتشت يك مرد جهانی

(نگاه کنید به صفحه ۲۸)

شاهان هخامنشی در سنگ نبشته‌های خود به « پارسی پسران و آریایی از نژاد آریایی » بودن خود می‌بالند . وندیداد از فر و مردم و سرزمین آریایی یاد می‌کنند و بویژه مهر یشت از مهربانیهای مهر ایزد بر کشورهای آریایی سخن می‌گوید . نبشته‌های کهن هندوان ، بویژه ویدها ، هم نژاد آریایی را بسی برتر و نا آریایی را بسی پست تر می‌شمارند . زبان سانسکریت هم که زبان خدایان است .

همچنان مردمان باستانی دیگر نیز نژاد و زبان خود را ستوده دیگران را نکوهیده‌اند . برخی دینها و کیشها هم خدایان خود را فقط پشتیبان و طرفدار خود می‌شناختند و باور به برتری نژادی و کیشی شگفتی داشتند . بهر حال هر ملتی بسی از خود راضی بوده به خود می‌بالید و به زبان و کیش خود برتری می‌فروخت و چنان می‌پنداشت

۱ - آبان یشت ۱۱۷/۶۹/۵۸/۴۹ ، تیر یشت ۶۱/۵۸/۳۶/۶ ، مهر یشت ۱۳/۴ ، فروردین یشت - ۱۴۳ ، زامیاد یشت - ۶۹/۵۶ ، وندیداد - فرگرد ۱۹ - ۳۹ .

که خدا (اگر یگانه پرست بود) یا خدایان (اگر چندین خدا داشت) فقط و فقط دوست آن است و از ملت‌های دیگر بیزار و حتی با آنان دشمنی می‌ورزد.

در چنین زمان و محیطی زرتشت برمی‌خیزد و دین بنیاد می‌گذارد و آیین خود را روا می‌سازد و اجتماع نوینی پدید می‌آورد ولی هیچ‌از نژاد و زبان مانا نمی‌برد. در نظر او کوچک‌ترین واحد اجتماعی خانه است نه يك فرد و بزرگ‌ترین واحد جهان است نه نژاد. اهورامزدا خدای همه است نه خدای مردمی بویژه. گو که در زمان «سازمان ملل متحد» چنین کاری بس عادی به نظر می‌رسد ولی برای آن زمان و آن محیط بس شگفت‌آور است، همان اندازه شگفت‌آور که امروز برتری جویی نژادی برخی از مردم جهان.

این والاترین نشانه‌ی جهان بینی و بزرگ منشی آن پاک‌مرد است و این روحیه در سرتاسر یسناها دیده می‌شود و پیروان وی تا زمانی دراز این جهان بینی و بزرگ منشی را نیک نگه داشته‌اند. در جای که بسیاری از دین‌ها و کیش‌ها؛ جز خود، همه دین‌ها و کیش‌های دیگر را گمراه‌کننده یا نادرست یا از کار افتاده می‌خوانند، سراینده راد منش و واقع بین یسنا ۱۲، تنها اجازه‌ی که به خود می‌دهد اینست که بگوید «دین اهورایی زرتشتی از همه‌ی دین‌هایی که هستند و خواهند بود، بزرگ‌ترین و بهترین و زیباترین است» به عبارت دیگر دین‌های دیگر راهم کوچک نمی‌شمارد حتی فروردین یشت که می‌توان گفت نخستین نبشته‌ی کیش زرتشتی است

که از کشورهای آریایی و نا آریایی (ایران و انیردان) یاد می کند ،
با کمال بی طرفی به فروهر همه ی زنان و مردان راستکار آن کشورها
درود می فرستد و آنان را گرامی می دارد .
همین آزاد منش است که مانند آنرا در کورش بزرگ جلوه گر
می بینیم و کمابیش در دیگر شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی نیز می یابیم .

پرتوهای اهورا مزدا و جهان مادی

(نگاه کنید به صفحه ۴۳)

در نبشته‌های اوستا و بویژه پهلوی می‌بینیم که پرتوهای اهورا مزدا که اکنون به شکل امشاسپندان فرشته‌نمایی درآمده‌اند ، نه تنها بیشتر معنی مینوی خود را از دست داده‌اند بلکه برخی از آنها نگهبان چیز های مادی هم گردیده‌اند ، مثلاً وهومنه ، منش نیک ، نگهبان ستوران و گوسفندان و دیگر جانوران سودمند است و خسترا ، شهر یاری اهورا ، سروکارش به آهن و نقره و طلا افتاده است .

پس از زرتشت همانطور که گفته شد ، تا زمانی که کار در دست « خودمانیان » بود و انجمن مغان بر پایه‌های درست استوار بود ، دین بهی آلاستی ندید ولی همینکه کسانی سرکار آمدند که از يك سوی در کارهای مینوی ورزیده و آنطور که باید و شاید از اصطلاحات و اندیشه های بلند گاتها آگاه نبودند و از سوی دیگر بدرستی دل از خدایان و مراسم کیشی هند و ایرانی نگسسته بودند و مغزهای آکنده یی داشتند ، دین راه سراشویی خود را آغاز کرد و به روزگاری رسید که در وندیداد و بندهش و مانند آنها می‌بینیم . حتی اگر کسی نگاهی به سرودهای

مینوی زرتشت بکند و سپس به گفته‌ها و بازگفته‌های يك نواخت یسنا‌ها گوش دهد، این حقیقت بر او روشن خواهد گردید که گوهر درخشان گاتهایی در آنها کمتر جلوه‌گر است.

گمان می‌رود که چنین کاری از نفهمیدن برخی از واژه‌ها و اصطلاحات گاتهایی باشد. در جمله‌یی (۳ - ۴۷) وهمنه منش نیک با واژه‌یی (گو - go) آمده که معنی آن هم جهان است و هم گاو. در جمله‌یی دیگر (۱-۵۰) بهترین منش با واژه‌یی (پسو - pasu) آمده که بمعنی گروه (مردم) و گله (گوسفندان) است و در جمله‌یی (۱۵-۳۱) و (۹-۴۵) هم با واژه‌یی (پسویر - pasuvra) آمده که معنی آن گروه یلان است. در ضمن در اصطلاح سانسکریت (نرپشو - narapashu) کسی را گویند که به آیین مذهب آشنا نباشد و مراسم پذیرفته شدن در جرگه مذهبی را انجام نداده باشد و پیدا است که خواست زرتشت آن بوده که چنین کسانی را بتوسط منش نیک و راستی به پیام خود آشنا سازد ولی پیشوایان بعدی بویژه مفسرین پهلوی نه تنها این واژه‌ها را گاو و گوسفند پنداشته‌اند بلکه واژه‌ی «vâstar - واستر» که معنی لفظی آن نگهبان و یا پناهنده است اصطلاحاً چوپان گردانیده‌اند و کار را برای کسانی که زرتشت را راهنمای اقتصادیات گاو و گوسفند آریان می‌دانند هموار ساخته‌اند و منش نیک اهورایی که مردم را بسوی رسایی و جاودانی راهنمایی می‌کند بصورت گله بان گاو و گوسفند در آورده‌اند.

ما نمی‌گوییم که دام داری و یا کشاورزی کاربندی است. برعکس پیام زرتشت همه از آبادانی یاد می‌کند ولی برای چنین کاری هیچ نیازی به گله‌بان و باغبان گردانیدن پرتوهای اهورا که دارای معنی‌های بسیار بلندی هستند نمی‌باشد.

همچنان در گاتها واژه‌ی « خورتا - Xvareta » در سه جای ۳۴- ۱۱ و ۴۸-۵ و ۴۹-۱۱ آمده است از ریشه « خور - xvar » گاتهای « هور - hvar » اوستایی و « سور - svar » سانسکریت ویدی است و معنی آن درخشیدن است و « خورتا » بمعنی درخشندگی و روشنی است. ولی چون در اوستا « خور - xvar » که در سانسکریت نیست بمعنی خوردن است، روشنایی رسایی و جاودانی (۲۴ - ۱۱) را خوراک رسایی و جاودانی فهمیده‌اند و چون در جای دیگر (۵۱-۷) آمده « ای آفریننده‌ی جهان و گیاه، مرا رسایی و جاودانی ارزانی دار » این دو پرتو هم از معنی بلند خود دور گشته به آبیاری و باغبانی گمارده شده‌اند.

ولی از همه شگفت‌آورتر خشترا (شهریاری مینوی) است که در هیچ‌های گاتها با فلزات سروکار ندارد ولی آن را طوری دگرگون ساخته‌اند که در مهریشت (۱۲۵) و وندیداد (۹-۱۰ و ۱۶-۱۷ و ۴-۷) تنها به معنی فلز آمده؟! در پهلوی هم شهریور به همین معنی آمده و جنبه‌ی مینوی خود را یکباره از دست داده است.

این گفتگو را همینجا به پایان می‌رسانیم و تجزیه و تحلیل

واژه‌های گاتها را که در اوستا و پهلوی به معنی های دیگر گرفته شده و باعث نادرستیهای شگفتی شده اند، به گفتار ویژه‌ی می گذاریم. تنها اینجا برای یادآوری می گوئیم که همین واژه‌ی « خورتا » چه دم و دستگاه آشپزی که در دوزخها برپا نکرده است و واژه‌ی « چنوت » چه پلهای هوایی که در میان این جهان و آن جهان سوار نکرده است !

دوگانگی و کیش زرتشتی

(نگاه کنید به صفحه ۴۳)

با آنهمه که زرتشت یگانگی اهورا مزدا را با بهترین زبانی بیان نمود و در آن هیچ گنجایش شك و تردیدی نگذاشت و گرهی نیکی و بدی را نیز با بهترین روشی آسان گشود و این دو مسئله‌ی جداگانه را در هیچ جا باهم نپیوست، چرا و چگونه دیگران کیش زرتشتی را به دو خداشناسی و یا دوگانه پرستی بدنام ساخته اند؟

پاسخ به این پرسش نیاز به دفتری پربرگ دارد که در آن یکایک مرحله‌های این دیگرگونی را بتوان بررسی کرد. این کار را تا اندازه‌ی که شاید و باید در نبشته‌ی که بدنبال 'پیام زرتشت' خواهیم چاپ کرد روشن خواهیم نمود. اینجا تنها این نکته را یادآور می‌شویم که تازمانی که مردم پیام زرتشت را نیک می‌فهمیدند و به کار می‌بستند و حتی تازمانی که هنوز دین نسبتاً بی‌آلایش بود ولی از جایگاه بسیار بلند گاتهایبی خود به نشیب گراییده به «طبیعت پرستی» روستایان پاک‌نهاد ولی ساده‌دل تبدیل شده بود و یا تازمانیکه هخامنشیان جز اهورا مزدا کسی دیگر را نمی‌شناختند اهورا مزدا همچنان یگانه و بی‌همتا و بی‌هماورد بود.

اما از روزی که گروهی پیشوایی را در دست خود گرفتند از که نخست پیشوایان کیش کهن آریایی بودند و يك عمر - باید گفت پشت در پشت - هر چیز و هر کار و هر پدیده‌ی را از چشم خدایان پنداری آریایی می‌دیدند و گرفتار کشمکش اهورایان و دیوان که از دو دستگی مذهبی هندیان و ایرانیان پدید آمده بود و جهان را جولانگاه خدایان خوب و خدایان بد می‌پنداشتند و برای خوشنود ساختن خدایان به قربانی و مراسم دیرینه خود باور داشتند، کار دین دیگرگون گردید و دریگانگی و سپس چون انگره مینو را در پندار خود بس بزرگ ساختند و برخی از بدیهار را مجسم ساخته آنان را «دیو» شمردند و با انگره مینو همکار پنداشتند، دیگر نمی‌شد که يك سوی انگره مینو با لشکر دیوان آماده‌ی جنگ باشد و سوی دیگر سپنتا مینو تن تنها بایستد و چون در این مدت نه تنها امشاسپندان را مجسم ساخته، بعنوان یاران هفتگانه با اهورا مزدا افزوده يك «هیأت مدیره‌ی» ساخته بودند بلکه برخی از خدایان کهن آریایی را باز گردانیده بودند و برخی را هم خود تراشیده بودند و همراه «ایزدان» (Yazata) نامیده بودند، اهورا مزدا هم دارای لشکر بود و کمابیش وضع اهورایان و دیوان کیش کهن برگشته بود، سپنتا مینو را در اهورا مزدا جذب کردند و دوگانگی پیشین در شکل تازه‌ی استوار گردید : يك سوی اهورا مزدا و لشکر ایزدان و سوی دیگر انگره مینو و انبوه دیوان - میدان کارزار باز گرم گردید.

در این میان بجای آنکه گذشت زمان این مردم را بخود آورد و

آنان دوباره به یگانگی مطلق خدا چنان پی برند که زرتشت پی برده بود و به دیگران فهمانده بود، دست به فلسفه بافی زدند و کار بجایی کشید که به برخی به مسخره بازی «زروان اکرن، زمان بیکران» و فرزندان دوقلویش پرداختند و خدای روشنایی و خدای تاریکی پدید آوردند. آنان هم که اهورا مزدا را خدای یگانه و خدای نیکی می دانستند سایه ی اهریمن را بطوری گسترده می پنداشتند که جز خوابهای آشفته چیزی نمی دیدند و همواره مانند کسی که از خواب آشفته پریده، استغفراله استغفراله بگوید، همواره «شکست اهریمن و تباهی دیوان» بر زبان داشتند و ورد خوانی را بهترین چاره ی این آشفتگی می پنداشتند.

این است که می بینیم از یونانیان و رومیان کهن گرفته تا مسیحیان و مسلمانان امروز، مردمی را که خود را زرتشتی می نامند دو خداشناس و یا دو گانه پرست خوانده اند و باهمه ی تلاشهایی که برخی برای زدودن این بدنامی کرده اند می کنند، این نام هنوز شنیده و نوشته و خوانده می شود و تا روزی که حساب یسنا، بویژه ساتها از همه ی نبشته های اوستا و پهلوی و دیگر که با اصطلاح نبشته های دینی نامیده می شوند و در این زمینه سخن می گویند و یا تفسیر می کنند و یا به تفسیر اندر تفسیر می پردازند و یا فلسفه ی می بافند، جدا نگردد، این بدنامی همچنان شنیده و نوشته و خوانده خواهد شد.

مراسم گیشی

(نگاه کنید به صفحه ۵۷)

می پرسند زرتشت در باره مرده و مراسم وابسته به او چه می گوید؟
می گوئیم: زرتشت همه از زندگانی و جاودانی سخن گفته و در هیچ جای
درباره مرده و مراسم پنهان کردن و یا از میان بردن لاشه چیزی نگفته است.
این کاری است که مردم بنا به مقتضیات زمان و مکان خود کنند.
درباره ی مراسم، تنها چیزی که داریم بند ۵۱-۲۲ گاتها است که
می گوید:

نزد من هر کس که از روی راستی رفتار کند،
مзда اهورا آن کس را در نیایش بهتر می شناسد.
از چنین کسانی، چه آنانی که بوده اند و چه هستند،
من با نام یاد خواهم کرد
و بامهر و محبت گرد آنان خواهم گشت.
اینجا هم گفتگو از کرامی داشتن کسانی است که از خود نام نیکو
می گزارند و چه از درگذشتگان باشند، چه از زندگان، راستکاری آنان
را باید در نظر گرفت و نام آنان را باید زنده نگهداشت. اکنون این کار را

می‌توان هم در تاریخ کرد و هم بصورت یادگارهایی مانند بیمارستان، آسایشگاه، گردشگاه، باغ، چمن، آموزشگاه، پل، سد و بسیاری از دستگاه‌ها و ساختمانهای سودمند دیگر. فروردین یشت نام برجستگانی که به‌دین خدمت کرده‌اند، یاد کرده‌است و از آنان ستایش می‌کند و این هم يك گونه‌گرمی داشتن آنان است.

ولی از مراسمی که برای بخشایش روان در گذشته بجای آورند، درس‌رودی که می‌گویند « بد بدی بیند و نیک نیکی‌خوب» خبری نیست **ساتها مژده برای زندگانی است و نه مراسم برای مردگان!**

منتظر خوانی

(نگاه کنید به صفحه ۹۱)

کار ورد خوانی به جایی رسیده که اگر کسی « ائیری من اشیا » را بخواند می تواند نود و نه هزار و نه صد و نود و نه بیماری را دور گرداند و این دعا از دوا بسیار بهتر است. هر مزد یشت واردی بهشت یشت و نندیداد نشان می دهند که چه کارهایی که نمی توان با ورد خوانی انجام داد. در یسنا ۱۹ آمده که اگر کسی اهو نور را بی بریدگی و بی لغزش بسراید مانند آن است که سد بارگاتها را بی بریدگی و بی لغزش سروده و حتی اگر با بریدگی و با لغزش هم بخواند مانند آن است که ده بار گاتها را خوانده است.

چون این زمزمه کردن کار را برای تناسایان و تنبلان بسیار آسان گردانیده، ناچار گاتها از دسترس دور و بر طاق فراموشی دور گذاشته شده است کسی که می تواند باز زمزمه کردن یک بند چند سطری صد بار یا اقل ده بار گاتها را بخواند، چرا ساعتها بنشیند و سرودهایی را بخواند که معنی آن را درست نمی فهمد؟

پیشوایان مذهبی که گفتیم بعدها بر سر کار آمدند، هیچ در پی آن

نبودند که زرتشت می‌خواست نخست مردم را از تاریکی درآورده آنان را اندیشیدن بیاموزاند و سپس از آنکه دانا گردند، پیام خود را پیش‌کند و چون آنان را سنجیدند و نیک‌دریافتند، آنان را آزادی دهد که آن‌پذیرند یا نپذیرند. این پیشوایان برعکس وردهایی را برگزیدند و نیایشهایی ساختند که برای عوام هم خواندن، هم بجای آوردن مراسم وابسته‌بآنها آسان بود و از این‌راه مردم را با ورد خواندن و زمزمه کردن سرگرم ساختند و درپندار پرستی فرو بردند.

گاتها گرامی بود بلکه به‌اندازه‌ی گرامی شده‌بود، که کمتر به آن نزدیک می‌شدند و در نتیجه پیامی که بایستی راهنمای اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای دانایان باشد، به‌آن اندازه از مردم دور شد که فهمیدن آن دشوار گردید و این حقیقت را در ترجمه‌ها و تفسیرهای پهلوی آشکارا می‌بینیم. کافی است که ما ترجمه و تفسیر چهاربند گاتها را بخوانیم و از هیچ هم سر در نیاوریم و بطوری گیج گردیم که دیگر تصمیم بگیریم که چنین کلامی که از فهم ما بالاتر است، همان بالای طاق بگذاریم که بهتر است ویتا اهو ویریو را بالغزش و بریدگی و بی‌آنکه معنی آن بفهمیم زمزمه کنیم که ده برابر ثواب خواندن گاتها را دارد!

زناشویی باخویشاوندان

(نگاه کنید به صفحه شماره ۱۰۹)

اما پس از این همه سخنان نفزی که از زرتشت شنیدیم ، اکنون روی می کنیم به پرسشی که اگر راستش را بخواهید این جا جایش نیست و آن ازدواج با محارم است.

می پرسیم محارم چه معنی دارد؟ می گویند کسانی که با آنان ازدواج حرام است. می پرسیم آنان که باشند؟ می گویند همین خواهر و مادر و دیگران. پیدا است که خودشان هم نمی دانند که مرز از کجا آغاز می شود.

نخست ببینیم محارم چه کسانی اند؟ در نزد برخی از مردمان باستانی نه تنها هیچکس محرم نبود بلکه زناشویی باخویشاوندان نزدیک کاری نیک شمرده می شد. در نزد برخی از مردمان مادر و خواهر از محارم اند ولی اگر کسی بخواهد، می تواند خواهرزاده ی خود را به همسری بگیرد. در نزد برخی دیگر خاله و عموزادگان می توانند یک دیگر را بگیرند ولی از آن نزدیکتران نمی توانند. در نزد برخی همه خویشاوندان همخون ، چه نزدیک و چه دور، از محارم اند و در نزد کسانی هم همه ی زنان محارم اند

وزناشویی کاری زشت و گناهی بزرگ شمرده می شود. پس این کار هم زمان
و مکانی دارد و بجای آنکه یکی از آنها را کور کورانه برگزینیم، چه بهتر
که به دانش روی آوریم.

از دیده دانش امروز همه ی آن کسانی که احتمال دارد فرزندان
نسبتاً ناقصی پدید آورند، نباید با يك دیگر زناشویی کنند. دانش خون
تازه و خوب و پیوند تازه و خوب را سفارش می کند و بهترین راه این ازدور
همسر گرفتن است و آنهم پس از گواهی پزشك و روان پزشك و نژاد پزشك
که آن دو باهم جور خواهند آمد و همسران خوبی شده خانه ی نیکی را
بنیاد خواهند گذاشت و فرزندان برومند و ارجمندی را پدید خواهند آورد.
اگر باردیگر نه تنها بندهای گاتها را که بسته بمن و مرد هستند
بلکه همه ی آنها را با روشنی بینی بخوانیم خواهیم دید که باید در هر کار
دانش و بینش درست، راهنمای زندگی مادی مردم باشد زیرا آن دانش و
بینش است که زندگانی را بهتر و آسوده تر می سازد.

پس به همه ی پرسشها درباره ی زناشویی باید دانشمندان متخصص
پاسخ بدهند و همینگونه به پرسشهایی که چه بخوریم و چه نخوریم و کی
بخوریم و کی نخوریم و چقدر بخوریم و چقدر گرسنه بمانیم نیز باید از راه
دانش خوراك شناسی پاسخ داد. همینگونه در باره ی پـوشاك و خانه و
آسایشهای دیگر زندگانی برابر توصیه های دانشمندان متخصص باید کار کرد
و کمتر گرفتار هوای و هوس شده از تبلیغات گرافیکویانه ی بازرگان پارچه باف
و پارچه دوز و آرایشگر و لوازم آرایش ساز کور کورانه پیروی کرد.

این کارها همه جزئی و پابند زمان و مکان می باشند و زرتشت اینها را بما سپرده تا مطابق پیشرفت زمان انجام دهیم. اوبجای آنکه وارد جزئیاتی شود که پس از گذشت زمان از کار افتد و کهنه گردد و فراموش شود، مارا می گوید که به دانش وینش روی آوریم و آن را راهنمای خود گماریم.

با اینهمه چون کسانی با فشاری می نمایند تا بدانند که آیا از آنچه که زرتشت گفته و یاد دیگران درباری وی گفته اند، چیزی در این باره می توان یافت ناچار می گوئیم که در گاتها همانگونه که در گفتار هفدهم سخن داشتیم، زناشوئی کاری بس ستوده به شمار آمده ولی درباری این که چه کسی را به همسری گیرد، چیزی گفته نشده و باز می گوئیم که انگیزه ی آن هم روشن است. چگونگی زناشوئی بسته به زمان و مکان است و در این باره باید از دانش پیروی کرد .

در داستانهای که درباری زندگانی زرتشت و یارانش در دست داریم از پدر و مادر وزن و فرزند و خویشاوندان کما بیش می دانیم ولی در هیچ جا اشاره یی به زناشوئی با خویشاوندان نشده و برعکس چنان پیدا است که بیشتر آنان از دور همسر گرفته اند. پدر زرتشت از شهری بود و مادرش از شهری دیگر و این نیک نشان می دهد که آن دو از هم چه اندازه دور بودند. از سفرنی که به زرتشت وابسته اند، هیچ کدام را از خویشاوندان وی ننوشته اند بلکه هووی را از خاندان فروشتر گفته اند. از سه دختر و

سده‌پسر تنها در باره‌ی پوروچستا و زندگی زناشویی وی سخن رفته است ولی در اندرزهایی که پدر به او می‌دهد، نمی‌توانیم بدانیم شوهر آینده‌ی او کیست. آنان که نوشته‌اند که زرتشت دختر فرشوشترا را بزنی گرفت و دختر خود را به جاماسب برادر وی داد، این را نیز یادآور شده‌اند که پوروچستا دختر هووی نبود و از زن دیگر زرتشت بود. پس باز هم خویشاوندگیری در میان نبود.

مدیوماه اسپنتمان را پسر عموی زرتشت نوشته‌اند و او نخستین کسی است که به دین بهی‌گروید. نه تنها در آن زمان بلکه در این زمان هم چنین کسی بیش از همه شایستگی دامادی عموزاده‌ی خود را دارد ولی چنین کار «بس‌روا» را به او نسبت نداده‌اند و ما از همسر وی هیچ آگاه نمی‌باشیم. گشتاسب و یگانه زن وی «هتوسا Hutosa» را از يك خاندان نوشته‌اند ولی بگفته‌ی رام یشت (۳۵) او برای خود برادرانی داشت و از زندگانی مرفه‌یی برخوردار بود و سپس فریفته‌ی گشتاسب شده و به همسری وی درآمده به خانه وی رفت. آیا دختر عمو و پسر عمو بوده‌اند و یا از این هم دورتر؟ نمی‌دانیم.

نبشه‌های پهلوی و روایات خویشاوندگیری را کاری بس پسندیده و بایسته می‌دانند و همواره آن را سفارش می‌کنند ولی حتی برای يك بار هم ننوشته‌اند زرتشت و یارانش به این کار تن داده‌اند. پیدا است يك نمونه در دست نداشتند و گرنه چه شاخ و برگ‌های که بر آن نمی‌چسباندند.

چون نام خویشاوندگیری پهلوی و روایات بد میان آمد ، بد یاد «خودت» افتادیم ولی ما را بدان چه که در این باره گفته اند و می گویند کاری نیست . ما اینجا می خواهیم بدانیم زرتشت و یارانش چه گفته یا کرده اند . تا اینجا که دیدیم از خویشاوندگیری خبری نبود و اکنون می پردازیم به این واژه که در باره ی آن آن همه گفتگو و جنجال شده و می شود .

واژه ی « خیتودث Xvaetva - datha » پنج بار در اوستا بدکار برده شده (یسنا ۹-۱۲ ، وسپرد ۳-۳ ، گاه ۷-۴ و دو بار هم دروندیداد (۸-۱۳) ، معنی لفظی آن «خود دهنده» است و اگر با کمک سانسکریت معنی اصطلاحی را بدست آوریم « خود مختاری بخش » می شود و این معنی با جمله هایی که این واژه در آنها به کار برده شده ، خوب جور می آید تا آنکه معنی آن را خویشاوندگیری انگاریم ، بطور نمونه می گوید : «دین بهی مزدایسنی (که) براندازه ی یوغ بردگی و بر زمین گذارنده ی جنگ ابراز و دهنده ی خودمختاری (است) » (یسنا ۹-۱۲) و یا «جوان نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین و سخنور و خودمختاری بخش و درخشنده انجام و بسیار دانا و کار آزموده ... (و سپرد ۳-۳ و گاه ۷-۴) ، اکنون اگر تنها برای آنکه در پهلوی چنان گرفته شده ، اصطلاح «خویشاوند گیر» یا « کسی که از خویشاوندان همسرگیرد» را بجای « خود مختاری بخش » بگذاریم ،

خودمان پی خواهیم برد که به چه اندازه بیجا و ناجور می نماید . در جایی دیگر نشان دادیم که چگونه معنی های پرت ، پل چنوت چندپهلو و دوزخهایی با آشپزخانه های مجهز آفریده اند ! این هم یکی از آن پرتگاهها دیده می شود ولی هرچه باشد در خور آن است که دانشمندان بنشینند و بیژ و همد تا روشن گردد که چگونه این واژه « برای خویشاوند گیری » برگزیده شد .

با آنهمه که می دانیم و ندیداد در زمانی نوشته شده که بسیاری از اصطلاحات پرت اشکانیان و ساسانیان روا بود و هرچند که بندی که در آن این واژه به صورت مذکر و مؤنث و در صیغه جمع به کار برده شده ، خنده آور و برای کسانی شرم آور است ، بهتر است آن را هم نگاهی کنیم ، البته معنی آن خوب روشن نیست ولی چنان دیده میشود که آن هم برای مردان و هم زنان آمده که نباید با پیشاب آنان تن و موی لاش کشان را شست بلکه از پیشاب چهارپایان کوچک و بزرگ استفاده کرد و می توان گفت خواست این بوده که فقط و فقط با پیشاب چهار پایان ناپاک لاش کشی را بایستی زدود و حتی با پیشاب مردان و زنان آزاده ی زرتشتی نبایستی چنین کاری را کرد که تا چه برسد به پیشاب کسانی که دروند و نازرتشتی باشند .

بهرسان باز می گوئیم که نه تنها درگاتها بلکه در سراسر اوستایی که در دست داریم کوچکترین اشاره یی درباره ی زنا شویی با خویشاوندان چه دور و چه نزدیک ، نشده است .

جنگهای مذهبی شاه گشتاسب

(نگاه کنید به صفحه ۱۱۴)

در باره ی جنگ های هایی که به علت گرویدن کی گشتاسب به دین زرتشت رخ داده ، به اندازه یی در نبشته های پهلوی و پارسی داستان سرایی شده که خوانندگان گمان می برند که گشتاسب و فرزندان و یارانش جز لشکرکشی و شمشیر زنی، کار دیگری نداشتند و زرتشت هم که از روی این داستانها بایدگفت ، ریشه ی این خونریزی ها و برادر کشی ها بوده ، همه ی آنها را با خونسردی می دیده و جلوگیری نمی کرده است تا آن که روزی فرا رسید که در یکی از این جنگ ها خودش هم با هشتاد تن از یاران و موبدان به خاک و خون درغلتیدند . این تصویری است که از این داستانها در پیش چشم خوانندگان این نوشته ها می آید . لیک وقتی که کسی گاتها را سر تا سر می خواند و یسناها را نیز یکا یک از زیر دیده می گذراند ، در شگفتی فرومی رود که نه تنها زرتشت کوچکترین اشاره یی به این یگانه سرگرمی های

روزانه یاران خود نمی‌کند بلکه سرایندگان یسناها حتی نام یکی از این دلیران جنگجو را که برای دین زرتشت شمشیر زده و شمشیر خورده اند ، یاد نکرده اند و باید گفت اصولاً در یسنا از جنگ و خونریزی سخن نرفته است و آن تنها در یشتها است که همه از جنگ و پیکار و کشت و کشتار و قربانی و خونریزی سخن می‌رود و در آنها است که برخی از ایزدان ، که نه تنها از آنان درگاهها یاد نشده بلکه از مراسمی هم که به زرتشت سفارش می‌کنند ، خبری نیست ، برای آن که زرتشت را تشویق به پرستش خودکنند ، قربانیهای صد سبی ، هزار گاو و ده هزار گوسفندی و فلان و بهمان می‌خواهند و از پیروزی‌هایی که به قربانی دهندگان ارزانی داشته‌اند ، تعریف می‌کنند ولی شگفت است که از زرتشت خواهش ریختن خون جانوران سودمند را نمی‌کنند و تنها به این بسنده می‌نمایند که او هم به آنان نمازی بگزارد ، از گفته‌های این یشتها چنین پیدا است که زرتشت نه تنها از قربانی‌های این مردم آگاه نبود بلکه این را هم نمی‌دانست که گشتاسب و برادرش زریر برای بدست آوردن پیروزی بجای آن که از اهورامزدا کمک به طلبند ، به نام این ایزدان که یکی از آنان هم دوشیزه است ، خون سیصد اسب و سه هزار گاو و سی هزار گوسفند را ریختند و تنها نتیجه‌یی که دیدند ، پیروزیهای موقتی بود زیرا می‌بینیم که در این جنگها خود زریر کشته می‌شود ، گشتاسب بیست و دو فرزند

دل‌بند و پدر بزرگوار و حتی راهنمای خود را از دست می‌دهد و دیری نمی‌گذرد که دودمان کیانی هم از میان می‌رود !

کسی نبوده از سرایندگان این داستانها بیرسد که گشتاسب این همه چارپایان را از کجا آورد که از خون آنها جویها روان گرداند . آنگاه لاشه این همه جانوران را چه کرد ؟ آیا به لاشخورها و کرکها سپرد و یا گودالهایی کنده ، زیر خاک پنهان کرد ؟ و اگر گشتاسب و برادرش چنین کاری را کردند ، شاید از دیگران هم ، هر کس به اندازه‌ی توانایی خود جانورانی را گردن زده باشند و اگر این طور بوده ، پس نژاد هر چه اسب و گاو و گوسفند در روی زمین بود بر می‌افتاد .

شگفت است که در یستمها چنین خواهشی را از سوی اهورامزدا یاد نکرده‌اند و او را آلوده به خون ریزی دیگران ننموده‌اند . همچنان همه پرتوهای اهورامزدا - اشا و وهومن و دیگران - پاک و بی آلایش مانده‌اند .

باز می‌پرسیم پس چرا زرتشت یا یکی از پیروانش و حتی سراینده‌ی فروردین یشت یادی از این جنگها و فداکاریهای گشتاسب و یارانش نکرده‌اند و یسناها از جنگ بجای ستودن ، نکوهش می‌کنند و بیزاری نشان می‌دهند و همواره از آشتی و آرامش و آبادانی سخن می‌دارند ؟ تنها سلاح و جنگ ابزار زرتشت برای پیشبرد دین خود همان **مانترا** یا پیام دادن بود و چنانکه دیدیم او بجای ستیزه و جنگ حتی با

سرسخت ترین دشمنان خود بادستهای باز و زبان پیام‌آور روبرو می‌شد. او همواره می‌کوشید تا به آنان « از راه منش نیک » شهریاری اهورامزدا را نشان دهد » (۸-۳۰) که آنان بی هیچ زور و فشار بخود آمده « با دست خود دروغ را به راستی بسپارند تا راستی با زبان آیین مزدآنان را پاک نماید » (۱۴-۴۴) او همواره از خدای خود می‌خواست که « به گفتار وی نیرو بخشیده شود تا بایام مزدا که از راستی برمی‌خیزد مردم را بسوی رسایی و جاودانی راهنماید » (۱۵-۴۴) آرزوی او این بود که « تخم‌کین از میان برداشته شود » (۱۱-۳۴) و « همه بادانش درونی خود یک پارچه هم اندیشه شوند » و در آشتی و آرامش زندگی کنند . در پیروی از این پیام است که ماروح آشتی خواهی و آشتی‌جویی و آشتی‌گستری را در یسنا ها می‌بینیم و در یسنای ۱۲ که از بخشهای بسیار کهن اوستا به شمار می‌آید و در آن خواننده مزدیسنی زرتشتی بودن خود را خستو می‌شود و بند های ۹ و ۸ آن را زرتشتیان روزانه چند بار بازگویی می‌کنند چنین آمده که «... من به دین بهی مزدیسنی که یوغ بردگی را بر می‌اندازد و جنگ ایزار را فرو می‌نهد ... باور دارم » .

پس باید پذیرفت تخم جنگهایی که در یشتها کاشته شده و در نبشته های پهلوی و پارسی پرورده شده و شاخ و برگ پیدا کرده است هیچگونه بستگی به زرتشت و گشتاسب و زمانشان ندارد و با سرنوشت

آشتی گستر آنان سازگار نیست و جنگهای ایران و تورانیان ، برخی وابسته به آتوریان و پیروان رزمنده آنان است و برخی هم داستانهای پهلوانی اشکانیان و سکزیان می باشد که بعد ها به علت هایی آنها را به گشتاسب و یارانش پیوسته در اوستا داخل کرده اند .

نمیشه‌هایی که از آنها بهره گرفته شد

- (۱) گاتها، ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۹۳۷
- (۲) گاتها، ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۹۵۲
- (۳) یسنا، پخش ۱، ابراهیم پورداود، بمبئی، ۱۳۱۲
- (۴) یسنا، پخش ۲، ابراهیم پورداود، تهران ۱۳۳۷
- (۵) ویسپرد، ابراهیم پورداود، تهران، ۱۳۴۳
- (۶) یشتها، جلد اول، ابراهیم پورداود، ۱۳۰۷
- (۷) یشتها، جلد دوم، ابراهیم پورداود، ۱۳۰۷
- (۸) یشت بامعنی، کلاس جی ایدل جی کانگا. بمبئی، ۱۹۰۱ (بد
زبان گجراتی)
- (۹) گاتها. ایرج تارا پوروالا، بمبئی، ۱۹۵۱ (دارای ترجمه‌ی
کرستیان بارتلومه نیز می‌باشد)

The Divine Songs of Zarathushtra, Irach J. S.
Taraporewala, Bombay, 1951

(۱۰) گاتھا. فرامرز اردشیر بد و پیلونا ناوتی، لندن. ۱۹۵۲

Songs of Zarathushtra; Dastur Framroz Ardeshir
Bode and Piloo Nanavutty, London; 1952

(۱۱) گاتھا، ک. ۱۰. پنکر، بمبئی، ۱۹۲۸

Gatha. K. E. Punegar, The K. R. Cama Oriental
Institute Journal, No. 12, Bombay, 1928

(۱۲) گاتھا، بهرام گور انکلساریا. بمبئی ۱۹۵۲

The Holy Gathas of Zarathushtra, Behramgore
T. Anklesaria, Bombay, 1952

(۱۳) گاتھا، دینشاه ایرانی لندن، ۱۹۲۴

The Divine Songs of Zarathushtra, D. J. Irani,
London, 1924

(۱۴) گاتھا، جتندر موهن، نوساری، ۱۹۳۳

Gatha, Jotindra Mohon Chatterjee, Nausari, 1933

(۱۵) گاتھا؛ لاورنس میلز، لپزیک، ۱۸۹۴

A Study of the Five Zarathushtrian (Zoroas-
trian) Gatha, Lawrence H. Mills Leipzig, 1884

(۱۶) گاتھا، لاورنس میلز لپزیک، ۱۹۰۰

The Gathas of Zarathushtra (Zoroaster), Lawre-
nce H. Mills, Leipzig, 1600

(۱۷) تاریخ زرتشتیگری مانک جی نوشیروان جی دالا، نیویورک،

History of Zoroastrianism, Maneckji Nusservanji
Dhalla, New York, 1938

(۱۸) جہانی ہر روز رساتر ، مانک جی نوشیروان جی دالا؛

نیویورک، ۱۹۳۰

Our Perfecting World, Maneckji Nusservanji
Dhalla, New York, 1930

(۱۹) زند-اوستا، جمزدارمستتر، اکسفورد، ۱۸۹۵

The Zend-Avesta, James Darmesteter, Oxford, 1895

(۲۰) اوستا، ارتور ہنری بلیک (ترجمہی نبشتہی شیگل)،

ہرتفورد، ۱۸۶۵

Avesta, from Prof. Spiegel's German Translation,
Arthur Henry Bleeck, Hertford, 1664

(۲۱) مژدہی زرتشت، بہایی منی لعل پارک، راجکوت، ۱۹۳۹

The Gospel of Zoroaster, Bhai Manilal C. Parekh,
Rajkot, 1939

(۲۲) واژہ نامہی اوستا، کاوس جی ایدل کانگا، بمبئی ۱۹۰۰

A Complete Dictionary of the Avesta Language,
Kavasji Edalji Kanga, Ecmbay, 1900

(۲۳) واژہ نامہی اوستا، کرسٹیان بارتلومہ، استراسبورگ، ۱۹۰۴

Altiranisches Wörterbuch, Christian Bartholo-
mae, Strassburg, 1904

(۲۴) واژه نامدی سانسکریت ، و . س . آپته، بمبئی

The Practical Sanskrit-English Dictionary.

V.S. Apte, Bombay, 1890

(۲۵) واژه نامدی سانسکریت ، سرمونیزویلیامز ، اکسفورد، ۱۹۵۶

Sanskrit - English Dictionary, Sir M. Monier-

Williams, New Edition, Oxford, 1956

1